

۵۹/۹۹

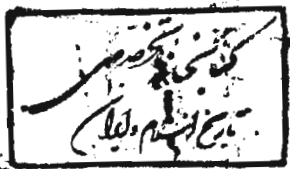
دفاع از حریم

تشیع

شامل دو بخش :

- بخش اول : بحنهای جالب «حُسنیه» با دانشمندان برجسته اهل تسنن .
- بخش دوم : گرایش یوحناى مسیحى به تشیع و انگیزش و بینش آن .

تألیف محقق و مفسر معروف: شیخ ابوالفتوح رازی (متوفی او اسطر قرن ششم)
 نگارش به قلم روز باذکر مدارك: از محمد محمدی اشتهاردی



تقدیم :

این کتاب با کمال بی طرفی ، به اتکاء مدارك اهل تسنن نگارش یافته و بابحثهای مستدل و جالب خود ، گمگشتان راه حقیقت را به سوی صراط مستقیم می خواند ، از اینرو به :

« آنانکه با تحقیقات منصفانه دور از هر گونه
« پیرایه و تعصب قضاوت می کنند، اهداء می شود»
« نگارنده »

شماره ثبت ۸۴۰
۵۴ / ۶ / ۲۲

چاپ اول این کتاب در دو روز از نسخه در چاپخانه مهر قم در تاریخ خرداد ماه ۱۳۵۴ شمسی
بطبع رسید

مقدمه از استاد :

حسن سعید

مناظره و احتجاج

ارزش تعقل و آثار آن

روزی انسان می تواند حقیقت را درك نموده و به مبذئی ایمان آورد که برای رسیدن به آن ، خود را از هر گونه عصبیت و احساس دور داشته و تنها برای درك واقع از طریق عقل ، همت گمارد و در این راه ، فکری براو تحمیل نشود و او را با جبر و اضطراب به این سو و آن سو نکشاند . از منطق و استدلال استفاده نموده و پایه عقائد خود را روی مبانی عقلانی و اصول مسلم قرار دهد ، تا بتواند مطلبی را باور کند و اعمال و رفتار خود را روی آن اساس قرار دهد .

منطقی صحبت کند و از دیگران سخن منطقی بشنود و در نتیجه اجتماعی به وجود آید که با منطق و برهان سرو کار داشته باشد .

قرآن مجید روی این اساس مسلم تربیتی با کمال صراحت به مخالفین اعلام می دارد «هاتوا برهانکم» : دور از سخن حق سخن نگوئید

و برای فکر و عقیده خود برهان و دلیلی اقامه کنید. (۱) چه اگر انسانی با منطق و برهان سروکار داشت و به دنبال استدلال رفت هرگز حرف و سخنی دور از وادی عقل نمی‌زند و بر خرافات و سخنان پوچ تکیه نمی‌کند و با دشمنان انسانیت به دیده دوست نمی‌نگرد و دل به این و آن نمی‌بندد و با هوای نفس خویش برای خود، خدا و معبودی نمی‌تراشد، از اینرو بزرگترین برنامه انسانسازی یعنی قرآن پیوسته مردم را به تفکر و بکار انداختن نیروی عقل و اندیشه صحیح تحریر می‌کند و انسانها را از عواقب و خیم سهل انگاری و دور از منطق کاری کردن و جهان را سر سری گرفتن، هشدار و بیم می‌دهد تا آنجا که می‌گوید:

از کسانی که جهنم می‌روند و در میان انواع عذابهای آن معذبند می‌پرسند چه شده که شما چنین سرنوشت شومی را پیدا کرده‌اید، آنها در پاسخ می‌گویند:

لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي اَصْحَابِ السَّعِيرِ: «اگر ما گوش شنوا داشتیم و یا در امور می‌اندیشیدیم (از آنچه از آیات پروردگار به ما عرضه می‌شد، پند می‌گرفتیم و با عقل خود مطالب را می‌سنجیدیم و کور کورانه سخنی را نمی‌پذیرفتیم) جهنمی نمی‌شدیم» (۲) و در آتش نفاق و بدبختی و دوری از خدا و ستم ستمگران و نافرمانی زیر دستان گرفتار نمی‌گشتیم.

(۱) بقره - ۱۰۵

(۲) ملک - ۱۰

قضاوت آزاد

برای آشنا ساختن انسانها به حقایق و نجات آنها از جهل و خرافات بهترین راه آنستکه آنها را به تمام معنی آزاد گذاشت و به آنها حق قضاوت و سنجش داد و هیچگونه فکری را به آنها تحمیل ننمود، اینجا است که برای پیمودن این راه اصیل به دو طریق نیاز داریم و برآستی که هرگاه نویسندگان و گویندگان و روشنگران، این دوراها را به طور احسن پیاده کنند بسیار مؤثر و نتیجه بخش خواهد بود.

یکی از آن دوراها، مناظره و بحث است و دیگری احتجاج و استدلال.

مناظره که از ماده «نظر» گرفته شده عبارتست از بررسی کردن دو جانبۀ سخنان و ادعاهای یکدیگر و در حقیقت در پرتو آن گفتار طرفین تجزیه و تحلیل شده و سپس قضاوت به خود آنها و مستمعین یا خوانندگان گذاشته می شود.

احتجاج که از ماده «حج» است عبارت از این است که هر يك از طرفین، از یکدیگر دلیل و استدلال می طلبند.

مناظره و احتجاج دو نفر یا دو گروه، میزان ارزش سخن و دلیل هر يك از آنها را روشن می سازد و در سایه آن نه تنها طرفین بحث به سوی حق کشانده می شوند، بلکه هر جمعیت با انصافی که باین طرز گفتگو آشنا گردد خواه و ناخواه، حقیقت را درمی یابد و میتواند قضاوت صحیح کند.

روی این اساس قرآن مجید و پیامبر اسلام و پیشوایان مذهبی (ائمه اطهار علیهم السلام) به صورت گسترده‌ای با ارباب ملل به احتجاج و مناظره پرداخته‌اند و از این دوره به صورت جالبی، حقیقت را مجسم نموده‌اند.

علماء و دانشمندان اسلامی نیز با این سبک عالمانه و منطقی، با دیگران احتجاج و مناظره کرده‌اند و در این مسیر کتابها و مقالاتی متنوع و پرمایه و پرتوان نوشته‌اند و به نام احتجاجات و مناظرات در دسترس انسانها قرار داده‌اند.

در اینگونه کتب در باره خدا شناسی و قرآن و پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام و بحثهای دیگر آنچنان عالی و جالب سخن گفته‌اند که براستی اگر قضاوت آزاد و اندیشه آزاد باشد انسانها بی درنگ به درک صحیح واقع نائل خواهند شد.

نمونه‌ای از کتب مناظره و احتجاج

از کتابهای ارزنده‌ای که در این مسیر نگاشته شده :

۱ - العیون و المحاسن معروف به مجالس است که به فارسی به نام « مجالسی در مناظرات » ترجمه شده و مؤلف آن شیخ اجل استاد الكل ابو عبد الله محمد بن نعمان معروف به مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق) می‌باشد که مبتکر این اساس بوده و در تألیف و تصنیف بر همگان سبقت داشته است.

۲ - « الاحتجاج » که آن را ابی منصور احمد بن علی بن ابیطالب

طبری که در قرن ششم می‌زیسته تألیف کرده است و الحق کتابی ارزنده بوده و مورد استفادهٔ علماء و محدثین عالیمقام قرار گرفته است .

۳ - جلد چهارم بحار الانوار تألیف علامه مجلسی (قدس الله نفسه الزکیه) است که بایانی شیوا و منطقی رسا ، احتجاجات و مناظرات خدا و پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) را بازگو نموده که مطالعه و دقت در آن ، دیدانسان حق‌بین را روشن و وسیع می‌گرداند (اخیراً این کتاب به دو جلد زیبایی (۱۰ و ۹) به زبور طبع آراسته شده است) .

و کتابهای دیگری که از قدیم و ندیم و در عصر حاضر به این سبک نوشته شده و حقاً مؤثر و سودمند بوده و در نوع خود اثر بسزائی در تربیت و رهبری انسانها و نجات آنها از انحرافات داشته است .

یکی از آثار ارزنده‌ای که در این موضوع ، بسیار جلب تو می‌کند و از آثار گرانبهای مفسر عالیقدر و عالم بزرگوار شیخ ابوالفتوح رازی است کتاب حسنیه و « یوحنا ی ذمی در جستجوی حقیقت » می‌باشد که حقاً در این دو کتاب حقایقی را تشریح کرده و قضاوت آزاد آن را به خوانندگان واگذارده است .

نسخه اصل کتاب « یوحنا ی ذمی در جستجوی حقیقت » توسط دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر علی اکبر شهابی استاد دانشگاه بامقدمه ارزندهٔ معظم له به صورت عکسبرداری چاپ و در اختیار دوستان نهاده شد ، خوشبختانه آنچنان در محافل علمی و ادبی و اسلامی مورد توجه قرار گرفت که از همه سو صدای تحسین و تقدیر بگوش می‌رسید ، عجیب

آنکه جمعی از برادران سنی از آن استقبال گرمی نمودند ، ولی چون مدارك احکام و محتویات آن ، ضبط نگشته بود ، از طرفی هم قلم عصری درنوشتن آن به کار نرفته بود ، دوستانی عزیز برای جبران این کمبود با کوشش طاقت فرسای خود مدارك آن را از کتب اهل تسنن استخراج کرده و از این جهت نیز این کتاب را تکمیل نمودند .

در میان آنها فاضل ارجمند دوست گرانمایه آقای محمدی اشتهاردی است که با قلم پرارزش خود خدماتی انجام داده و کتبی از ایشان انتشار یافته و امید می رود که مسلمین در آینده از خود ایشان استفاده های فراوانی کنند ، بایکدنیا اخلاص ، همت نموده کتاب یوحنا و حسنیه را به سبک روز برای نسل جوان با ذکر مدارك درپاورقی به رشته تحریر در آورده و به صورت کتاب جالب و تاریخی حاضر در دسترس جویندگان حقیقت قرار داده است .

پوروردگارا ! چگونه شکر نعمت ترا توان گفت که در مدت کوتاهی نشر معارف اسلامی به صورتی گسترده و تربیت افرادی جوان و پرشور و ارشاد جوامع مذهبی را نصیب فرمودی آنگونه که از دور و نزدیک مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته و دوستانی در طبقات مختلف به صورتهای گوناگون به کمک و مساعدت و همفکری ابراز علاقه نموده اند .

که باید در پیشگاه مقدست با عرض سپاسگزاری ، برای همه آنها سعادت و موفقیت دنیا و آخرت را درخواست نموده و برای جوانانی که با استفاده از این مؤسسه مذهبی و شرکت در کلاسهای درس و سخنرانی

از کارکنان آن قدردانی می‌نمایند ، دنیائی پر ارج و آخرتی ارزنده‌ور
سایهٔ توجهات حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) مستلث نمایم و برای عموم
خدمتگذاران به شرع مقدس اخلاص بیشتری طلب کنم .

کتابخانه مدرسه چهل ستون مسجد جامع طهران

میلاد مقدس بانوی با عظمت اسلام ۱۳۹۵ ق

حسن سعید

مقدمه :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

❁ یکدنیا نبوغ در يك زن بنام حسنيه»

اسلام آئین ، بیش و تحقیق است ، زن و مرد را بسوی کمال و معرفت و جستجوی حقیقت ، دعوت کرده است ، عقائد و آراء دردنيا بسیار است ، آئین مقدس اسلام که آئین زنده جهان و سر آمد و ناسخ ادیان و مذاهب می باشد ، اعلام عمومی کرده که انسانها از تقلید کور کورانه و پیروی های بی پایه و گمراه کننده اجتناب کنند ، در میان این دریای بیکران اختلاف آراء غواصی و شناگری کرده و آنچه که حق است به سوی آن روند .

در تاریخ اسلام انسانهای بسیاری بودند که جواب مثبت به این اعلام عمومی دادند و پس از تحقیق ، مجهز به استدلال و برهان شده و در میان عقاید مختلف مذهب تشیع را که صراط مستقیم اسلام در همین مذهب است اختیار و انتخاب کرده اند .

از انسانهایی که باهمتی مردانه و بینشی بی نظیر ، مذهب تشیع را پذیرفته و با استدلالهای دندان شکن و غیر قابل شکست ، از حریم تشیع دفاع کرده و با صراحت لهجه و بیان رسا و گویای خود پیروزی کامل بدست آورده ، بانوئی بنام «حسنيه» است عجیب آنکه این زن آنچنان در اوجی از معرفت قرار می گیرد که علمای بزرگ اهل تسنن را مغلوب می سازد ، هارون خلیفه ی بزرگ عباسی آنچاکله جو یای حال این بانومی شود، وی در پاسخ چنین اظهار میدارد :

« من بعنوان کنیز تحت کفالت مولای خود که از تجار بزرگ عراق بود ، بودم ، وقتی که پنج سال از عمرم گذشت ، مولایم که ارادت کامل به رئیس مذهب ، امام جعفر صادق (ع) داشت و به علم و دانش عشق می ورزید مرا برای کسب علم و کمال و تقوی به محضر آن بزرگوار فرستاد ، من با کمال شوق در این محضر ، فراخور استعداد خود ، روش علم و تقوی و پاکی رامی آموختم تا هفت سال از عمرم گذشت ، روزی در خدمت امام صادق (ع) بودم ،

آنجناب برای وضو ، آب خواست ، آن روز خادم مخصوص آنحضرت نبود ، من با شتاب ، آب حاضر کردم ، آن بزرگوار احوال مرا پرسید ، خود را معرفی کردم ، سؤالهایی در مورد نماز و وضو و ... از من کرد ، جواب صحیح دادم ، حضرت در شگفت شد .

راجع به من از ملازمان و اصحاب ، تحقیق کرد ، سپس فرمود : این کنیز بسیار زیرک و پر استعداد است ، مولای مرا به حضور طلبید و به او فرمود : این کنیز را به ما بفروش .

مولای من عرض کرد: هزار جان من بفدای تو، این کنیز در خدمت تو است و من نیز از چاکران و غلامان تو می باشم، در همین وقت بود که جرقه امید در دل من تابید، و این توفیق بی نهایت عظیم و این افتخار بسیار بزرگ نصیب شد که در محضر آن امام همام به کسب علم و معرفت پردازم، روز بروز در خود رشد فکری می دیدم، نور علم و دانش آن محضر، بر قلبم تابید بطوری که در علوم مشکله و پیچیدگی های مسائل که بزرگترین علمای عصر، از حل آن عاجز بودند وارد می شدم و حل آنها را از امام می خواستم تا به این مقام رسیده ام (۱).

در مورد دیگر کتاب حسنیه مذکور است که حسنیه به ابراهیم بن خالد سیار بصری گفت: امروز تو از تمام علمای عصر، اعلم هستی و من کنیز غیر قابل توجهی هستم که مراد در میان کفار گرفته اند و به اسیری به این دیار آورده اند، مولای من، مرا به چند درهم خریده است، و در کنار مولایم به اسلام گرویده ام و دیده بصیرت گشوده ام (۲).

آری استعداد سرشار و خداداد این بانو، با تعلیمات بلند پایه امام صادق (ع)، دست بدست هم دادند که «حسنیه» بایکدنیا نبوغ و استعداد بوجود آمد که در بحث و مناظره، بزرگترین علمای اهل تسنن را محکوم کرد.

* * *

همانگونه که از لابلای کتاب حسنیه استفاده می شود، طرف بحث

(۱) اقتباس از کتاب حسنیه آخر حلیه المتقین ص ۴۶.

(۲) کتاب حسنیه ص ۲۹.

این بانوی باکمال ، ازدانشمندان بزرگ اهل تسنن بوده اند، مانند ابراهیم ابن خالد عونى (ابراهیم بن سیار بصرى معروف به شیخ ابواسحق نظام) اعلم علمای بصره ، ابویوسف یعقوب بن حنفى قاضى القضاة که فه (۱) و شافعى محمد بن ادریس رئیس مذهب شافعى و ...

صورت مجلس بحث، بسان دادگاه علنى بزرگى بود که در آن، شخص هارون و وزیرش یحیی بن خالد برمكى و رجال کشور و علماء و دانشمندان بسیارى بوده اند ، و بقدرى این مجلس باشکوه و بى نظیر بود که گویا دو صف بیکران در برابر هم، شمشیرها را بدست گرفته و به جنگ هم پرداخته اند ، بى نظیرى. مجلس از این رو است که يك زن ، در برابر آنهمه دانشمند و طرفدار اهل تسنن قیام کرده و با شمشیر بیان و استدلال آنها را محکوم مى کند.

چنانکه خاطر نشان مى شود، هارون از استدلالهاى محکم حسنيه، چندین بار لرزه بر اندام مى شود و کرا را ابراهیم بن خالد و ابویوسف و شافعى ، سرافکنده شده و عرق شرمندگى از پیشانی شان سرازیر میگردد و چندین بار، طبق ذر و پول و درهم به سروروى حسنيه نثار مى کنند، و از گوشه و کنار مجلس فریاد بلند مى شود: حال که مذهب حسنيه حق است چرا مذهب او را انتخاب نمى کنید، شجاعت و صراحت لهجه حسنيه آنچنان بُرنده بود ، که گاهى آنان را به جنب و جوش در آورده

(۱) ابویوسف ، نخستین کسی بود که ملقب به لقب «قاضى القضاة» شد

در سن ۹۶ ، بسال ۱۸۲ هجرى وفات کرد ، قبرش در قسمت شرقى صحن مقدس

کاظمین است (تتمة المنتهى ص ۱۶۸ - مروج الذهب ج ۳ ص ۳۶).

وقصد قتل حسنيه را می کردند، ولی در این میان، افرادی چون پسر عموی هارون و دیگران شمشیر کشیده و از حسنيه دفاع می کنند ...

بحثهای جالب و مستدل این بانو، نه تنها آن مجلس را دگرگون می کند، بلکه حدود ۴۰۰ نفر را به مذهب اهل بیت (ع) گرایش می دهد و تا آنجا تأثیر می کند که بر اثر بحث حسنيه درباره مشروع بودن متعه، (صیغه) زنان را با اینکه قانوناً، حرام تلقی شده بود، بدستور هارون آزاد می سازند و این آزادی متعه پس از هارون نیز تا آخر عمر مأمون ادامه پیدا می کند و ...

چقدر بجا است که تمام بحثهای دینی اینطور علنی و آزاد برگزار شود، تا مردم با قضاوت آزاد، آئین و مرام حق را پس از شنیدن استدلالهای دانشمندان هر دو طرف انتخاب کنند، بیشتر انحرافات عقیدتی و حق کشی ها بر اثر «تنها به قاضی رفتن» است.

* یوحناي ذمی در جستجوی حقیقت

اویک نفر مسیحی است که در مصر می زیسته و از دانشمندان بسیار زیرک و اندیشگر بوده بنام «یوحنا» او همانند سایر همکیشان خود نبوده که در همان کیش آباء و اجدادش باقی بماند، و پیرو دین پدر و مادری باشد، بلکه او مرد تحقیق بود، همواره جوایب آئین حق بود، پس از تحقیقات و بررسی های دقیق و دامنه داری به آئین اسلام گرائید، ولی در آئین اسلام، مذاهب و آراء مختلفی دید در این مسیر هم به تحقیق پرداخت... اما تحقیقی ژرف و وسیع!

با علمای ترا زاول چهار مذهب معروف اهل تسنن تماس گرفت

و پس از گفتگو و مناظرات بسیار، آنان را با کتاب‌ها و مدارک خودشان، محکوم کرد و سرانجام مذهب حق را که «تشیع» باشد و سالها و ماهها در جستجوی آن بود پیدا کرد و با کمال صراحت اعلام نمود:

ای جماعت و علمای اهل تسنن، دیگر شیعه را رافضی نخوانید، بلکه در میان هفتاد و سه فرقه مسلمین که بزبان رسول خدا ﷺ يك فرقه آنها نجات یافته‌اند، تنها فرقه شیعیانند، من پس از گرایش به اسلام، شیعه شدم و از همگان می‌خواهم به این مذهب گرویده شوند، مرام من و گفتار من اینست: **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد انّ علیاً ولی الله و وصی رسوله و خلیفته بالحق (۱)**

* مؤلف کتاب حسنیه و کتاب یوحناى ذمی

شیخ بزرگوار، مقتدای مفسران قرآن، جمال الدین «ابوالفتوح رازی» (حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی) صاحب تفسیر معروف روح الجنان که از علمای برجسته حدود اوائل قرن ششم بوده کتاب حسنیه را عبری و کتاب «یوحناى ذمی در جستجوی حقیقت» را بفارسی تألیف کرده است.

وی از دانشمندان و مفسران برجسته شیعه بود که در اوایل قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری می‌زیست (۲).

علامه قاضی نورالله شوشتری صاحب کتاب احقاق الحق، در

(۱) آخر کتاب یوحناى ذمی در جستجوی حقیقت .

(۱) تفسیر ابوالفتوح رازی ط جدید با تصحیح و تحقیق ابوالحسن

شمرانی ج ۱۲ ص ۲۴۱.

کتاب مجالس المؤمنین خود در شرح حال ابو الفتوح رازی، وی را چنین توصیف می کند:

: «قدوة المفسرين الشيخ ابو الفتوح حسين بن علي بن احمد الخزامي الرازي رحمة الله عليه از اعلام علمای تفسیر و عظمای ادبای انام است و از خاندان بزرگ از فرزندان بدیل بن ورقاء خزاعی میباشد... شیخ عبد الجلیل رازی گوید: خواجه امام ابو الفتوح رازی مؤلف بیست جلد کتاب در تفسیر قرآن است که همه طوائف، طالب و راغب آنند...»

* * *

این دانشمند برجسته اسلامی دارای تألیفات پر ارزش بسیاری است، از جمله دو کتاب به نامهای:

۱- بحثهای حسنیه درباره امامت.

۲- «یوحناى ذمى در جستجوی حقیقت» رابه او نسبت میدهند .

علامه خونساری در کتاب روضات الجنات در شرح حال ابراهیم ابن سیار بصری، پس از ذکر «حسنیه» گوید: شیخ ابو الفتوح رازی صاحب تفسیر معروف، رساله «حسنیه» را نوشته است.

صاحب کتاب ریاض العلماء در ترجمه «حسنیه» پس از اشاره به مناظره او، تصدیق می کند که چنین بانوئی وجود داشته است (۱).

علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه ج ۲۴ ص ۳۳۸ گوید: «صاحب کتاب ریاض العلماء احتمال داده که این کتاب به شخصی بنام ابو الفتوح (غیر از ابو الفتوح رازی صاحب تفسیر) منسوب باشد»

(۱) ریاحین الشریعه ج ۴ ص ۱۴۸.

اما کتاب « یوحناى ذمى در جستجوى حقيقت » را مرحوم ابوالفتوح رازى (صاحب تفسير) تأليف کرده است ، چنانکه صاحب کتاب رياض العلماء در اين باره شك نمى کند (۱)

ضمناً بايد توجه داشت که ابوالفتوح رازى ، کتاب حسنيه رابه عربى تأليف کرده اما کتاب يوحناى ذمى را به فارسى نوشته است ، و اينک اين رساله حسنيه که در دسترس است و در آخر کتاب حليه المتقين به طبع رسیده ترجمه عربى کتاب حسنيه است (۲)

مترجم کتاب حسنيه شخصى است بنام « مولى ابراهيم استرآبادى » که درباره ترجمه اين کتاب در مقدمه مى نويسند : در سنه ۹۵۸ هجرى پس از سفر حج به شام رفتم ، در دمشق ، رساله حسنيه را در حضور يکى از بزرگان شيعه شام يافتم ، پس از مطالعه مجذوب آن شده بطورى که آن را ترجمه کردم و به عنوان بهترين ارمغان به بلاد ايران آوردم و آن را در دسترس مردم قرار دادم (و در سنه ۱۲۸۷ هجرى قمرى کتاب حسنيه در آخر حليه المتقين به طبع رسيد) (۳)

مرحوم حاج آقا بزرگ در کتاب الذريعه (ج ۷ ص ۲۰) مى نويسد : نسخه ديگرى از ترجمه کتاب حسنيه را در نجف اشرف ديدم ، که در اولش نوشته بود : ترجمه الورع المشهور الاقاضيء الدين

(۱) اعيان الشيعه ج ۲۴ ص ۳۳۸ ط اتقان دمشق .

(۲) اقدام علامه مجلسى به اين امر ، دليل روشنى براه تمام ايشان به نشر مناظرات حسنيه است .

(۳) الذريعه الى تصانيف الشيعه ج ۴ ص ۹۷ .

الذی ظفر بالنسخة واتى بها الى ايران واشتهرت فى مدة قليلة » : يعنى این کتاب ترجمه شخصی متدین و پرهیزکار معروف به آقا ضیاء‌الدین است که به کتاب حسینه دست یافت ، آن را به ایران آورد و در مدت کوتاهی این کتاب شهرت پیدا کرد .

سپس می‌نویسد : شاه طهماسب (۱) از این کتاب مطلع شد ، دستور داد این کتاب را بنام خودش توشیح و امضاء کردند ، و خطبه‌ای را در اول آن به اسم او نگاشتند . آنگاه مرحوم حاج آقا بزرگ در پایان می‌نویسد : احتمال دارد که این آقا ضیاء‌الدین لقب همان مولی ابراهیم باشد .

آیا این دو کتاب ، زمان است ؟

درباره اینکه آیا واقعاً زن نابغه‌ای بنام حسینه یا مرد اندیشمندی بنام یوحنا با آن خصوصیات که در این کتاب می‌خوانید وجود داشته‌اند ، یا کتابی به نام حسینه و یوحنا به عنوان زمان است ؟
عده‌ای از علمای بزرگ پیون علامه خونساری (در روضات - الجنات در شرح حال ابراهیم سیار بصری) و صاحب ریاض العلماء (در ترجمه حسینه) در مورد حسینه گویند چنین کتیز نابغه‌ای وجود داشته است .

ولی عده‌ای دیگر مانند علامه سید محسن امین در کتاب اعیان الشیعه جلد ۲۴ ص ۳۳۷ گویند :

(۱) شاه طهماسب اول از دومین پادشاهان صفوی فرزند ارشد شاه اسماعیل که در سنه ۹۸۴ پس از ۵۳ سال سلطنت ازدنیا رفت .

این مناظره به اسم حسنیه با آنهمه نبوغ ، از رمانهای شیخ ابو الفتوح رازی است ، چنانکه وی کتاب یوحنا یومی رابه زبان یوحنا تألیف کرده است (۱) و از این قبیل کتابها در میان علمای اسلام بوده مانند طرائف علی بن طاووس و ...

نگارنده گوید : بفرض اینکه رساله حسنیه و کتاب یوحنا یومی در جستجوی حقیقت ، هر دو رمان باشد ، به هدف ماهیچگونه زبانی نمی- رساند ، زیرا هدف اصلی آن است که استدلالهای دندان شکن مذهب تشیع که مجهز به براهین عقلی و نقلی است بازگو شود . حال اگر این استدلالها به خاطر تنوع و عدم احساس خستگی خوانندگان در مطالعه به صورت «رمان» درآید ، هیچگونه اشکالی نخواهد داشت .

* انگیزه نگارش این کتاب

با اینکه مذهب شیعه ، مجهز به ادله قطعی و براهین محکم عقلی و نقلی است و همواره علمای بزرگ آن ، در هر عصری با کمال آمادگی ، شبهات و لاطائلات هجو گویانی که ناجوانمردانه به این مذهب می تاختند پاسخ مستدل میدادند و بحمد الله در این عصر نیز ، علامه امینی ها ، سید محسن امین ها ، طباطبائی ها ، سلطان الواعظین ها و ... با کتابهای علمی خود دور از تعصب ، حجت را بر مردم تمام کرده و می کنند ، باز افرادی چون مردوخ کردستانی شافعی جزوه هائی بر ضد شیعه منتشر می کند تا آنجا که در رساله اخیر خود (حل اختلاف و توضیح تسید) در

(۱) در اینکه شخصی به نام یوحنا با آن خصوصیات وجود داشته یانه ، درست معلوم نیست - و منتهی مانند که نام اصل کتاب یوحنا نیز معلوم نیست .

صفحه ۵۸ می نویسد : « هر کس یکمربعه این رساله را با دقت بخواند و باز بگوید : من شیعه هستم از دو حال خارج نیست ، یا بی شرم و بی پروا است که پشت پابر فلک و دیر و مصلی زده ، با خدا و پیغمبر و علی و اجماع و عقل مخالفت می کند و یا فطرتاً کودن و نفهم است و حس تعقل و تشخیص ندارد »

زهی بی انصافی !! زهی بی باکی و بی ادبی !

اینک انگیزه نگارش رساله حسینه و رساله « یوحنا ی ذمی در جستجوی حقیقت » به قلم روز ، روشن می شود ، این لاطائلات و سخنان بیهوده از علمای متعصب غیر شیعه همیشه بوده ، لاطائلاتی که پنبه همه آنها را یک بانوی شیعی از شاگردان امام صادق (ع) در مجلس عظیم هارون در حضور علمای بزرگ اهل تسنن ، زده و یک نفر مسیحی دور از تعصب با تحقیقات دامنه دار و دقیق خود ، بی اساسی آن لاطائلات را مجسم کرده است .

دگرگونی در تاریخ اسلام

چهارده قرن از تاریخ اسلام می گذرد ، ولی - به استثنای قسمتی - دگرگون ، تا آنجا که مستشرقین وقتی که درباره اسلام کتاب می نویسند از تاریخ دگرگون شده اسلام (اهل تسنن) الهام می گیرند و در محیط ما هم گاهی کتابهای آنها به عنوان بهترین کتاب در تیراژ عالی بفروش می رسد (مانند کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت - کونستان ویرژیل گیورگیورمانی - که با تیراژ زیاد به دهمین چاپ هم می رسد) تعصبات شدید ، ملاحظه کاری ، اهم را فدای مهم کردن ،

احترام بی‌اساس و مضحک از باعثین فاجعه دگر گونی تاریخ استم و عدم جرئت تحقیق در تاریخ عاملین سیر تاریخ اسلام... باعث در ماندگی مسلمانان شده و نتیجه نفاق و تفرقه و نابسامانی جامعه اسلامی، ره آورد آن بوده است.

این کتاب که شامل رساله حسنیه و رساله یوحنا ی ذمی در جستجوی حقیقت است به زبان روز با ذکر مدارك تحریر شده است، نظر به اینکه این دورساله در حدود اوائل قرن ششم هجری با قلم همان روز تألیف شده بود، و مدارك و مطالب آن ارائه داده نشده بود، نگارنده به توصیه بعضی از علمای بزرگ (۱) آن را به قلم روز تبدیل کرده و مدارك آن را در پاورقی یا در متن ارائه دادم.

در حقیقت این کتاب سیر تاریخ تشیع را مجسم می‌نماید و باروشن بینی و ویژه‌ای با کمال انقان به اتکاء مدارك اهل تسنن، پرده فاجعه دگر گونی در تاریخ اسلام را بالا می‌زند و چهره واقعی تاریخ اسلام را نشان می‌دهد و همه خوانندگان را به قضاوت آزاد می‌طلبد، باشد که این کتاب مایه بیداری و جهش گردد.

* * *

ضمناً باید توجه داشت که به خاطر عدم اقتضای زمان و عدم لزوم، از ذکر بعضی از مطالب (البته خیلی کم) که در دورساله نامبرده بود، خودداری شد و با علامت سه نقطه (...) به حذف آن مطالب اشاره گردید، کسانی که طالب متن رساله حسنیه و رساله یوحنا ی ذمی در جستجوی حقیقت هستند به نسخه اصل مراجعه نمایند.

(۱) حضرت آیت‌الله سید اسماعیل مرعشی مدظله (مقیم اهواز)

نسخه اصل «رساله حسنیه» در آخر حلیه المتقین علامه مجلسی
طبع شده است .

نسخه اصل رساله «یوحناى ذهى در جستجوی حقیقت»
اخیراً توسط آقای دکتر علی اکبر شهابی (استاد دانشگاه) از کتابخانه
عظیم بریتیش موزیوم (۱) لندن تحت شماره ۱۱۹۷۹ کتب خطی
شرقی بدست آمده و به اهتمام ایشان عکسبرداری شده و به کوشش
کتابخانه مدرسه چهل ستون مسجد جامع تهران (به سرپرستی محقق
و استاد خدمتگزار حجة الاسلام والمسلمین آقای حسن سعید) به طبع
رسیده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است .

*مدارك مطالب این دو کتاب

در اینجا این اعتراض یا سؤال می شود که : به چه دلیل و از کجا
مطالبی را که در این دو کتاب به عنوان واقعیت یاد ر قالب زمان آمده ،
مستند به دلیل و برهان و مدارك مورد اعتماد اهل تسنن باشد ؟ ! و در
صورتی ارزش واقعی پیدا می کند که مستند به مدارك و کتب آنها
باشد .

پاسخ آنکه اولاً مؤلف معظم این دو کتاب (ابوالفتوح رازی)
که از وزنه های بزرگ عالم تشیع است ، حتماً رعایت اصول اسلامی
را کرده و تمام مطالب بنظرش ، صحیح و بامدرک آمده که به تحریر آن
اقدام نموده است .

و ثانیاً آنانکه با کتب اهل تسنن آشنائی دارند ، تصدیق خواهند

کرد که تمام نسبت‌هایی که در این کتاب به اهل تسنن داده شده (بدون هیچگونه استثناء) در کتب اهل تسنن مذکور است ، نگارنده با اقرار به اینکه یدطولا و آشنائی کامل به همه کتب اهل تسنن بویژه کتب قدیم آنها ندارم ، با سعی و کوشش به مدارك مطالب از کتب اهل تسنن دست یافتم و در پاورقی و یاد ر متن تذکر داده‌ام ، کسانی که آشنائی با کتب اهل تسنن دارند در صورتی که کتابهای آنها (مخصوصاً کتب قدیم آنها) در دسترسشان باشد ، حتماً به مدارك بیشتری در مورد مطالب این کتاب دست خواهند یافت ، و خواهند دانست که در حقیقت حسنیه و یوحنا ی ذمی ، از کتب و مدارك خود اهل تسنن ، آنها را محکوم ساخته‌اند .

امید آنکه این کتاب مایه بیداری غافلان گردد .

قیم - محمد محمدی اشتهاردی
جمادی الثانی ۱۳۹۵

بخش اول

مناظره يك بانوی نابغه شیعی

با

علمای بزرگ اهل تسنن

در این بخش، مباحثه «حسینه» با دانشمندان
تراز اول اهل تسنن در عصر خود تحریر
شده است



حُسنیه از شاگردان امام صادق (ع)

در عصر خلافت هارون الرشید ، تاجری بود که از تجار سرشناس و ثروتمند درجه يك بغداد بشمار می رفت ، از امتیازات او این بود که پیوسته در محضر امام صادق علیه السلام بسر می برد و ارادت کاملی به آن بزرگوار داشت ، بطوری که پس از شهادت امام صادق علیه السلام ثروت او را بحساب ارادتی که به امام صادق علیه السلام داشت ، مصادره کردند و آنچه داشت همه را از دستش گرفتند .

او دیگر در زندگی چیزی نداشت ، جز کنیز کی بنام «حُسنیه» (۱) که او را در سن پنج سالگی خریده بود و مدت ده سال به خانه امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشت و در مکتب او ، درسها آموخته بود ، کنیز کی که بیست سال به مطالعه علوم دینی پرداخته بود و از نظر جمال

۱- حُسنیه بضم حاء و سکون سین ،

و کمال ، نظیر نداشت .

تاجر کہ بر اثر تہیدستی ، سخت در فشار بود ، و از طرفی «حسینہ»
را بانوئی نابغہ و بسیار با کمال می دانست ، تہیدستی و ناراحتی خود را بہ
حسینہ گفت و از او چارہ جوئی کرد .

حسینہ - ای مولای من ! من اینطور صلاح میدانم کہ مرا
بحضور ہارون الرشید برای فروش ببری ، وقتی کہ او دربارہ قیمت
من صحبت کردہ او بگو : بہای این کنیز صد ہزار اشرفی سلطنتی
است ، می گوید چرامگر این کنیز چہ امتیاز و ہنری دارد ، در جواب بگو :
ہنرش این است کہ اگر تمام دانشمندان (اہل تسنن) ، حاضر شوند ،
آمادہ است با آنان مباحثہ کند و در بحث ، ہمہ آنہارا محکوم نماید .
تاجر - ہرگز چنین کاری انجام نمیدہم ، زیرا می ترسم ہارون
ستمگر پس از اطلاع بحال تو ، ترا از من بگیرد ، ولی من طاقت فراق
ترا ندارم ، تو باعث خشنودی من در زندگی ہستی ، چگونہ بہ فراق تو
تن دردم .

حسینہ - ای مولای من ! ترس تا من زندہ ام بہ محبت و یاری
اہلبیت (ع) کسی قادر نیست مرا از تو جدا کند ، برخیز تو کل بخدا ،
پیشنہاد مرا بپذیر ، ہرچہ تقدیر شدہ همان خواہد شد .

تاجر نتوانست اصرار و مبالغہ حسینہ را نادیدہ بگیرد ، بحضور
وزیر ہارون «یحیی بن خالد برمکی» رفت و جریان را باز گو کرد ،
یحیی گفت : مانعی ندارد ، برو آن کنیزک را بیاور تا با ہم اورا بہ حضور

هارون ببریم .

تاجر درعین اینکه از عاقبت این کار می ترسید ، بخانه مراجعت کرد و همراه حسنیه ، نزد یحیی بن خالد آمدند، یحیی پس از مختصر صحبت با حسنیه ، از نبوغ و بلاغت و کمال حسنیه ، بسیار در شگفت شد، بی درنگ ، جریان رابه عرض هارون رساند.

حسنیه و تاجر در حضور هارون

هارون پس از اطلاع از نبوغ و ادعای حسنیه ، بسیار تعجب کرد و دستور فوری داد تا حسنیه را بحضورش بیاورند.

یحیی بن خالد، حسنیه را، بحضور هارون آورد ، حسنیه که کاملاً خود را در حجاب اسلامی ، حفظ کرده بود پس از ادای احترام ، در برابر هارون قرار گرفت ، چون حسنیه را بعنوان فروختن بحضور هارون آورده بودند هارون دستور داد، نقاب از صورت حسنیه برداشتنند، وقتی که نگاه به حسنیه کرد ، او را پسندید و دستور داد تا صاحب حسنیه (تاجر) را حاضر کنند.

بدستور هارون ، تاجر را حاضر کردند ، هارون به او گفت: این کنیزك را معرفی کن و قیمت او را بگو.

تاجر- این کنیز ، حسنیه نام دارد، با این خصوصیات و امتیازات... بهایش صد هزار دینار (اشرافی سلطنتی) است.

هارون از شنیدن این مطالب، سخت بر آشفت و گفت: برای چه

قیمت این کنیزك صد هزار دینار است؟!

تاجر- برای اینکه این کنیزك ، بانوی بسیار با کمالی است که

آماده است با تمام علمای تراز اول ، درباره مسائل دینی، بحث کند و همه را محکوم سازد.

هارون - امتحانش مجانی است، من از علماء دعوت می کنم ، اگر این کنیز مغلوب شود، این کنیز مال من باشد، و دستور میدهم گردن ترا بزنند.

تاجر- اگر حسنیه ، علماء را محکوم کند چه می کنی؟
هارون- دستور می دهم مبلغ صد هزار دینار به تو بدهند و کنیز هم، از آن خودت باشد.

تاجر- (پس از اندکی تأمل) اجازه بده تا بار دیگر با حسنیه مشورت کنم ، بعد اعلام آمادگی نمایم.
هارون- مانعی ندارد.

تاجر، جریان را به حسنیه گفت ، حسنیه در پاسخ گفت: هیچگونه مترس، من بیرکت محمد و آلش ، محکوم نخواهم شد.

تاجر بحضور هارون آمد و آمادگی حسنیه را اعلام کرد، هارون دستور احضار حسنیه را صادر نمود، وقتی که حسنیه در برابر هارون قرار گرفت ، هارون به او گفت:

تو در چه دینی هستی؟!

حسنیه - من در آئین حضرت محمد ﷺ و اهلبیت او هستم .

هارون - وصی و خلیفه حضرت محمد ﷺ کیست ؟

حسنیه - ای خلیفه عصر ! دستور بده علماء و دانشمندان حاضر شوند تا آنچه باید گفته شود ، بگویم ، اگر آنها اعتراضی به عقیده و مذهب

من دارند ، به پاسخ آنها پردازم .

هارون فهمید که حسنیة شیعه است ، فوری به وزیر خود یحیی دستور داد که حسنیة را بقتل رسانند .

یحیی - ای امیر! این کنیزك ادعای بزرگی می کند ، طبق ادعایش ، علماء را احضار کن ، اگر نتوانست مذهب خود را ثابت کند ، آنوقت مستحق قتل است ولی اگر علماء و دانشمندان را محکوم کرد بر شما لازم است که رعایت حفظ او را کنی ، چه آنکه زنی که بر همه علماء پیروز شود ، کشتن او بیجانست .

شروع مناظرهٔ حسنیة با علماء

هارون ، پیشنهاد وزیر را پذیرفت ، دستور احضار علمای بغداد را که در رأس آنها ابویوسف و شافعی (۱) بودند ، داد . حسنیة ، بصورت خود ، پوشه انداخت و در برابر علماء ، نشست .

علماء - ای کنیزك ! تو در چه مذهبی هستی ؟!

حسنیة - من همان مذهب اهل بیت رسول خدا ﷺ را دارم .

در این موقع حسنیة ، برای اثبات مذهب خود از آیات قرآن و روایات صحیح ، از هر دری با کمال بلاغت ادامه سخن داد بطوری که

(۱) ابویوسف قاضی القضاة حنفی در سنه ۱۸۲ یا ۱۹۲ فوت کرد محمد بن

ادریس شافعی رئیس مذهب شافعی . در سنه ۱۵۰ یعنی روز فوت ابوحنیفه متولد شد و در سنه (۲۰۴) ازدنیارفت .

هارون از این مناظره، سخت ناراحت شد و احساس کرد که علمای حاضر در مجلس، قابلیت برای بحث با حسنیه را ندارند فوری، نامه‌ای به والی بصره نوشت و در آن نامه تأکید کرد که: به محض رسیدن نامه، همه علمای بصره را در فرمانداری حاضر می‌کنی، اعلم آنها را به بغداد می‌فرستی!

وقتی که نامه بدست والی بصره رسید، چهار صد نفر از علمای بصره را احضار کرد و در میان آنها «ابراهیم بن خالد عونی» را که از علمای برجسته و اعلم همه دانشمندان و مدرّس و معلم چهار صد نفر از علماء بود انتخاب کرد، و او را با مرکب را هواری همراه پیک هارون به بغداد فرستاد.

مباحثه حسنیه با ابراهیم (اعلم علمای بصره)

ابراهیم وقتی که وارد بغداد شد، هارون بیاس احترام او، مجلس باشکوهی با حضور رجال و اعیان مملکت ترتیب داد، ابراهیم در آن مجلس بر صندلی زرین نشست، ولی برای حسنیه جایی را که اشخاص کوچک می‌نشینند تعیین کردند، حسنیه وقتی که وارد مجلس شد، بی‌آنکه بجای تعیین شده خود برود، جلو آمد و در مقابل مسند ابراهیم نشست، ابراهیم با کمال تکبر روی مسند خود لمیده بود و بسیار بانظر حقارت به حسنیه می‌نگریست.

هارون که شخصاً در مجلس شرکت داشت، با اشاره به حسنیه فهماند که هنگام بحث است.

حسنیه با زیرکی مخصوص خود، از اشاره هارون مطلع شد، و

به ابراهیم رو کرد و گفت : تو همان ابراهیم بن خالد هستی که صد جلد از کتابهای تألیف خودت در میان علماء ، انتشار داده و افتخار عداوت با حضرت علی بن ابی طالب می نمائی !؟

ابراهیم پس از شنیدن این سخن ، بر آشفت و گفت : مرا دست گرفته ای؟! می خواهی مرا مسخره کنی ؟ سپس به اهل مجلس رو کرد و گفت : شأن من بالاتر از آن است که بایک کنیز به بحث پردازم ، زیرا این مباحثه ، موجب اهانت به دانشمندان اهل تسنن است .

یحیی بن خالد (وزیر هارون) که در مقابل ابراهیم ، ایستاده بود خندید و به او گفت یکی از گفتار بزرگان دین این است که : « انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال » (به گفتار ، نگاه کن که چیست ؟ ، نه به گوینده که چه کسی است) ای ابراهیم ! این سخن از مثل تو که اهل فضل هستی بسیار بعید است .

* * *

حسنيه - ای ابراهیم بحول و قوه خدا ، الساعه (بر اثر بحث و محکوم کردن تو) ترا از صدلی زرین به زیر می آورم !
همین سخن حسنيه ، که بسیار محرك بود ، بحث را شروع کرد ، ابراهیم که دریافته بود حسنيه در نظر دارد ، صحت مذهب شیعه را نزد هارون اثبات کند ، گفت : من چون وارد بر شما هستم ، در سخن گفتن حق تقدم دارم .

حسنيه - مانعی نیست ، هر چه خواهی ، سؤال کن .

ابراهیم ، پی در پی سؤال می کرد و حسنيه جوابهای بسیار بجا

و منطقی میداد، بطوری که به هشتاد پرسش ابراهیم پاسخ قانع کننده داد (که شرح تمام آن مسائل و پاسخش در اینجا بطول می انجامد).

هارون و رجال و ارکان مجلس ، از جواب های مستدل حسنیه ، حیران شدند و یکدینا علم و عظمت از حسنیه ، در دل های آنها جای گرفت.

پاسخ به سه مسأله ابراهیم (اعلم علمای بصره)

حسنیه اظهار داشت که مناظره مابطول کشید ، ترس آنست که خلیفه خسته گردد اگر اجازه دهی من هم سؤالی دارم !

ابراهیم - من سه سؤال دیگر دارم ، چنانچه به این سه سؤال من پاسخ قانع کننده دهی ، تسلیم هستم .

حسنیه - هر چه می خواهی بپرس !

۱- خلیفه و جانشین پیامبر کیست؟

ابراهیم که از صراحت بیان حسنیه ، سخت ناراحت شده بود ، بر آشفت و گفت :

بعد از رسول خدا (ص) خلیفه و جانشین او چه کسی بود؟

حسنیه - آن کسی که از همه در گرایش به اسلام ، پیشی گرفت .

ابراهیم - او چه کسی بود؟

حسنیه - اوداماد و پسر عمو و برادر پیامبر (ص) بود (۱).

(۱) درباره سبقت علی (ع) به اسلام به کتاب مناقب ابن مغازلی

شافعی ص ۱۳ تا ۱۶ ط تهران مراجعه کنید - نیز به صفحه ۴۶ و ۳۷۰ همین

کتاب که مدارک متعددی را در این مورد ارائه داده رجوع شود .

ابراہیم دید ہارون از شنیدن این جواب ، بسیار منقلب شد ، لذا جرئت پیدا کرد و فریاد زد : بچہ دلیل می گوئی کہ علی از ہمہ زودتر مسلمان شد ، بلکہ ابوبکر نخستین کسی است کہ بہ اسلام گرائید ، چہ آنکہ در موقع اعلام اسلام ، ابوبکر ، چہل سالہ بود ولی علی بن - ایطالب کودک بود ، ایمان و کفر کودک چون بالغ و مکلف نشدہ بی اعتبار است .

حسینہ - اگر من ثابت کنم کہ ایمان و کفر و گناہ و طاعت کودک اعتبار دارد آیا تو اقرار بہ امامت و وصایت علی (ع) می کنی ؟
ابراہیم - اگر گفتار تو مجهز بہ دلیل و حجت باشد آری .

حسینہ - دربارہٴ این آیہ قرآن (کہف - ۷۳) چہ می گوئی کہ خداوند دربارہٴ خضر و موسی گوید : « فانطلقا حتی اذا لقیا غلاماً فقتله قال أقتلت نفساً زکیةً بغير نفس لقد جئت شيئاً نکرأ » : خضر و موسی روانہ شدند تا اینکہ با کودک کی ملاقات کردند ، خضر کودک را کشت ، موسی اعتراض کرد و گفت : آیا کودک پاک و بی گناہ را کشتی ، در حقیقت کار زشتی انجام دادی .

بعداً خضر در جواب موسی گفت : « واما الغلام فکان ابواہ مؤمنین فخشینا ان یرہقہما طغیاناً و کفرأ » : پدر و مادر این کودک مؤمن بودند من ترسیدم (کہ اگر اورا نکشم) موجب طغیان و کفر آنها گردد .

ای ابراہیم ! آیا این کودک ، مستحق کشتن بودیانہ ؟ اگر بگوئی مستحق کشتن نبود ، بنا بر این خضر (ع) کہ او را کشتہ ، ستمگر است در صورتی کہ خضر (ع) ظالم نبود زیرا خداوند اورا در قرآن مدح

کرده (۱) بر خلاف عقل است که خداوند ، ظالم را مدح کند .

ابراهیم از پاسخ درماند و سر بر زیر افکند .

حسنيه - ای ابراهیم ! چرا جواب نمی‌دهی ، چرا طریق عناد و دشمنی به پیش گرفته ای ؟ ترا به آن خدائی که خالق موجودات است بگوئیم این مطلب را که اکنون در حضور جمیع علماء می‌گویم ، از محدثین شنیده‌ای یا نه ؟

ابراهیم - بگو به بینم چه مطلبی است .

حسنيه - ابو مجاهد (مجاهد) از ابو عمران و او از ابو سعید روایت می‌کند که گفت : روزی مادر حضور پیامبر ﷺ نشست بودیم ، سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار ، حذیفه یمانی ، ابو الهیثم ، ابو الفضل و عامر بن وائله بحضور پیامبر ﷺ شرفیاب شدند ، در حالی که ناراحت بودند عرض کردند ای رسول خدا ! ما دربارهٔ برادر و پسر عموی تو (علی-ع) از حسودان ، مطالبی می‌شنویم که نزدیک است از ناراحتی هلاک شویم .

پیامبر - مگر آنها دربارهٔ علی (ع) چه می‌گویند !؟

سلمان و همراهان - می‌گویند : علی (ع) از نظر سبقت به اسلام

چه امتیازی دارد در صورتی که وی در آن موقع کودک بود ؟!

پیامبر - السَّاعَة من شمارا از اندوه نجات می‌دهم و بجای آن ،

(۱) قرآن دربارهٔ خضر در سوره کهف آیه ۶۴ می‌گوید : (فوجدنا

عبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً) : موسی

و رفیقش ، بنده‌ای از بندگان ما (خضر) را یافتند که آن بنده مشمول رحمت

ما بود و دارای علمی از علم ما .

دل‌های شمارا روشن می‌سازم : بحق آن خدائی که مرا براستی به پیامبری
بر انگیخت این مطلب را (که شاید شما در کتب پیشینیان خوانده‌اید)
خداوند به من خبر داد :

هنگامی که حضرت ابراهیم خلیل ، از مادر متولد شد ، مادرش
هنگام غروب آفتاب او را از ترس سلطان ظالم آن زمان ، کنار جوی
آب گذاشت آنگاه ابراهیم (ع) برخاست و دست بر سر و صورت خود
مالید و کلمه توحید را به زبان آورد ، همین که مادرش ، این منظره را
دید ، بسیار ترسید .

چنانکه خداوند در سورهٔ انعام آیه ۷۵ به این مطلب اشاره می‌کند
و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض ولیکون من
الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کو کبا قال هذاربی فلما افل قال
لا احب الاقلین : موجودات عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان
دادیم تا در صف یقین کنندگان قرار گیرد ، همینکه شب شد ، ستاره‌ای دید
گفت این ستاره خدای من است : وقتی که آن ستاره غروب کرد ، گفت :
من آنچه را که غروب کند دوست ندارم .

(بنا بر این طبق این حدیث ، ابراهیم در این هنگام ، کودک بود)
سپس فرمود : ای پاران من ا فرعون برای اینکه موسی را بقتل رساند
شکم زنان بار دار را می شکافت اگر بچه آنها پسر بود ، می کشت
وقتی که موسی از مادر متولد شد به مادرش گفت : مراد صندوق بگذار و

به دریا بیانداز (۱) مادرش ترسید و گفت ای پسر می ترسم غرق شوی ، موسی گفت : نترس خدای تو انا حافظ من است و مرا بتو برمی گرداند مادرش او را در میان صندوق نهاد و به آب انداخت ، آب او را بساحل انداخت تا سر انجام ، خداوند موسی را با کمال سلامتی به مادرش برگردانید .

چنانکه خداوند در قرآن (سوره طه - ۴۱) می فرماید : خواهی تو (ای موسی) نزد فرعون رفت و گفتم : اگر بخواهید شمارا به شخصی راهنمایی کنم که موسی را کفالت کند فرجناک الی امک کی تقرعینها : ای موسی ! تو را به مادرت برگردانیم تا چشمش بدیدار تو روشن شود .

ای یاران من ! خداوند در باره عیسی (ع) گوید : فنادیها من تحتها الاتحزنی قد جعل ربك تحتك سویاً : عیسی در آن موقع که متولد شد ، به مادرش گفت : محزون مباش خداوند در زیر پای تو ، نهی قرارداد است (۲)

پس از تولد عیسی ، قبیله مریم به مریم تهمت زدند و ناروا گفتند که ای مریم عجب کاری کردی پدر و مادر تو زنا کار نبودند تو این کودک

(۱) ناگفته نماند که در قرآن در آیه ۳۹ سوره طه می خوانیم و اوحینا الی امک... یعنی به مادر تو ای موسی وحی کردیم که تو را در صندوق بگذارد ... در عین حال منافات ندارد که پس از وحی ، موسی هم به مادرش این چنین گفته باشد .

(۲) مریم - ۲۴ .

را از کجا آوری؟ مریم اشاره به کودک کرد و گفت از او برسید، گفتند چگونه با کودک در گهواره سخن بگوئیم، در همان موقع کودک به سخن آمد و گفت: انی عبدالله، آتانی الکتاب وجعلنی نبياً وجعلنی مبارکاً این ما کنت: من بنده خدایم، خداوند به من کتاب عنایت کرد و مرا پیامبر نمود و مرا در هر کجا باشم، مایه برکت قرار داد و تا موقعی که زنده باشم، درباره نماز و زکات سفارش نمود.

حضرت عیسی، سه روز از عمرش بیشتر نگذشته بود که این سخنان را گفت.

ای یاران من! شما نیز بدانید که خداوند من و علی را از یک نور آفرید، ما همچنان در صلب حضرت آدم بودیم و خدا را تسبیح می گفتیم تا آنکه خداوند ما را از صلب های پاک به رحم های پاک انتقال داد، در هر عهد و عصری، تسبیح ما را در پشته و رحم ها، می شنیدند تا آنکه در صلب عبدالمطلب قرار گرفتیم.

سپس آن نور دو قسمت شد، نیمی در صلب عبدالله پدرم و نیمی در صلب ابوطالب پدر علی (ع) قرار گرفت، نورهای مادر وجود عبدالله و ابوطالب مشاهده می شد، تا موقعی که در رحم مادرانسان منتقل شدیم (۱)

وقتی که علی (ع) متولد شد، دوستم جبرئیل نزد من آمد و گفت:

(۱) در این باره به کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی طبع جدید اسلامیه ص ۸۷ و مدارک بسیاری در این مورد در پاورقی آن مراجعه شود.

ای حبیب خدا! خدای مهربان ترا سلام میرساند و تولد برادرت علی (ع) را بتو تبریک می گوید و می فرماید: اکنون وقت آن رسیده که نبوت تو ظاهر شود، ما ترا بوسیله برادر و وزیر و همتا و جانشین تو «علی بن ابیطالب» یاری نموده ایم نام نامی تو بوسیله علی (ع) بلند می شود و نسل تو بوسیله علی (ع) جاوید خواهد ماند.

پس از تولد علی (ع) مادرش او را به دست من داد و من او را به دامن خود نهادم، در همین موقع بود که علی (ع) انگشت خود را بگوش راست خود نگاهداری و به پیامبری من اقرار کرد و به من گفت: ای رسول خدا! بخوانم، گفتم بخوان، سوگند به آن خدائی که جانم در دست قدرت او است، علی (ع) شروع کرد به خواندن آن صحیفه هائی که خداوند بر آدم نازل کرده بود و حضرت شیث برای آنها قیام نموده بود، آنها را از اول تا آخر خواند، که اگر حضرت شیث حاضر بود اقرار میکرد که علی (ع) آنها را بهتر از او می داند.

سپس تورات را آنچنان خواند که اگر موسی (ع) بود تصدیق می کرد که علی (ع) بهتر از او می خواند، سپس زبور و انجیل را خواند که اگر داود و عیسی (ع) بودند، تصدیق می کردند «که علی (ع) بهتر از آنها انجیل و زبور را می خواند، آنگاه قرآن را خواند، آنچنان حافظ قرآن بود که من حافظم، سپس با من سخن گفت و من با او سخن گفتم در باره اموری که پیامبران و اوصیاء در آن امور سخن می گویند، بعد از این جریان ها، علی را به مادرش سپردم.

ای یاران من! شما از سخنان دشمنان ما اندوهگین نشوید، به

گفتار مشرکان اعتنا نکنید بدانید که من از همه پیامبران بهترم، وصی من از جمیع اوصیاء بهتر است .

در این موقع سلمان و همراهان با کمال سرور در حالی که درود بر محمد و آلش می فرستادند و می گفتند ما از افراد رستگارهستیم ، برخاستند ، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها فرمود : آری بخدا سوگند شما رستگار هستید ، بهشت را برای شما و دوزخ را برای دشمنان شما ، آفریده اند .

* * *

سخن حسنی که از قلب پرسوز و با اخلاص حسنیه بر می خاست ، همه حضار را منقلب کرده بود که بی اختیار می گریستند ، بطوری که خودهارون هم گریست ، و ابراهیم دیگر نیروی نطق نداشت .

حسنیه - ای علمای زمان ! ای شافعی ! ای... ! شما را بخدا کتمان و ملاحظه کاری نکنید ، راست بگوئید که آیا آنچه من روایت کردم صحیح است و این چنین روایتی بنظر شما رسیده است ؟ !
اکثر علماء - ای حسنیه ! این حدیثی که خاطر نشان ساختی از احادیثی نیست که بتوان در آن ایراد کرد .

علی (ع) جان پیامبر (ص) است :

حسنیه - آیا شما قبول دارید که پیامبر ما از همه پیامبران بهتر است !

علماء - آری .

حسنیه - ای ابراهیم ! آیا قبول داری که خداوند در قرآن (سوره

آل عمران آیه ۵۴) علی (ع) را در حادثه مباحله جان پیامبر خود میخواند
آنجا که گوید :

«قل تعالو اندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» : ای محمد ! بگو ما و شما فرزندان
و زنان و خودمان را دعوت می کنیم و بدرگاه خدا زاری و تقاضا میکنیم
و لعنت خدا را بر دروغگویان میفرستیم (۱)

ای ابراهیم ! اگر تو در این باره ایرادی داری ، بگو ، تا در
حضور همه این مفسران و محدثین ، پاسخ ترا بگویم .
ابراهیم - حاشا که بتوانم ، منکر قرآن شوم .

حسینه - اینک که اقرار به قرآن داری و حدیث پیامبر (ص) را
قبول داری و تصدیق می کنی که علی ، جان پیامبر است ، پیامبری که از
همه پیامبران برتری دارد ، پس چرا از روی انصاف قضاوت نمی کنی و
اسلام آوردن علی را در ایام کودکی (ده سالگی) معتبر نمی دانی با اینکه علی
از اوصیای همه پیامبران بالاتر است .

حضرت ابراهیم جد حضرت علی (ع) و حضرت موسی و عیسی
همه در موقع ولادت و مختصری بعد از ولادت ، سخن گفتند و بخدا ایمان
آوردند و از طرفی خداوند به حضرت عیسی و یحیی در حال کودکی ،
مقام پیامبری عنایت کرد ، در این صورت چرا ، اسلام علی (ع) را در

(۱) درباره اینک ، پیامبر (ص) پس از نزول آیه فوق ، علی و فاطمه

و حسن و حسین را بصحنه مباحله آورد و جمله «انفسنا» در آیه اشاره به علی (ع)
است به تفسیر کشاف زمخشری ج ۱ ص ۱۴۹ ذیل آیه و در المنثور ج ۲
ص ۴۹- و مناقب ابن مغزالی ص ۲۶۳ و مدارک دیگر اهل تسنن مراجعه شود .

دوران طفولیت قبول نداری!؟

در صورتی که علی (ع) برادر و پسر عموی پیامبر (ص) است و دین پیامبر بوسیله او، ترویج و برقرار شد، خداوند در قرآن او را جان پیامبر (ص) خواند و آیاتی از قرآن در شأن او نازل نمود و او را ولی (سرپرست) مورد نیاز و دین مردم) خواند (۱) پیامبر (ص) بک ضربت او را در روز خندق، بهتر از اطاعت جن و انس خواند (۲) که اینها در طریق شما اهل تسنن نیز نقل شده است.

این حدیث را که اینک می گویم نیز در کتب شما نقل شده که که پیامبر (ص) فرمود: من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبتہ والی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابیطالب :

کسی که می خواهد به علم آدم و تقوای نوح (ع) و حلم ابراهیم و شکوه موسی و عبادت عیسی بنگرد، به علی بن ابی طالب نگاه کند (۳).

وقتی که طبق این حدیث، پیامبر اسلام (ص) علی (ع) را با چندین پیامبر اولوالعزم برابر بداند و طبق احادیث علی (ع) پس از پیامبر (ص) از همه پیامبران بالاتر است، پس چرا درباره علی (ع)

(۱) تفسیر در المنثور سیوطی ج ۱ ص ۲۹۳ ذیل آیه ۵۵ سوره مائده

مراجعة شود.

(۲) تفسیر ثعلبی بنایع الموده - کنز العمال ج ۱۲ حدیث ۱۲۷۵

(۳) بنایع الموده باب ۴۰ بنقل از مسند احمد و صحیح بیهقی -

فصول المهمة نورالدین مالکی ص ۱۲۱ و ...

این چنین قضاوت می کنید، وایمان او را در حال کودکی معتبر نمیدانید و اقرار نمی کنید که او به واسطه همین سبقت در اسلام آوردنش، از همه پیشی گرفته است و او در دوران طفولیت دارای مقام امامت و وصایت بود، صحف، تورات، انجیل، زبور و قرآن را از حفظ داشت، همه اهل اسلام اقرار دارند که علی (ع) باندازهٔ يك چشم بهم زدن، برای خدا شريك قائل نشد (۱)

ولی ابوبکر پس از آنکه مدت چهل سال، بت پرست بود، مسلمان شد. . . . او را مؤمن میدانم، ولی علی (ع) را مؤمن نمی دانم زهی بغض و عداوتی که شما با خاندان عصمت و طهارت دارید!!

زهی داوری دور از انصاف و خرد؟!!

۲- نزاع علی و عباس دربارهٔ ارث پیامبر (ص)

ابراهیم که لحظه بلحظه، محکوم می شد، سر در پیش افکند، از سؤال اولش (خلیفه پیامبر کیست) صرف نظر کرد و گفت از این موضوع گذشتیم، ای حسنیه! سؤال دومی دارم (این سؤال را ابراهیم طوری طرح کرد تا پای هارون را که از بنی عباس است بمیان بکشد)

حسنیه - سؤال دوم تو چیست؟

ابراهیم - نظر تو دربارهٔ علی و عباس که دربارهٔ میراث پیامبر (ص) نزاع کردند چیست؟ آنها آیا هر کدام ادعا نمی کردند که میراث پیامبر (ص) مال من است، سرانجام برای قضاوت نزد ابوبکر رفتند، بالاخره دو خصم وقتی که نزد قاضی بروند، یکی بر حق و دیگری بر (۱) ینابیع المودة - منند احمد حنبل - کفایة الطالب گنجی شافعی

باب ۲۴ . . .

باطل خواهند بود (۱)

(ابراهیم این سؤال را طرح کرد به این امید که اگر حسنیه بگوید حق با عباس است، اقرار به بطلان مذهب خود کرده و اگر بگوید حق با علی است هارون غضبناک می شود که جدش عباس را طرفدار باطل معرفی نموده ، در نتیجه حکم اعدام حسنیه صادر می شود).

حسنیه - ای ابراهیم! قرآن پاسخ شمارا داده است آنجا که در سوره ص از آیه ۲۰ تا ۲۳ می فرماید: **وَهَلْ آتَيْكَ نَبُؤُ التَّخْصُمِ . . .** «ای محمد! آیا خبر آن دو دشمن که از دیوار محراب داود بی اجازه وارد شدند بتو رسیده ، موقعی که نزد حضرت داود آمدند ، داود از آنها ترسید ، آنها گفتند : مترس ما دو نفر باهم مخاصمه داریم یکی از ما بردیگری ظلم کرده ، تو در میان ما قضاوت کن ، ولی در داوری ، ظلم نکن ما را برادر است هدایت فرما! (خصومت و نزاع ما در این است :) این شخص برادر من است و در ای نود و نه (گروه) میش می باشد ولی من فقط يك گروه میش دارم. خواهی این يك (گروه) میش را هم از من بگیرد .

ای ابراهیم ! چنانکه در تفسیر آمده آن دو نفر جبرئیل و میکائیل بودند بگو بدانم کدامیک از آنها برحقند و کدام بر باطل !

(۱) جریان منازعه عباس و علی (ع) در مورد میراث پیامبر (ص) را این حجر در صواعق و احمد حنبل در مسند و دیگران نقل کرده اند .

لبراهیم - جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند، منظورشان از این مخاصمه این بود که حضرت داود را از اشتباهی که کرده بودند نجات دهند (۱)

حسنيه - الله اکبر، پس علی و عباس هر دو بر حق بودند، منظورشان این بود که ابوبکر را از اشتباهی که داشت، با خیر سازند.

عباس می گفت چون من عموی پیامبر (ص) هستم، میراث پیامبر به من می رسد علی (ع) می گفت چون من پسر عمو و برادر و وصی پیامبرم، و نور چشم پیامبر (ص) و فاطمه (ع) همسر من است و حسین (ع) دو جوانان بهشت فرزندان منند، و من بحکم آیه مباهله (آل عمران - ۵۴) و انفسنا و انفسکم، جان پیامبر هستم پس میراث پیامبر (ص) به من می رسد.

لذا وقتی که عباس این گفتار را از علی شنید بسیار بی طاقت شد به ابوبکر گفت: تو که اینگونه گفتار پیامبر (ص) درباره علی (ع) شنیده ای چرا، حق او را غصب کرده ای؟

ابوبکر، دریافت که علی و عباس بعنوان اعتراضی آمده اند،

(۱) بگفته بعضی حضرت داود در قضاوتی، خطا و اشتباه کرده بوده جبرئیل و میکائیل بصورت بشر نزد داود آمده بودند تا او را از خطا و اشتباهش آگاه سازند (به مجمع البیان ج ۸ ص ۴۷۱ مراجعه شود).

جریان ادعای میراث ، بهانه‌است ، به آنها گفت : شما برای خصومتی که دارید نزد من آمده‌اید یا برای چیز دیگر .
ابوبکر این را گفت و از علی و عباس اعراض کرده برخاست و رفت .

۳ - عباس افضل بود یا علی (ع)

ابراهیم بن خالد ، در سؤال دوم ، نیز مجاب شد ، و در بن بست سختی قرار گرفت ، ناچار گفت : از این سؤال هم گذشتیم ، سؤال سومی دارم .

حسینیه - سؤال سوم تو چیست ؟

ابراهیم - بگو بدانم ، عباس افضل بود یا علی ! (۱)

حسینیه - تو بگو بدانم ، حمزه افضل بود یا محمد (ص) . ای ابراهیم تو را با عباس و علی چکار ؟ اگر عباس بهتر از علی باشد ، این افتخار علی است که عمویی مانند عباس دارد و اگر علی افضل باشد ، این افتخار عباس است که برادرزاده‌ای مانند علی (ع) دارد .
هارون وقتی که این گونه فصاحت و بلاغت وزیر کی حسینیه را مشاهده کرد ، بسیار حیران شد و آنگاه به ابراهیم رو کرد و گفت :

حیف از علومی که تو داری ؟

(۱) اینجا نیز ابراهیم می‌خواست ، حسینیه را در بن بست قرار دهد ، چه آنکه اگر حسینیه علی را افضل از عباس می‌دانست ، به هارون که عباس جدش بود برمی‌خورد ! از این رو حسینیه با جواب جالبی از بحث دربارهٔ افضلیت علی (ع) با عباس بیرون رفت .

پرسش حسنیه

حسنيه كه با بحثهای شیرین و جالب و مستدل خود ، همه حضار و بخصوص هارون را بخود جلب کرده بود ، موقعیت و فرصت را از دست نداده ، به هارون رو کرد و گفت: من ۸۳ مسئله ابراهیم را گوش کردم و پاسخ گفتم ، اینک اگر او اجازه دهد ، يك سؤالی دارم از او پرسش نمایم .

هارون - اجازه هست ، مانعی ندارد .

حسنيه ای ابراهیم ! وقتی که پیامبر (ص) در بستر رحلت بود ، وصی و جانشین خود را تعیین کرد یا نه ؟

ابراهیم - نه . تعیین نکرد (۱)

حسنيه - آیا پیامبر ﷺ که برای خود ، وصی معلوم نکرد ، خطا کرد یا صواب ؟ و آیا عده‌ای که در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلیفه تعیین کردند ، بجا بود یا بی جا ؟ بنظر تو پیامبر ﷺ خطا کرد یا اصحاب سقیفه !؟

ابراهیم پس از این پرسش ، ساکت شد و در فکر فرو رفت ، در این فکر بود که اگر بگوید : پیامبر ، خطا کرد و اصحاب سقیفه صواب ، دینش که دین اسلام و اعتقاد به صدق پیامبر ﷺ بود باطل می شد و اگر بگوید : اصحاب سقیفه خطا کردند و پیامبر صواب ، ادعای حسنيه

(۱) با اینکه طبق روایات متواتر از مدارك اهل تسنن ، پیامبر

(ص) علی (ع) را در موارد متعدد از جمله در روز غدیر بعنوان خلیفه

تعیین کرد در این باره به جلد اول الغدیر مراجعه شود .

ثابت میشد ولی مذهب او باطل (و اگر میگفت هر دو خطا کردند ، بداندر بدتر میشد و اگر میگفت هر دو صواب کردند ، باز ایراد وارد می شد چه آنکه معنادار خود پیامبر وصی خود را تعیین نکند ولی عده ای با تطمیع و تهدید و اختلاف وصی او را تعیین کنند !!)

از اینرو ابراهیم ، در بن بست بسیار پیچ و خم داری قرار گرفت و آنچنان محکوم شد که تمام اهل مجلس خندیدند و ابراهیم را بیاد استهزاء گرفتند و گفتند : چقدر جای تعجب است که يك چنین مرد دانشمندی محکوم يك کنیزك گردد !!

مسئله جبر و اختیار

هارون وقتی که ابراهیم را درمانده دید، بسیار متأسف شد ولی میخواست بهر نحو هست ابراهیم را از درماندگی بیرون آورد، راهی بدهنش رسید تا بلکه با پیاده شدن در آن راه، ابراهیم بتواند حسنیه را محکوم کند، از سؤال پیش این مسئله را در آورده به وزیر خود یحیی رو کرد و گفت: راجع بخیر و شر در میان علمای بغداد اختلاف است، از ابراهیم سؤال کن به بین اودر این باره چه میگوید، منظور هارون این بود که هم خودش را از شک و تردید در این مسئله نجات دهد و هم ابراهیم را از درماندگی در آورد.

مسئله بسیار مهمی که در این مسئله اکثر اهل تسنن باشیعه مخالفت دارند یعنی از مسئله جبر و اختیار و تفویض سخن به میان آورد، تا به بیند حسنیه در این باره چه میگوید و دلیلش چیست؟!؟

یحیی حسب الامر خلیفه به ابراهیم رو کرد و گفت:

ای ابراهیم! عقیده تو درباره خیر و شر چیست؟ کارهای شایسته و ناشایست که از بشر سر میزند، از ناحیه خدا است، یا از ناحیه خود بشر است یا از روی قضا و قدر میباشد، بنی هاشم و پیروانشان گویند بشر مختار است، اگر معصیت کند، کیفر میبیند و اگر اطاعت کند به پادشاه آن می رسد عقیده تو چیست؟

ابراهیم - عقیده ما این است که تمام خیر و شر، نفع و ضرر همه و همه به قضا و قدر و حکم خداوند مربوط است، خدائی که همه مخلوقات مانند آفرینش آدم و ابلیس، آب و خاک، جهنم و بهشت، حیات و

مات ، صحت و مرض ، ایمان و کفر ، طاعت و معصیت ، محبت و
عدوات ابراهیم و نمرود ، محبت و دشمنی موسی و فرعون و هامان ،
محبت و عداوت محمد و ابوجهل ، کافر و مسلمان و ... رابه قضا و قدر
آفرید (۱) (درعین اینکه اینها به رضایت او نیست)

وقتی که حسنیه این عقاید بی اساس و بی ریشه را از ابراهیم
شنید ، دیگر طاقت تحمل نیاورد و فریاد زد ای ابراهیم !
از خدا حیانتی کنی که اینگونه مطالب واهی را به مسلمین نسبت
می دهی و از برای ابلیس دلیل می تراشی ؟ (۲)

حتماً بدان که پاسخ تو و هم عقیده های تو بسیار آسان است ،
اینک گوش کن !

اینکه گفتمی : خیر و شر ، اطاعت و معصیت به قضا و قدر راست
ولی به رضایت خدا نیست ، سخن محالی را ادعا کردی ، زیرا کسی
که بدون رضایت ، حکم کند یا عاجز است یا بیم دارد یا ملاحظه کاری
و ریاکاری موجب آن شده ، در صورتی که خداوند از این صفات نقص ،
پاک و منزّه است .

ای ابراهیم ! آنانکه قبل از تو ، چنین می گفتند می خواستند

(۱) منظور ابراهیم از قضا و قدر ، قضا و قدر تکوینی است .

(۲) ابلیس گمراهی خود را بخدا نسبت می دهد چنانکه قرآن
بزبان ابلیس می گوید : « غبما اخویتنی لاقعدن لهم صراطك المستقیم »
(اهراف - ۲۶) : به خاطر آنکه مرا گمراه کردی ، سر راه مستقیم
تو هرگز بر این انسانها می نشینم .

به این بهانه ، کفر و ردالت را از خود دور کنند و آنها را به گردن خدا بگذارند ، آیا واقعاً توهم این عقیده را داری ؟

ابراهیم - ای حسنیه ! مگر تو قرآن را قبول نداری ؟

حسنیه - بخدا قسم قرآن را قبول دارم ، تفسیر و تأویل آنرا هم از آن کسانی که قرآن در شأن آنها وجدشان نازل شده یاد گرفته ام .
ابراهیم - درباره این آیه چه می گویی که خدا در سوره نساء آیه ۷۸ می فرماید : « قل کل من عند الله » : « بگو ای محمد ! همه امور از طرف خداست » و در سوره یونس آیه ۲۵ می فرماید : « یضل من یشاء ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم » : « خدا هر کس را که بخواهد گمراه و هر که را بخواهد براه راست هدایت می کند » و در سوره سجده آیه ۱۳ می فرماید : « ولوشنا لاتینا کل نفس هدیها » : « اگر بخواهیم هر کس را هدایت کنیم هدایت می کنیم » و در سوره بقره آیه ۶ می فرماید : « ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوه » : « خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده و بر چشمهای آنها پرده افکنده » .

ای حسنیه ! درباره اینهمه آیات قرآن که حاکی از بی ارادگی و عدم اختیار ما است و دلالت دارد که همه امور در دست خدا است چه می گویی ۱۲

پاسخ حسنیه به مسئله جبر

حسنیه - ای ابراهیم ! آیه ای که در آخر خواندی « خدا بر قلب و گوش آنها مهر زده » با آیه ای که اول خواندی « همه امور از طرف خداست » اینها را باید تأویل و تفسیر صحیح کرد و گرنه از نظر عقل

متناقضند ، اگر بخواهیم ظاهر این آیات را بگیریم ، نتیجه اش این است که خداوند انجام دهنده همه اعمال از نیک و بد است در صورتیکه این مرام ، مذهب ابلیس است ،

بنابر این اینگونه آیات (که متشابه هستند) باید تأویل شوند (و بکمک آیات محکم ، معنی گردند)

مثلا در قرآن گاهی لفظ « کل » به معنای « بعض » استعمال شده چنانکه در داستان ابراهیم در سوره بقره آیه ۲۶۰ می خوانیم « ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً » : « قسمتی از گوشت مرغان را بر سر هر کوهی بگذار » باینکه همه کوههای عالم ، در دسترس ابراهیم نبودند پس منظور از « کل » در این آیه « بعض » است .

مثلا در قرآن در مورد قصه بلقیس در سوره نمل آیه ۲۳ میخوانیم « و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم » : از همه چیزها به بلقیس داده شد ، در صورتی که مثلا به او بادنجان و شلغم و زردک و ... داده نشد در آیه « کل من عند الله » منظور این است که تمام چیزهای نیک که موجب نقص خدا نباشد در نزد خداست و او خالق همه آنها است از قبیل خلقت آسمان ، زمین ، عرش ، کرسی ، لوح ، قلم ، جن و انس و ملائکه و سایر نعمتها ، خداوند منزّه است از اینکه فاعل کفر ، فساد ، گمراهی و معصیت باشد .

* * *

اما آن آیه ای که از قرآن خواندی « یضل من یشاء و یهدی من یشاء » : خدا هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت میکند ، بدانکه

هدایت چند معنا دارد که برگشت همه آن معانی به دو معنی است :

۱- بمعنی ارشاد ۲- بمعنی لطف ، این دو معنی نسبت به همه مردم از مؤمن و کافر عام است ، خداوند مهربان نعمتهای خود مانند : لطف ، ارشاد ، فرستادن پیامبران و قدرت و عقل را به مؤمن و کافر عنایت کرده است ، و اگر تنها به مؤمنین میداد ، کافران حق داشتند بخدا اعتراض کنند که تو چشم و گوش ما را مهرزدی و قدرت دیدن و شنیدن را بجا ندادی در نتیجه خدا را محکوم می کردند ، ولی مسلماً چنین نیست .

چنانکه خداوند در قرآن می فرماید «رسلا مبشرین ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» : با فرستادن رسولان بشارت دهنده و ترساننده ، حجت را بر مردم تمام کردیم ، تا دیگر مردم بر خدا پس از ارسال رسل ، حجتی نداشته باشند (۱)

و در مورد دیگر می فرماید: «قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم اجمعين» ای پیامبر ما ! ب مردم بگو : خدا دارای حجت رساست (یعنی حجت را بر شما تمام کرده که خودتان با اختیار خودتان بهشت یا جهنم بروید و گرنه) اگر بخواهد همه شما را (باجبار) هدایت می کند (۲)

پس منظور از هدایت ، لطف خدا است که راه بهشت است یعنی خداوند خواسته ، همه مردم از مطیع و عاصی راهدایت کند ، چنان که خداوند اگر اراده کند . میتواند از راه تفضل از گناه بندگان بگذرد و آنها را به بهشت روانه سازد .

(۱) نساء - ۱۶۵ .

(۲) انعام - ۱۴۹ .

ای ابراهیم ! منظور از لفظ اضلال در آیه چند معنا است یکی اینکه به معنی هلاکت باشد ، در صورتی که اضلال نسبت به خدا داده شود ، اینکه می گوئی خداوند مردم را گمراه می کند اشتباه می کنی ، مخلوق ، مخلوق را گمراه می کنند ، چنانکه در قرآن سوره یس آیه ۶۲ می خوانیم : «ولقد اضل منکم جبلا کثیرا» : شیطان بسیاری از شما را گمراه کرد یادرسوره طه آیه ۷۹ می خوانیم «واضل فرعون قومه وما هدی» : فرعون قوم و ملت خود را گمراه کرد و هدایت ننمود ، پس اگر خدا بندگان خود را گمراه کند معنی ندارد که نسبت گمراه نمودن را به دیگران بدهد .

پس اضلال خدا به معنی هلاکت است چنانکه قرآن در سوره ابراهیم آیه ۲۷ می فرماید «ویضل الله الظالمین» : خداوند ستمگران را هلاک می نماید (۱) .

ای ابراهیم ! این که تو می گوئی خداوند همه کفار را گمراه میکند کفر و افتراء محض است خداوند در قرآن می فرماید : «انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون» آنانکه افتراء و نسبت دروغ می دهند ، ایمان ندارند (۲) روی این اساس باید آیاتی را که گمراه کردن را نسبت بخدا می دهند تاویل نمود مثلا معنی آیه فوق «یضل من یشاء ویهدی من یشاء» : «خدا هر که را بخوهد گمراه می کند و هر که را بخوهد هدایت می کند»

- (۱) شبیه این آیه است آیه «كذلك یضل الله من هو مسرف مرتاب (غافر- ۳۴) و آیه «كذلك یضل الله الکافرین» (غافر- ۷۴)
- (۲) نحل - ۱۰۵

یعنی خداوند افرادی را که لیاقت هدایت ندارند بخود وامی. گفارد آیانه چنین است که هر گاه کسی در کفر و عناد و معصیت اصرار ورزد خدا او را بخودش وامیگذارد آیا در اینجا می توان گفت که خدا او را گمراه کرده است؟! مسلمانان.

* * *

ای ابراهیم! منظور از آیه «ختم الله علی قلوبهم» خدا بر قلب و گوش کفار مهرزده و بر جلو چشمشان پیرده افکنده، تمثیل است یعنی چون کفار در کفر خود باقی ماندند، آنچنان، پرده های کفر و طغیان جلو درک آنها را گرفت گویا اینکه خداوند آنها را چنین آفریده است (خداوند مهر بر قلب آنها زده به این معنا است که سنت خدا بر این جاری است کسی که بیراهه برود، قلبش چنین می شود). در عین حال این مهر (علت تامه و) مانع از ایمان آنها نیست و لذا خداوند در سوره نساء آیه ۱۵۵ می فرماید «بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا»: خداوند قلب آنان را به خاطر کفرشان مهرزد، از آنها جز گروه کمی ایمان نمی آوردند.

* * *

ای ابراهیم! اگر عقیده تو (که همه کارها دست خداست و مادر خود اختیاری نداریم) درست باشد نتیجه اش این است که تمام دعوت پیامبران، لغو و قبیح باشد، (پرواضح است که بسیار بی معنی است که خداوند از طرفی پیامبران را برای راهنمایی بفرستد و از طرفی خودش بندگان را اجبار، گمراه سازد) و بر خدا لازم است، که به پیامبرش

بگوید به فلان و فلان بگو من از شما ایمان نمیخواهم ، آنها را دعوت نکن چه آنکه بر قلب و گوش آنها مهر زده‌ام در نتیجه دعوت عمومی پیامبر بیهوده و بازیچه خواهد شد ! !

در صورتی که هدایت خدا شامل عموم کفار و مؤمنین می‌شود چنانکه در قرآن سورهٔ دهر آیهٔ ۳ می‌فرماید : « انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً » : « ما بشر را بر راه راست هدایت کردیم ، بشر یا شکر گزار می‌شود و یا کفران می‌ورزد »

پس چگونه می‌توان گفت که خدا هدایت نکرده است ؟ ! .
باز می‌گوییم : چگونه می‌توان گفت که خداوند کافران را هدایت نکرده است ؟ !

هارون که مسئله جبر و اختیار برایش مبهم بود ، از بیانات روشن حسنیه بسیار خوشش آمد ، گرچه مذهب اهل تسنن را داشت .

* * *

ابراهیم که می‌کوشید در این بحث پر ماجرا بهر وسیله‌ای که هست حسنیه را محکوم کند گفت ای حسنیه !

در بارهٔ این آیه قرآن چه می‌گوئی که ابراهیم خلیل (ع) به مشرکان گوید : « أتعبدون ما ننحون والله خلقکم و ما تعملون » : آیا آنچه را که شما بدست خود می‌تراشید ، پرستش می‌کنید در صورتی که خدا شمارا با آنچه که می‌تراشید آفریده است (۱) با اینکه بتها را مشرکان

(۱) صافات- ۹۵ .

درست کرده بودند ، در این آیه خداوند درست کردن بتها را بخود نسبت میدهد ، پس خدا بتها را ساخته است .

حسنیه درحالی که از روی مسخره خنده میکرد گفت : بخدا سوگند شما با این تفسیر برآی ها ، ایمان بقرآن ندارید ، کلمه «ما» در آیه شریفه «ما» مصدریه است نه «ماء» موصوله ، معنای آیه این است : خداوند شما و مواد اولیه آنچه را که درست کرده اید ، آفریده است ، عبارت روشتر : آنچه را که شما از آنها بت درست می کنید ، خدا آفریده است .

از طرفی آیه درصدد سرزنش بت پرستان است ، آیا رواست که خود خداوند بت درست کند و آنها را مجبور به پرستش بت نماید و بعد (ابراهیم خلیل بزبان خدا) آنها را سرزنش کند ؟!

پاسخهای دیگر حُسنیه

ای ابراهیم ! اگر عقیده شما را بگیریم لازمه اش این است که کفار باید معصیت کنند نه اطاعت ، در نتیجه هر کسی که کافر و گناهکار شد بحکم قضا و قدر است نتیجه اینکه خداوند بیشتر از همه ستمگران ظلم می کند ، زیرا خداوند کافر و گناهکار را عذاب می کند و این ظلم بزرگ است زیرا کافر و گناهکار در خود اختیاری نداشت ، مثل اینکه کسی به سیاه پوست بگوید چرا سفید نشدی ، به کوتاه قامت بگوید چرا بلند قامت نشدی ، دست و پای کودکی را بیند و به آب اندازد و سپس بیرون آورد و او را بزند که چرا لباس خود را ترک کردی !! این ظلم

آشکاراست. ۱

ای ابراهیم ! اگر خداوند کفر و ظلم و فسق را در کافر و ظالم و فاسق ، باجبار آفریده در این صورت ، دلیل و حجت پیاپیا بران باطل است ، زیرا در این صورت کافر و ظالم و فاسق ، حق دارد به پیامبر بگوید : من اینطور آفریده شده ام ، نتیجه اش بطلان و لغو حجت پیاپیا بران خواهد شد .

ای ابراهیم ! اگر خدا کافر را بهمان حالت کفر آفریده باشد آنگاه بوی بگوید « ایمان بیاور ! » تکلیف به غیر ممکن و به چیزی که توانائی بر او ندارد کرده است ، مانند آنکه خدا به بشر بگوید پرواز کن خدائی که بشر را بی پروا بال آفریده ، زشت است به بشر تکلیف به پرواز کردن نماید ، با اینکه خداوند در قرآن با آیات متعدد از جمله در این آیات می فرماید :

« یرید الله لیخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفاً » : خداوند اراده کرده که بر شما سهل بگیرد ، انسان را ضعیف آفرید (۱) « لایکلف الله نفساً الا وسعها : » خداوند هیچکس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی کند (۲) « یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر » : خداوند ، راحتی و سهل بودن کار ها را از شما خواسته نه دشواری و سختی را (۳)

(۱) نساء - ۶ - ۲۸ .

(۲) بقره - ۲۸۶ .

(۳) بقره - ۱۸۵ .

ای ابراهیم! آیا راست است که خداوند کفار را به خوی کفر بیلغریند
 و بعد بعنوان سرزنش به آنها بگوید: «کیف تکفرون بالله» چرا بخدا کفر
 ورزیدید؟ (۱) یا بگوید «لم تلبسوا الحق بالباطل»: چرا حق را به
 باطل ملبس و مشتبه کردید؟ (۲) «لم تصدون عن سبیل الله» چرا مردم
 را از راه خدا باز میدارید؟ (۳)

* * *

ای ابراهیم! نتیجه عقیده شما این است که کافر، مطیع باشد
 پیامبر گناهکار، زیرا اگر کافر در کفر خود بحکم جبر در خلفت باقی
 بماند، مطیع (تکوینی) خدا است، پیامبر که برخلاف خلقت به او
 می گوید: ایمان بیاور، چیزی را از کافر خواسته که خدا نخواسته
 در نتیجه پیامبر، گناهکار خواهد شد.

ای ابراهیم! رضا و تسلیم به قضا و قدر واجب است، اما رضایت
 به کفر به اجماع امت حرام است، ولی بعقیده شما که کفر بحکم قضا
 و قدر است، باید رضا و خشنودی بکفر واجب باشد!!

ای ابراهیم! نتیجه عقیده شما این است که تمام حدود و قصاص
 و جلوگیری از گناهان، تعطیل شود، زیرا بعقیده شما گناهان کبیره
 مانند: زنا، لواط، دزدی، شرابخواری، قتل نفس و... بحکم قضا
 و قدر است (۴) پس برای امام و حاکم شرع، جایز نیست که در مورد

(۱) بقره - ۲۷ (۲) آل عمران - ۷۱ (۳) آل عمران - ۹۹ .

(۴) ناگفته نماند که حکم حرمت زنا و لواط و... قضا و قدر
 تشریحی است ولی ابراهیم (طرف بحث حسنیه) این امور را به حکم
 قضا و قدر تکوینی می دانست در نتیجه اشکالات حسنیه بر او وارد می شد .

این افراد حکم به حد و قصاص و تعزیر و ... کند ، نتیجه اینکه سخن خدا ضد و نقیض است از طرفی جبراً خواهان گناه است و از طرفی جلوگیری از گناه را خواسته و معلوم است که جمع بین دو نقیض محال است .

حکایتی برایت نقل کنم !

ای ابراهیم ! ابوالشعنا روایت می کند ، دزدی را به مجلس « عبدالله بن عباس » آوردند ، عبدالله دستور داد که دست او را قطع نمایند ، یکی از اهل مجلس گفت پناه می برم از قضا و قدر (تکوینی) و حکمی که درباره قطع دست این دزد صادر شد .

ابن عباس بر آشفت و گفت : « لقولك اعظم » : این سخنی که تو گفتی (و این عقیده ای که توداری) ازدزدی این دزد مهم تر است ، آنگاه دستورداد تا آن شخص را از مجلس بیرون کرده و توبه دهند . هارون وقتی که این سخن را شنید بخاطر اینکه « ابن عباس » جدا بود بسیار خوشحال شد ، در این موقع حسنیه باعتاب به ابراهیم رو کرد و گفت :

اگر کفر و گناه بحکم خدا باشد پس باید فرقی بین آنانکه يك عمر گناه می کنند با آنانکه يك عمر اطاعت می کنند نباشد و مدح و وذمی هم در کار نباید باشد ، پس آمدن پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و بهشت و جهنم ، بی فایده است .

این مذهب ابلیس (پدر شیاطین) است که گمراهی خود را به خدا نسبت داد و گفت : « فيما اغويتني لاقعدن لهم صراطك المستقيم »

بخاطر آنکه مرا اغوا و گمراه کردی ، سر راه مستقیم تو در برابر بنی آدم
می نشینم (۱) و نمی گذارم آنها وارد آن راه شوند .

شما که مذهب جبر را نپذیرفته اید در واقع برای ابلیس ، دلیل
می آورید ، این مسلک را بنی امیه و پیروانشان که از علماء و اهل حدیث
بشمار می آمدند از ابلیس آموختند و دین را بدینا فروختند ، شما تابع
ایشان هستید .

* * *

وقتی که سخن حسنیه به اینجا رسید ، ابراهیم و سایر علماء ،
بداد و فریاد افتادند و گفتند : ای کنیزك ! تا چه اندازه بمذهب اسلام
طعنه می زنی؟ نزدیک بود که به حسنیه آسیب برسانند ، هارون بحمايت
از حسنیه بر آشفت و به ابراهیم گفت حیا نمی کنی ، حسنیه شما را با
دلیل و برهان محکوم می کند ، شما از مجاب کردن او عاجز مانده اید اینک
به او خشونت می ورزید !

حسنیه - اگر مباحثه ماموجب ملال خاطر خلیفه نمی شد ، من
حاضر بودم تا يك هفته دلیل و برهان بیاورم .

* * *

هارون - ای ابراهیم ! اگر انسان در امور اختیاری که از او سر
می زند مانند رفتن ، نشستن ، خوردن ، آشامیدن ، داد و ستد و . . .

(۱) اعراف - ۱۶ .

مختار نباشد پس فرق اینها با امور غیر اختیاری بسان حرکت نبض و ضربان قلب و... چیست؟

توضیح حسنیه

حسنیه - ای ابراهیم! پر روشن است که فرق است بین امور اختیاری و غیر اختیاری، هر کسی درک می کند که فرق است بین خوردن و رفتن که اختیاری است و بین پرواز کردن با سمانها که غیر اختیاری است.

چنانکه «بهلول» با ابوحنیفه در مسئله قضا و قدر بحث می کرد تا آنکه به ابوحنیفه گفت الاغ از تو بهتر می داند که بشر را در کارها بی اختیار میدانی، زیرا اگر الاغ را کنار نهر کوچک ببرند و او را بزنند که از آن نهر بگذرد، البته می گذرد ولی اگر آن را کنار نهر بزرگ ببرند هر چه او را بزنند نمی گذرد چون قادر نیست، پس الاغ بین امور اختیاری و غیر اختیاری فرق می گذارد اما تو نمی گذاری! (۱) هارون و ارکان خلافت او و حضار مجلس همه بمحض شنیدن این داستان، خندیدند ولی ابراهیم از شدت شرمندگی راضی بود که بمیرد.

باز حسنیه به ادامه دلیل پرداخت و گفت: ای ابراهیم! اگر انسان در کارها بی اراده باشد، معنایش این است که خدا غفور و رحیم نباشد زیرا خدا موقعی غفور و رحیم است که بنده اش گناهی کرده

(۱) بعضی این مطلب را به ابو هذیل نسبت می دهند که به «بشر»

گفت (حق الیقین شبر ج ۱ ص ۶۱)

اورا هفتو کند ، اگر گناه بنده فعل خود خدا باشد ، هفتو خدا معنی ندارد ای ابراهیم ! حقیقت ایمان آن است که انسان از روی دلیل و برهان ایمان بیلورد ، نادردنیا شایسته ممدح و در آخرت مستحق پاداش شود ، اگر خداوند بطور اجبار ، مؤمنین را مؤمن و کافران را کافر کند قادر است ولی برخلاف عدل است که چنین کند و محصول ایمان را ممدح و بهشت و محصول کفر را - سرزنش و دوزخ ، قرار دهد .

ادله نقلی بر بطلان مذهب جبر

ای ابراهیم ! آنچه بخوهری از ادله عقلی برای تومی آورم، ولی اینک چند دلیل نقلی هم که از طریق سنی و شیعه نقل شده بشنو !
 عبدالله بن عمر روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «القدریه مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعود وهم وان ماتوا فلا تصلوا عليهم وان لمقیموهم فلا تسلوا عليهم قيل من هم يا رسول الله قال الذين يعملون بالمعاصي ثم يزعمون انها من الله كتبها عليهم»: قدریه مجوس این امتند ، اگر بیمار شدند به عیادتشان نروید اگر مردند ، بر جنازه آنها نماز نخوانید اگر با آنها ملاقات کردید به آنها سلام نکنید (۱)

از حضرت پرسیدند که «قدریه» کیانند ؟

حضرت فرمود . قدریه آنهایی هستند که معصیت می کنند و گمان می کنند که خداوند ، گناه را برای آنها بقلم جبر (وقضا و قدر) نوشته است .

(۱) علی (ع) نیز در ضمن گفتار مفصلی فرقه جبریه را مجوس امت اسلامی خوانده است (نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۲۲۸)

ای ابراهیم! در قرآن آیات بسیاری است که انسان را مختار معرفی می کند اینک به این آیات دقت کن!

قرآن در سوره نساء آیه ۷۹ می فرماید: «وما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك»: هر نیکی و حسنه ای که بتو برسد از طرف خدا است و هر معصیت و بدی که بتو برسد از ناحیه خودت می باشد
قرآن در سوره حجر آیه ۳۹ و ص آیه ۸۲ از قول ابلیس می گوید:
« لاغوينهم اجمعين»: «من بندگان خدا را گمراه می کنم» آیا اگر ابلیس بندگان را گمراه می کند، یعنی خدا گمراه می کند، اگر خدا گمراه کند نباید ابلیس را لعنت نماید و بفرماید: «ان عليك لعنتي الي يوم الدين»: لعنت من تاروز قیامت بر تو است (۱)

ای ابراهیم! چرا پیامبرانی چون آدم و موسی و یونس و . . . توبه کردند چنانکه قرآن از قول آدم و حوای گوید: «ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين»: پروردگارا ما بخود ظلم کردیم اگر ما را نیامرزی و بمارحم نکنی، از زیان کاران خواهیم بود (۲)
و از قول حضرت موسی گوید: «رب انی ظلمت نفسي فاغفر لی»: «پروردگارا من بخودستم کردم، مرا ببخش» (۳) و از قول یونس می گوید «لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين»: خدا،

(۱) ص ۷۸

(۲) اعراف - ۲۳

(۳) قصص - ۱۶

ای خدای یکتا و بی همگاتو بلکه منزه هستی و من لزمستحکارانم (۱) و ..

اگر گناه کردند بحکم چپو خدا است ، پس توبه تنزیهی پیامبران

از چه رواست؟! (۲)

ابراهیم بطور مرموزی و لود بحث دیگر شد!

ابراهیم که پی فرصت می گشت ، در اینجا از ادامه بحث در مسئله

«جبر و اختیار» صرف نظر کرد و میان گفتار حسنیه دوید و گفت :

ای حسنیه ! تو مذهب خود را باطل کردی ، زیرا تو عقیده داری

پیامبران معصوم هستند ، ولی بگفته خودت طبق آیت قرآن ، پیامبران

توبه کردند ، لابد گناهکار بودند که توبه کردند ، پس معصوم

نبودند .

یحیی برمکی (وزیر هارون) خندید و گفت: ای ابراهیم توهنوز

در بحث فضا و قدر و جبر و اختیار ، حسنیه را محکوم نکرده ای بدقتی سراغ

بحث عصمت انبیاء « اهل مجلس هم از سخن یحیی خندیدند .

حسنیه - ای ابراهیم ! سخن تو در اینجا صورت نداشت (بعد عقیده ام

را در باره عصمت انبیاء خواهم گفت) بدان که همه شرکان قریش

(۱) انبیاء - ۷۸ .

(۲) ناگفته نماند که مباحثه حسنیه در این مورد بخاطر منکوب

کردن مذهب جبر است نه اینکه ، در صدر درست کردن مذهب اختیار

بتمام معنی باشد بلکه او دارای همان مذهب «بین الامرین» می باشد .

پیرو مسلك جبر بودند می گفتند خدا می خواهد که انسان بت پرست باشد اسلام که آمد ، مذهب جبر را کوبید ، وقتی که پیامبر (ص) و علی (ع) از دنیا رفتند معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه ، باردیگر این مذهب جاهلی را زنده کردند و در میان مسلمین رائج نمودند ، شما نیز پیرو آنها شده اید ولی اهل بیت رسول خدا (ص) و پیروان آنها ، چنین عقیده ای را ندارند .

تمام حضار و علماء گفتار علمی و فصیح حسنیه را تحسین کردند . ابراهیم - ای حسنیه ! آنچه که گفتی و با آیات قرآن تطبیق نمودی صحیح است ولی چرا اکثر تابعین (مسلمین که اصحاب پیامبر را دیده بودند) چنین عقیده داشتند که بشر در کارها اختیار ندارد و تجویز نکردند که بنده ، شریک خدا باشد .

حسنیه - ای ابراهیم ! اینهمه دلایل عقلی و نقلی و شواهد و قرائن را بخاطر اعتقاد انحرافی بعضی از تابعین نادیده می گیری ؟! و دلیل آن را شرکت در کار خدای دانی ؟! چگونه نتیجه مذهب غیر جبر ، موجب شریک شدن با خدای شود در صورتی که خدا قادر است به بنده اش غضب کند و او را نابود نماید .

برای تو مثلی بزنم ، اگر پادشاهی ، شخصی را فرماندار شهری کرد ، آن فرماندار شروع به قتل و غارت و ظلم کند ، اگر آن پادشاه قادر باشد و آنچه را که فرماندار ، ناحقی کرده از او بگیرد و او را بقتل برساند

چگونه می‌توان گفت که آن فرماندار با پادشاه شریک است !! (۱)

(۱) پیروان مذهب تشیع ، طبق فرمودهٔ امام صادق (ع) نه قائل به جبرند که آنهمه اشکال به آن وارد شود و نه قائل به تفویض ، تا اشکال شرکت بندگان با خدا لازم آید بلکه قائل به « امر بین امرین » هستند یعنی می‌گویند در عین اینکه بشر در کارها اختیار دارد ولی اختیار بشر از قلمرو قضا و قدر تکوینی خارج نیست .

مسئله عصمت پیامبران

حسنيه پس از آنکه ابراهيم را در مسئله جبر و اختيار قانع كرد ، به مسئله عصمت انبياء كه ضمن بحث از آن سخن بميان آمد پرداخت و گفت : عقیده من آنستكه پیامبران عموماً از هر گناهی معصومند ، من معتقدم كه پیامبران و اوصیای آنها از اول دوران طفولیت تا دوران پیامبری و وصایت و از آن دوران تا آخر عمر ، از گناه و معصیت منزّه هستند ، آنانكه امین اسرار خدايند چگونه مطیع شیطان كه پست‌ترین موجودات است ، می‌شوند ؟ پیامبر و امام و آباء و اجداد آنها باید از مردان برجسته باشند ، نه مانند دلاك و حجام و سرگین كش .

پیامبر و امام باید از اخلاق و صفات پست مانند : حقد ، بخل ، حسد ، نادانی ، حرص ، نقص در خلقت ، بسیاری برص ، جذام و گنگ بودن ، دروغگوئی و شهوت پرستی و ... پاک و منزّه باشد .

ای ابراهیم ! امام باید از تمام مردم ، افضل و اعلم و پرهیزکار تر و دارای تقوای بیشتر ، سخاوتمندتر و شجاعتر و مقدمتر باشد ، امام

باید از تمام مردم بی‌نیاز بوده و باید امام را خدا و رسول تعیین کنند ،
 امام بلید ، ظالم نباشد چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید : « لاینال عهدی
 الظالمین » : به عهد من (مقام امامت) ستمگران نصیر سند (۱)

هنگامی که سخن حسنیه به اینجا رسید ، هارون لرزه بر اندام
 شد چه آنکه خود را امام و خلیفه رسول خدا (ص) می‌دانست ولی دارای
 آن صفات که برای امام لازم است نبود .

یحیی وزیر هارون فهمید که هارون سخت مضطرب است ، به
 ابراهیم رو کرد و گفت : چرا از روی صندلی زرین فرود نمی‌آئی ؟
 چرا روح در بدنت مفارقت کرده ؟ چرا مذهب حسنیه را نمی‌پذیری ؟

گناه آدم و حوا ۱

ابراهیم در این موقع که از گوشه و کنار ، با کنایات و اشارات ،
 انتقاد مردم را من شنید به حسنیه رو کرد و گفت : مگر خداوند در قرآن در
 باره آدم و حوا (ع) نمی‌گوید :

« وقلنا یا آدم اسکن انت وز وجک الجنة وکلانها حیث شئتما
 ولا تقربا هذه الشجرة فتکون نامن الظالمین » : گفتیم ای آدم تو و همسرت در
 بهشت ساکن شوید و از نعمتهای بهشت آنچه می‌خواهید بخورید ولی
 نزدیک این درخت نروید تا از ستمگران بشمار آئید (۲)

ولی آدم و حوا از آن درخت خوردند و بی‌شک از ستمکاران و

(۱) بقره - ۱۲۴ .

(۲) بقره - ۳۵ .

گناهکاران شدند .

حسنيه - آن نهی که خداوند به آدم و حوا کرد ، نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود بعبارت روشتر ، نهی ای بود که مخالفت آن از دست دادن مصلحت است ولی موجب عذاب اخروی نمی شود (مانند ترك اولی و انجام دادن چیز مکروه)

پس اگر آدم از آن درخت منهبه نمی خورد ، بیشتر مشمول الطاف الهی می شد ولی این موهبت را از دست داد .

ابراهیم - اگر چنین است از ستمگران نمی شد تا خداوند بفرماید « فتكونا من الظالمين » (تا از ستمگران بشمار آئید)

حسنيه - ظلم یعنی چیزی را در غیر محل خود نهادن ، بنا بر این کسی که چیز مستحبی را ترك کند یا چیز مکروهی را انجام دهد چیزی را در غیر محل خود نهاده است پس ظلم کرده است چنانکه قرآن در سوره كهف آیه ۳۱ می فرماید « ولم تظلم منه شیئاً » یعنی آن باغ چیزی از میوه خود را کم نکرد ، در این آیه ظلم ، به معنی کم کردن استعمال شده ، آدم و حوا هم بر اثر خوردن از آن درخت منهبه از ثوابشان کم شد .

ابراهیم - پس چرا آدم و حوا گفتند : خدایا ما ظلم به خود کردیم اگر بما رحم نکنی وما را نیامرزی از زیان کارانیم (۱)

حسنيه - طلب مغفرت و اعتراف به اینکه ظلم به خود کردیم ، دلیل برگناه کردن نمی شود زیرا ظلم ایشان به معنی قلت^۱ ثواب است از طرفی طلب مغفرت بکنوع عبادت است مگر نه چنین است که پیامبر

(۱) اعراف - ۲۳ .

می فرمود : انا استغفر الله من كل يوم سبعين مرة : من در هر روز هفتاد بار استغفار می کنم (۱) آیا پیامبر اسلام (ص) گناهکار بود که طلب مغفرت می کرد ؟ !

بعلاوه یکی از عبادات و خصوصیات پیامبران آنست که عبادات خود را در برابر خدای بزرگ کم می دانند و ترك اولی و ادب را گناه بزرگ می شمارند ، اعتراف ایشان به گناه ، از باب تواضع در برابر خداست که حق خدا را کسی نمیتواند ادا کند .

ابراهیم - خداوند با کمال صراحت آدم (ع) را گناهکار دانسته آنجا که می فرماید : **وعصى آدم ربه فغوى** : آدم پروردگارش را معصیت کرد و گمراه شد . (۲)

حسنيه - اکثر آیات قرآن را باید طبق گفتار پیامبر و آل او (ع) تفسیر و تأویل کرد ، نمیتوان به ظاهر آیه اکتفا نمود ، «عصیان» یعنی مخالفت ، خواه مخالفت با واجبات باشد یا با مستحبات و آداب ، «غوايت» در آیه بمعنی گمراهی نیست بلکه بمعنی بی بهره ماندن است یعنی آنچه به آدم داده بودیم ، بر اثر خوردن درخت منهی از آنها بی بهره ماند ، غوايت به این معنی در اشعار عرب بسیار آمده است .

(۱) درباره استغفار پیامبر (ص) ، به حدیث ام سلمه و عایشه و ... در ذیل سوره نصر و تفسیر سراج المنیر خطیب شربینی ج ۴ ص ۶۰۴ و تفسیر آلوسی ج ۳۰ ص ۲۵۸ و تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۵۴ مراجعه شود .

(۲) طه : ۱۲۱ .

ابراهیم - اگر آدم و حوا گناهکار نبودند ، پس چرا خداوند آنها را برهنه کرد و از بهشت بیرون نمود ؟!

حسنيه - خداوند آدم را برای خلافت در روی زمین آفریده بود چنانکه در قرآن می فرماید « انی جاعل فی الارض خلیفه » : من در زمین خلیفه ای قرار خواهم داد (۱) اگر آدم (ع) از آن درخت نمی خورد ، وارد زمین نمی شد ، بنابراین ، بیرون کردن آدم برای عقوبت نبود بلکه بخاطر مصلحتی بود ، گرچه مصلحت دیگری را بر اثر ترك اولی از دست داد ، مانند آنکه خداوند کسی را تهیدست و رنجور می کند ، بخاطر مصلحتی که برای بنده اش می خواهد ، نه بعنوان عذاب او ، او را فقیر می نماید (۲)

گناه حضرت نوح

ابراهیم - ای حسنيه راجع به «نوح-ع» چه میگوئی ؟ آیا چنین نیست که او در باره امت خود نفرین کرد ، خداوند امت او را غرق کرد ، آنگاه نوح (ع) پشیمان شد و مدت پانصد سال بجهت آن نفرینی که کرده بود ، گریه کرد از اینرو او را که نامش عبدالعلی بود «نوح» (بسیار نوحه و گریه کن) خواندند .

حسنيه از استماع این مطلب بی ریشه خندید و گفت : این ادعای تو درباره حضرت نوح بر خلاف قرآن است ، قرآن در سوره هود آیه

(۱) بقره - ۲۸ .

(۲) وانگهی پیامبران چون معرفتشان به خدا زیاد تر از دیگران است ، بر اثر ترك اولی نیز کیفر می بینند (نگارنده) .

۳۲ گوید قوم نوح به نوح گفتند :

« یانوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا » : ای نوح !
بما بسیار مجادله و کشمکش کردی بیاور آنچه را (غرق) بما وعده
می دهی ؟ !

قوم نوح پانصد سال از این جریان که گذشت غرق شدند ، پس
هنوز غرق نشده بودند نام «نوح» به حضرت نوح گفته می شد ، اما این که
گفتی نوح (ع) پشیمان شد از دو حال بیرون نیست : ۱- اگر قوم نوح گرویده
به دین نوح بودند ، این نفرین کفر بزرگ است که حضرت نوح نفرین کند
هزارها متدین هلاک شوند و هیچوقت حضرت نوح چنین نفرینی نمی کند
۲- و اگر کافر بودند ، حضرت نوح هیچوقت از غرق شدن کفار ،
اظهار پشیمانی نمی کند ، با اینکه نوح از برگزیدگان است چنانکه خداوند
در قرآن می فرماید « ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم » : خداوند
آدم و نوح و دودمان ابراهیم را برگزید (۱)

ای ابراهیم ! حتماً بدان که حقیقت مذهب با این گونه حرفهای
بی اساس ، ثابت نمی شود من از این گونه ابا طیل از غیر تو بسیار
شنیده ام ، علت این اکاذیب آنستکه وقتی بنی امیه بر مسند خلافت نشستند
ظلم و ستم بسیار می کردند ، از جواب مسائل دینی عاجز بودند ، در
حال جنابت و مستی نماز جماعت می خواندند و گاهی بجای دور کعت نماز
صبح چهارر کعت می خواندند ، از اینگونه زشتیها ، بسیار از آنها سر میزد

(۱) آل عمران - ۳۰ -

اگر بخواهم همه را شرح دهم موجب ملالت خاطر خلیفه (هارون) می‌شود :

بعضی از اهل بیت (ع) و مؤمنین دیگر ، آنها را سرزنش میکردند آنها برای این که خود را تبرئه کنند اینگونه لاطائلات و کفریات را به خدا و رسول نسبت می‌دادند ، به ظاهر قرآن عمل کرده و برای تفسیر برآی های خود ، حدیث ، جعل می کردند ، قرآن را با احادیث دروغ تفسیر و تاویل می نمودند ، مردم چون قوه تشخیص نداشتند همانند گوسفندان که اگر یکی از نهری به آنطرف به جهت دیگران همه به آنطرف می‌پزند ، تقلید کورکورانه کردند در نتیجه بیش از صد یا دویست سال از رحلت پیامبر (ص) نگذشته بود که دینها و مذاهب بسیاری در میان مسلمین پدید آمد .

همانگونه که خداوند می فرماید « کل حزب بما لدیهم فرحون » (۱) هر کسی بعقیده خود خوشحال بود و کوس انا الحق می زد ، و به این مقدار قناعت کردند که « انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مهتدون » : ما پدران خود را بر چنین طریقه یافتیم ، ما پیرو آنها هستیم (۲) خداوند به آنها فرمود : « انتم و آباؤکم فی ضلال مبین » : شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بسر میرید (۳)

(۱) مؤمنون - ۵۳ .

(۲) زخرف - ۲۱ .

(۳) - انبیاء - ۵۴ .

گروه رستگار یکی است

ای ابراهیم! بدان که در میان همه این فرقه‌ها يك فرقه، اهل نجات هستند، اسلام یکی است نه چند عدد، پیامبر ﷺ طبق حدیث مشهور به این مطلب اشاره کرده که فرمود:

«ستفوق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة، واحدة منها ناجية والباقي فی النار»: «امت من بزودی، هفتاد و سه فرقه خواهند شد، یکی از آن ۷۳ فرقه رستگارند، بقیه اهل دوزخ می باشند» عده‌ای از اصحاب پرسیدند: فرقه ناجیه کدامند؟ فرمود: «آنها که بر مذهب من و مذهب اهل بیت من می باشند» (۱)

سپس فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق!»؛ مثل اهل بیت من بسان مثل کشتی نوح است کسی که سوار آن شد، نجات یابد و کسی که مخالفت کند، غرق می شود.

ای ابراهیم! همه امت اسلامی بر صحت این دو حدیث اتفاق رأی دارند (۲) و همه اهل بیت آنحضرت (ص) نه معتزلی بودند، نه حنبلی، نه شافعی، نه حنفی و نه مالکی بودند، بدون تردید در میان این فرقه‌ها،

(۱) حدیث تفرق امت را عده زیادی از علمای اهل تسنن از جمله زمخشری در کشاف ذیل آیه ۱۶۰ انعام نقل کرده است (بگروه رستگاران ج ۱ ص ۱۱ به بعد مراجعه شود).

(۲) صواعق محرقه ابن حجر ص ۹۳ - تفسیر فخر رازی ج ۷ ص ۴۰۶ - تفسیر نیشابوری ج ۳ - مستدرک حاکم ج ۲ ص ۳۴۳ و ...

آن فرقه ، رستگارانند که پیرو اهلبیتند .

ای ابراهیم ! من باکمال صراحت بگویم ، از کشته شدن در این پنج روزه دنیا باکی ندارم ، آرزویم آنستکه به درجه شهادت برسم ، امروز بروشنی در حضور خلیفه می گویم که : شما و همفکران شما قبل از شما همگی ، معتقد به مذهب جبر هستید یعنی می گوئید آنچه از کفر و گناه از انسان سر می زند ، از ناحیه خدا است و بنده هیچگونه تقصیری ندارد اینستکه برای خود احساس مسئولیت نمی کنید و با این عقیده بی پایه ، گمراهان را تبرئه می کنید و آنانکه به اهلبیت (ع) ظلم کردند و مقام امام و فدک را غصب نمودند و به حضرت فاطمه (ع) اذیتها رساندند ، و امام حسن را مسموم کرده و امام حسین را با وضع جانگدازی کشتند و با حضرت علی (ع) بجنگ پرداختند و سهم خمس اهلبیت را غصب کردند و ابوذر را تبعید نمودند و عبدالله بن مسعود را شکنجه دادند و قرآن را سوزاندند و عمار یاسر را کشتند و منجیق بر خانه کعبه نهادند و آن را خراب کردند .

در مدینه ، مسلمین را کشتند و هزار فسق و فجور نمودند که زبان از شمارش آنها عاجز است ، همه این گناهان را با جمله «هر که هر کاری بکند بحکم قضا و قدر است» آسان کردید و گفتید خدا چنین خواسته ، زهی بی انصافی !

از اینرو (بمنظور اینکه تنها آنها گناهکار نیستند) به پیامبران نسبت گناه

دادند شما هم از آنها پیروی کردید !

عصمت ائمه اطهار (ع)

ای ابراهیم، اینها پناهیان، بلکه بعقیده ما که عقیده حق است امامان نیز باید از گناه، معصوم باشند، بدلیل عقل و بدلیل اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «و اذا بطلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی قان لاینال عهدی الظالمین»: (بخاطر میاورم) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او بخوبی از عهده آزمایش برآمد، خداوند به او فرمود من ترا امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم گفت از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود پیمان من (مقام امامت) به ستمکاران نمیرسد (۱) (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشد شایسته این مقامند).

در این آیه خداوند از امام نفی ظلم نمود، ظلم بر دو قسم است
 ۱- ظلم به خود، ۲- ظلم به غیر خود، امام باید از هر دو ظلم، معصوم باشد، برای خدا شریک قرار دادن یک نوع ظلم است چنانکه قرآن می گوید: «ان الشریک لظلم عظیم»: شرک (برای خدا شریک قرار دادن) ظلم بزرگی است (۲).

بنابراین آن افرادی که بت پرست بودند، لیاقت مقام امامت را ندارند اگر کسی اظهار چنین عقیده ای کند، شما او را «راقضی» می خوانید حسنیه در این موقع بسیار گرم و داغ و بی درپی سخن می گفت و همچنان برضی مذهب ابراهیم بن خالد، دلیل و برهان می آورد، بطوری

(۱) بقره - ۱۲۴ .

(۲) لقمان - ۱۳ .

که هارون و تابعین او از ناراحتی رنگ برنگ شدند و از شدت شرمندگی سر بیزیر افکندند ، قدرت سؤال و جواب از همه سلب شد .

ابراهیم - ای حسنیه ! این چه هنگامه‌ای است که بپا کرده‌ای و پی‌درپی به صحابه و تابعین ، طعن می‌زنی و همه را تکفیر می‌کنی؟! اگر می‌گوئی محبت اهل بیت (ع) لازم است کسی باتو در این گفته ، نزاعی ندارد امام محبت اصحاب کبار هم لازم است ، آنانکه در خلافت آنها اجماع امت شده است .

آیه غار و مدح ابوبکر

ای حسنیه ! ابوبکر خلیفه‌ای است که همه امت اجماع بر صحت خلافت او نموده اند یعنی آن کسی که در آیه غار (توبه - ۴۰) بعنوان رفیق پیامبر (اذیقول لصاحبه) ملقب شده است (۱)

حسنیه - آیه غار را دلیل فضیلت ابوبکر گرفتی ولی آیه غار نه تنها دلیل فضیلت ابوبکر نیست بلکه دلیل روشنی بر عدم فضیلت و مدح او است ، اینک بیان کن به بینم در کجای این آیه ، ابوبکر مدح شده است .

(۱) اذاخرجه الذین كفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار اذیقول

لصاحبه لاتخزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه وايدى بجنود لم تروها : «وقتی که کافر ان پیامبر را از خانه خود بیرون کردند ، او دومی دو نفر بود وقتی که آن دو نفر در غار بودند هنگامی که به رفیقش می‌گفت محزون مباش خدا با ما است ، خداوند به او (پیامبر) آرامش داد او (پیامبر) را به لشکر هائی که دیده نمیشد کمک کرد».

ابراهیم - در این آیه به چند امتیاز ابوبکر اشاره شده :

۱- ابوبکر همراه پیامبر بود، معلوم می شود که پیامبر در این موقع (هجرت) ابوبکر را از همه بیشتر دوست می داشت که او را همراه خود به غار برد .

۲- خداوند، ابوبکر را صاحب وهم سخن پیامبر خوانده است .

۳- پیامبر (ص) طاقت نیاورد ابوبکر را غمگین ببیند لذا به او او گفت محزون مباش !

۴- پیامبر (ص) به ابوبکر گفت «خدا با ما است» پس خدا با پیامبر و ابوبکر هر دو بوده است .

حسینه خنده ای کرد و گفت : ای ابراهیم! شما با این گونه فضائل ساختگی چشم عوام را می پوشانید و آنها را اغفال می کنید، ولی آنانکه بصیرت و عقل دارند بخوبی متوجه نکات هستند و اغفال نخواهند شد .

اما پاسخ گفتارتو

اینکه گفتی: انتخاب پیامبر، ابوبکر را بعنوان رفیق، گواه بر آنستکه پیامبر او را از همه بیشتر دوست می داشت، ادعای بی دلیل است، بلکه حقیقت مطلب این است که جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد و گفت امشب، کفار قصد قتل ترا دارند، علی (ع) را در بستر خود بخوابان و با شرائطی متوجه فلان غار شد !

پیامبر (ص) اصحاب خود را دید و به آنها فرمود: هیچکس از شما امشب از خانه خود بیرون نیائید، سپس علی (ع) را بحضور طلبید و به او فرمود: خدا چنین خواسته که تو در بستر من بخوابی، تا من از شر کفار،

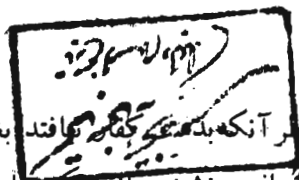
حفظ کردم و از مکه بطرف غار روم .

این پیشنهاد برای علی (ع) با اینکه حدود بیست و سه سال بیشتر نداشت ، و حشمتناک نبود ، علی (ع) با کمال اخلاص بجای پیامبر خوابید ، و گفت : جان من فدای پیامبر ، پیامبر سلامت باشد ، پیامبر (ص) علی را به بغل گرفت و صورتش را بوسید و فرمود : ای علی ! ترا بخدای سپارم . وقتی که متوجه غارش شد ، شخصی را دید که در مقابلش می آید ، وقتی آن شخص نزدیک شد ، پیامبر (ص) دید او ابو بکر است ، فرمود : مگر پیام خدا را به شما نرساندم که از منزلها بیرون نیائید ، چرا با امر خدا مخالفت کردی ؟ ابو بکر گفت : من دلم برای شما در طپش بودنتوانستم در خانه قرار بگیرم .

پیامبر (ص) در این موقع در فکر بود که آیا ابو بکر را با خود به غار ببرد یا نه ؟ منتظر دستور خدا بود که جبرئیل نازل شد و گفت : ابو بکر را با خود به غار ببر اگر او را با خود نبری کفار با او بدنبال تو خواهند آمد و ترا هلاک می کنند رسول خدا بحکم ضرورت ، ابو بکر را با خود به طرف غار برد (۱)

ای ابراهیم ! ابو بکر با دستور خدا و پیامبر (که از خانه بیرون نیائید) مخالفت کرد و از خانه خارج شد و آن گهی ... (به نظر عده ای)

(۱) شیخ ابوالقاسم بن صباغ که از مشاهیر علمای اهل سنت است در کتاب « النور والبرهان » از محمد بن اسحق و ابواز حسان بن ثابت نقل می کند « امر رسول الله ﷺ علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابن ابی قحافة ان یدلهم فاخذہ معه و مضی الی الغار »



پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با خود بخاطر آنکه بدو عَلَيْهِ السَّلَام کعبه می‌گفتند بغار برد...
ای ابراهیم! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همنشین با ابوبکر و امثال او بی
نیاز بود، او با خدا و جبرئیل و فرشتگان همصحبیت بود چنانکه جمله
« وایده بجنو دلم تروها » شاهد آنست، در اینصورت چه داعی داشت
که با اینگونه افراد، مصاحب شود.

* * *

«اینکه گفتمی» خداوند، ابوبکر را صاحب و همسخن پیامبر خوانده
این برای ابوبکر فضیلتی نیست زیرا ابوبکر در آن مدتی که همنشین پیامبر
بود، هیچگونه دفع ضرر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نکرد، بادشمنان رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جنگ نمود، اگر چنین نبود می‌بایست تواریخ بنویسند همانگونه
که برای دیگران نوشتند، از طرفی مادر قرآن شواهدی داریم که خداوند
کافری را مصاحب مؤمنی قرار داده است.

در سوره کهف آیه ۳۷ می‌خوانیم: « قال له صاحبه وهو يحاوره
أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا » : به صاحب
خود که با او گفتگو می‌کرد گفت: آیا بخدائی که ترا از خاک سپس
از نطفه . و سپس به صورت مردی موزون آفرید، کافر شدی (۱)

آیا زن نوح و زن لوط با اینکه کافر بودند، مصاحب حضرت
نوح و لوط نبودند، در میان عرب مثلی است « بشس الصاحب الحمار »
الاغ بد مصاحبی است، خسر و سگ اصحاب کهف را نیز مصاحب
اصحاب کهف خوانند، بهر حال مصاحب بودن دلیل افضلیت نیست.

(۱) منظور گفتگوی دو پسر یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است که
یکی مؤمن بود و دیگری کافر.

* * *

« اینکه گفתי » : پیامبر طاقت نیاورد ابوبکر غمگین باشد لذا به او گفت غمگین مباش ! من از تومی پرسم آیا حزن ابوبکر در آن موقع طاعت بود یا گناه ؟

(ابراهیم اگر هر طرف را می گفت محکوم بود ، لذا جوابی نگفت)
حسبیه - اگر حزن ابوبکر ، اطاعت بود ، نعوذ بالله آیا پیامبر ﷺ
ابوبکر را از اطاعت نهی کرد؟ مسلماً پیامبر از اطاعت نهی نمی کند و اگر حزن ابوبکر معصیت بود بنا بر این از روی سستی ایمان بوده نه تنها فضیلتی برای ابوبکر نمی شود بلکه حاکی از ضعف عقیده او است...
جزع و فزع او برای چه بود ؟ ...

* * *

« اینکه گفתי » : پیامبر به ابوبکر گفت « خدا با ما است » یعنی خدا یار من است و ابوبکر هم بخاطر وجود پیامبر ﷺ محفوظ میشود این چه فضیلتی برای ابوبکر است ؟

خداوند در قرآن می فرماید : « ما یکون من نجوی ثلاثة الاهو رابعهم ولا خمسة الاهو سادسهم ولادنی من ذلك ولا اکبر الاهو معهم » : هر سه نفر یا پنج نفر نجوی (صحبت زیر گوش) کنند خداوند چهارمی و ششمی آنهاست ، کوچکتر و بزرگتر از این هم باشد خدا با آنهاست (۱)
این آیه شامل همه مردم از کفار و مشرکین و منافقین و مؤمنین می شود ، آیا «هومعهم» خدا با آنها هست ، دلیل فضیلت آنهاست ؟ !

(۱) مجادله - ۷ .

ای ابراهیم برای تو مثلی بزنم ، مثلا کسی چند اسب یا حمار دارد
و از ترس دزدها آنها را به طویله یا جای محفوظی می گذارد و می گوید
خدا با ما است ، آیا این گفتن ، برای اسب و حمار فضیلتی
می شود؟!

هارون با اینکه بسیار در دین خود تعصب داشت و عداوت فوق العاده
نسبت به اهل بیت (ع) می نمود با شنیدن این جمله ، خندید و آنچنان
مجدوب بیانات حسنیه شد که اگر مقام خلافت و طعنه مردم نمی بود ،
به دور حسنیه می گشت و دست حسنیه رامی بوسید .

آیه غار و ذم ابوبکر

حسنیه پس از پاسخ به ابراهیم در مورد اینکه آیه غار ، در مدح
ابوبکر نیست ، به بیاناتی پرداخت که آیه غار حاکی از ذم ابوبکر است
و چنین ادامه بحث داد :

ای ابراهیم ! جمله « فانزل الله سکینه علیه » (خداوند آرامش
خود را بر او فرستاد) منظور از « او » (ضمیر علیه) پیامبر (ص) است و
این جمله دلالت دارد که آرامش شامل حال ابوبکر نشده است و گرنه
می بایست خداوند بجای « علیه » ، « علیهما » (بر هر دو) بگوید این دلیل
عدم ایمان ابوبکر است چون کسی که ایمان دارد مشمول آرامش
خدا است .

خداوند در دو مورد قرآن ، می فرماید که ما به پیامبر (ص) وقار
و آرامش عطا کردیم اول در همین آیه غار ، دوم در آیه ۲۵ سوره توبه
آنجا که می فرماید :

« لقد نصرکم اللہ فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذا عجبتمکم کثرتکم
 فلن تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم و لیتم
 مدبرین ، ثم انزل اللہ سکینته علی رسولہ و علی المؤمنین : « ما شما
 را در موارد بسیار و در جنگ حنین یاری کردیم در آن موقع که بسیاری
 لشکریان شما را بشگفت آورد ولی بسیاری شما، شمارا از هیچ چیزی بی نیاز
 نکرد بطوری که زمین بر شما با آنهمه وسعتش تنگ شد آنچنانکه پس
 از آن از جنگ رو برگردانید (فرار کردید) آنگاه خداوند آرامش خود
 را به رسول خود و مؤمنان بخشید» .

لشکر اسلام در این جنگ (حنین) شکست خوردند بسیاری از
 صحابه فرار کردند و پیامبر (ص) را در میان دشمنان گذاشتند ، علی (ع)
 با ۷۹ نفر از مؤمنان واقعی ، استقامت کردند همراه علی (ع) در میدان
 جنگ از حریم رسول خدا (ص) دفاع نمودند (۱)

اگر ابوبکر باندازه یکی از این مؤمنین ، قدر و منزلت داشت ،
 می بایست در آیه غار خداوند آرامش خود را بر او هم شامل کند چنانکه
 در آیه ۲۵ سوره توبه ، آرامش خود را بر مؤمنان شامل کرده است .

* * *

چه باید کرد؟! شما با احادیث جعلی و گفتار بی پایه افضلیت جمعی فساق
 و فجار را بر خاندان معصوم رسول خدا (ص) از جمله علی (ع) ثابت میکنید

(۱) درباره فرار مسلمین بر اثر غفلت در دره حنین (بین مکه
 و طائف) جز علی (ع) وعده ای از مسلمین به کتاب مجمع البیان وفی
 ظلال القرآن ج ۵ ذیل آیه مراجعه شود .

خوایدن علی بجای پیامبر (ص)

آیا میدانید علی بن ابیطالب چه شخصیتی است علی آن کسی است که در همین جریان هجرت رسولخدا (ص) در بستر رسولخدا (ص) خوابید و جان خود را فدای پیامبر (ص) کرد در همین موقع خداوند به ملائکه‌ها از جوانمردی علی (ع) مباحثات نمود و خطاب کرد اگر بین دو نفر شما برادری قرار دهم ، هیچکدام از شما جان خود را فدای دیگری می‌کنید ؟ فرشتگان جواب ندادند ، آنگاه خداوند فرمود هر مردی که جان خود را فدای پیامبر (ص) کرده است .

در همین موقع بود که فرشتگان کنار بستر علی (ع) آمدند و او را از شرّ کفار حفظ نمودند و این آیه را خداوند در شأن علی (ع) بر پیامبرش نازل کرد : *ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله* : بعضی از مردم (علی - ع) کسی است که جان خود را به طلب رضایت خدا می‌فروشد (بقره - ۲۰۳) (۱)

این مطالب در کتب شما مسطور است ، تعجب اینجا است که اینهمه فضائل را نادیده می‌گیرید .

آیا نه‌چنین است که علی (ع) پس از هجرت پیامبر (ص) اثابیه و غنائم و شتر و اهل و عیال رسولخدا (ص) را تنها به مدینه آورد ، در صورتی که کفار قریش برای قتل و غارت او ، سرراه او بودند ، اما

(۱) تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ۲۸۳ - نیشابوری ج ۱ ص ۲۲۰ -

شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۳ ص ۲۷۰ و ..

موفق به رساندن کوچکترین آسیبی به او نشدند .

مهاجر کیست ؟

ای ابراهیم ! مهاجر کسی را گویند که بسوی خدا یا بسوی پیامبر خدا هجرت کند چنانکه قرآن می فرماید : **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ** : کسی که از خانه خود بعنوان مهاجرت به خدا و رسولش بیرون رود ، و در این مسیر ، **مَرَكَ** به سراغش آید پاداشش با خداست (۱)

هجرت رسول خدا بسوی خدا بود ، هجرت مؤمنین به سوی رسول خدا (ص) اما ابو بکر که همراه رسول خدا (ص) بود به سوی چه کسی مهاجرت کرد ، پس او مشمول فضائل مهاجرین نمی شود ، اگر گفته شود که هجرت ابو بکر مانند هجرت رسول خدا (ص) بسوی خدا بود پاسخش آنستکه ابو بکر ملازم رسول خدا (ص) بود رسول خدا واسطه بین او و خدا بود ، پس جایز نیست ابو بکر شریک در هجرت بسوی خدا باشد . . .

وقتی که گفتار حسنیه به اینجارسید ، هارون به وزیر خود (یحیی) گفت : انصافاً حسنیه در اقامه دلیل و برهان برای امامت پسر عمویم (علی - ع) کوتاهی نکرد ، اگر حسنیه ، شیعه نبود ، با او ازدواج می کردم یحیی گفت حسنیه دارای مقام مذهبی که هست شایسته احترام است .

پاسخ به سؤال عجیب هارون (درباره قدمت قرآن)

هارون بحث دامنه دار و جنجالی موضوع قدمت و حدوث قرآن را به

(۱) نساء - ۱۰۰ .

پیش کشید و گفت: ای حُسنیه! قرآن که معجزه پیامبر اسلام (ص) است، پیامبر که حادث شده است چگونه میتواند معجزه‌اش که قرآن است قدیم باشد؟!

حُسنیه جوابی داد که خلاصه‌اش این است: قرآن حادث است نه قدیم توضیح آنکه: اگر بگوئیم قرآن در «مابین الدفتین» (نزول قرآن از لوح محفوظ به بیت المعمور و آسمان دنیا) قدیم است، صحیح نیست، زیرا قرآن در این موقع کتابت داشت (نوشته شده بود) و معلوم است که کتابت چیز حادثی است.

و اگر بگوئیم کتابت نبود و حرف و صوت بود حرف و صوت هم محال است که قدیم باشد زیرا که بعضی از حروف و کلمات صوت بر بعض دیگر مقدم و مؤخر می باشند در این صورت معلوم است که قدیم نیستند، و اگر گفته شود که معانی قرآن که از حرف و صوت قرآن استفاده می شوند، قدیم می باشند باز صحیح نیست، زیرا آن معانی عبارت از امر و نهی و قصه و اخبار و وعده و وعید و ناسخ و منسوخ و . . . هستند، اگر اینها قدیم باشند، معنایش این است که قبل از وجود انسان، انسان امر و نهی شده، و قصه و اخبارش گفته شده و وعده و وعید باو داده شده در صورتی که محال است چیز معدوم را، امر و نهی کردن و وعده و وعید نمودن و . . . از طرفی خداوند در قرآن می فرماید: ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون: نمی آید ایشان را از طرف پروردگار شان ذکر و تنبه (قرآن) حادث شده، مگر اینکه آنرا میشنوند ولی عمر خود را بلهو و بازی می گذرانند (۱)

(۱) انبیاء - ۲۰

منظور از «ذکر» در این آیه قرآن است که موصوف به صفت «محدث» (حادث شده) شده است همانگونه که منظور از «ذکر» در آیه «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» (۱) قرآن است .

اگر قرآن قدیم باشد ، باید تمام اولیاء و صالحان و فساق و کفار ... که در قرآن یاد شده اند قدیم باشند .

در این موقع حسنیه به ابراهیم (که سر بزیر افکنده بود) رو کرد و گفت : ای ابراهیم ! اگر خداوند پیش از خلقت آدم و بنی آدم ، امر و نهی می کرد و میگفت : «یا ایها الذین آمنوا - یا ایها الناس - یا ایها النبی» : ای مؤمنان ! ای مردم ! ای پیامبر ! مانند آن بود که شخصی در خانه خلوت بنشینید و بگویید : ای زید آب بیاور ای خالد برو ، ای مقبل برخیز ... شخصی به او میگویی باچه کس حرف می زنی ، و اگر در جواب بگوید من قصد دارم ، سی سال دیگر غلامانی بخرم و ایشان را زید و خالد و مقبل نام گذارم و اینک با آنها سخن می گویم ، هر عاقلی چنین کسی را که با معدوم ، سخن میگویی ، یا سفیه و احمق و یا دیوانه می خواند ، چگونه رومی دانید که چیزهای مربوط به دیوانگان و احمقان را بخدا نسبت دهید ؟

در این موقع چنان هارون ، مجنوب سخنان عمیق حسنیه واقع شد که دستور داد طبق طلا بیاورند و به سر حسنیه نثار نمایند ، همه ارکان دولت و رجال حاضر در مجلس ، حسنیه را تحسین کردند و آفرین ها

(۱) ما قرآن را نازل کردیم و حتماً آنرا حفظ خواهیم کرد

(حجر - ۹)

گفتند ، و به حقانیت مبانی مذهب اهل بیت (ع) پی بردند ، و اکثر علمای اشاعره از شرمندگی ، سردرگریان کرده و عرق خجالت می ریختند .

پرسشهای حسنیه

حسنیه به ابراهیم که بر کرسی زرین ، در حال شرمندگی نشسته بود رو کرد و گفت : تو امروز اعلم علمای عصر هستی و من کنیز کی بیش نیستم که مرا از میان کفار به اسیری گرفته اند و مولایم مرا بچند درهم خرید و در مکتب ائمه اطهار ، رشد و آموزش یافتم و از روی تحقیق و یقین ، به حقیقت رسیدم .

اینک از تو پرسشهایی دارم که باید پاسخ مرا بدهی و اشکالهای مراحل کنی تا همیشه مدح تو گویم و ملازم حضور تو باشم .

۱- ای ابراهیم ! موقعی که بچه متولد میشود ، نه یهودی است نه گبر و نه مشرک و نه مسلمان است ، پدر و مادر یا استاد و معلم او ، او را به یکی از این مرام ها و مذاهب سوق می دهند ، کسی که دارای عقیده باطل باشد و بوسیله آن مردم را اغفال کند ، مسلماً اهل جهنم است .

اینک بگو به بینم آیا کسی هست که به حقیقت و حدانیت خدایی ببرد و بفرض وجود اینگونه افراد ، آیا خدا از راه لطف ، ایشان را هدایت کرده یا بوسیله اخبار و احادیث و یا بوسیله هر دو !! (دقت کنید) ابراهیم سر بیزیر افکنده و جواب نمی داد .

حسنیه - ای ابراهیم ! تو که اعلم علمای عصر هستی چرا جواب مرا نمی گویی و چرا گره از اشکال من نمی گشائی ؟!

ابویوسف که از شاگردان ابوحنیفه بود در مجلس حضور داشت

گفت : ای حسنیه ! منظور تو از این سؤالها چیست ؟ ولی تو از روی
استفهام و فهمیدن سؤال نمی کنی بلکه سؤالهای تو بخاطر ملامت و سرزنش
است ، اینک هر چه سؤال داری بپرس .

چهار نکته بسیار حساس در اخذ حدیث

حسنیه - من اخبار و روایات بسیاری را از علی (ع) و امام حسن
و امام حسین و سلمان و ابوذر و مقداد نقل می کنم ، در این محیط عده ای
هستند که مخالف با این روایات می باشند و طرفداران این روایات را
تکفیر می کنند که شما هم از آنها هستید .

ولی اکثر نقل های شما از معاویه و عمرو عاص و انس بن مالک و
عایشه و ابوهریره و ... است معلوم است که در میان این نقلها و روایات
هم حق هست و هم باطل ، ناسخ و منسوخ ، راست و دروغ و ...
نیز هست .

سؤال من این است ، آیا کدامیک از این دو گروه (یعنی علی و
پیروان او - معاویه و تابعینش) که باهمدیگر اختلاف دارند ، بر حقند ؟
کدامیک از این دو گروه به پیامبر (ص) افتراء و دروغ بستند - پیامبر (ص)
فرمود : از چهار طایفه که پنجمی ندارند قبول حدیث نکنید ، توضیح
خواستند ، فرمود :

۱ - شخصی که منافق است ، ظاهرش مؤمن ولی در باطن ایمان
ندارد و از دروغ پروا نمی کند ، مسلمانان نباید از چنین کسی اخذ حدیث
کنند ، خداوند در باره اینطور افراد می فرماید : « اذارأیتهم تعجبک
اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم » : ای پیامبر ! وقتی اینها را به بینی

ترا از جسم ها (و قیافه های حق بجانب) آنها خوش آید ، اگر سخن بگویند ، گفتارشان را گوش کنی (۱)

منافقینی که اینقدر در لباس حق نما قرار گیرند که پیامبر(ص) آنها را نشناسد ، دیگران چگونه آنها را بشناسند ، ای ابراهیم ! مردم این منافقین را شناختند در نتیجه ز بار بار آنها رفتند و گفتارشان را پذیرفتند ، مردم تابع زمامداران خود(هر که باشند) هستند ، مگر کسانی که خدا آنها را حفظ کند .

۲- شخصی که سخنی را از رسول خدا (ص) شنیده ولی وارونه و غلط یاد گرفته ، چه آنکه سهو و نسیان از غیر معصوم ، متصور است ، و از روی سهو و نسیان و اشتباه ، مطلبی را به پیامبر نسبت می دهد ، اگر مسلمین بدانند که آن غلط است پیروی نمی کردند

۳- شخصی که حدیثی را از پیامبر(ص) شنیده ، دروغگو و اشتباه-کار هم نیست ولی رسول خدا(ص) موضوعی را نهی کرده و بعد امر به همان موضوع نموده ، این شخص نهی را شنیده ولی امر را نشنیده است ، در نتیجه منسوخ را شنیده نه ناسخ را اگر مسلمین ، می دانستند که او منسوخ را شنیده نه ناسخ را ، از او اخذ حدیث نمی کردند .

۴- شخصی دروغگو نیست و اشتباه هم نمی کند ، عالم به ناسخ و منسوخ هم هست ولی به ناسخ عمل می کند اما منسوخ را ترك می نماید (در صورتی که ناسخ را وقتی میتوان بخوبی فهمید که آنرا با منسوخ مقایسه نمائیم و مرکز نسخ را درك کنیم) .

(۱) منافقون - ۴

* * *

ای ابراهیم! در قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و . . . بسیار هست، خداوند می فرماید: ما آتیکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا: آنچه را که از رسول خد (ص) به شما رسید، آنرا بگیریید و آنچه او نهی کرد از آن اجتناب نمائید (۱) آن کسی که نمیداند در فلان حدیث، مراد خدا و رسول چیست؟ چه باید کند؟

بهر حال با در نظر گرفتن این چهار مطلب حساس فوق در اخذ حدیث باید قول کد امیک از دو گروه متضاد را پذیرفت آیا قول علی (ع) و تابعینش را یا قول معاویه و پیروانش را؟!

جواب آنستکه باید قول آنها را پذیرفت که خداوند در قرآن به پاکی آنها گواهی داده آنجا که فرماید: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیراً جز این نیست که خداوند خواسته که شما اهلیت را از پلیدی و آلودگی دور کرده و از هر عیبی پاک و منزه گرداند (۱) مسلماً اینها که در عین طهارت و پاکی همواره ملازم پیامبر (ص) بودند و معصوم از خطا هستند باید پیروی شوند .

نکته دیگر!

ای ابراهیم! بدانکه همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دارای آن قدرت

(۱) حشر - ۷ .

(۱) احزاب - ۳۳ - چنانکه اکثر علمای اهل تسنن این آیه را در مورد پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دانسته اند مانند سیوطی در تفسیر در المنثور (ج ۵ ص ۱۹۸) طبری در تفسیر جامع البیان ج ۲۲ ص ۵، امام احمد در مسند خود ج ۳ ص ۲۵۹ و . . .

نبودند که همه وقت همه چیز را از آنحضرت بپرسند ، چنانکه قرآن می فرماید : یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم : ای کسانی که ایمان آورده اید، سؤال نکنید از چیزهایی که اگر از آنها سؤال کنید ، چیزی ظاهر شود که برای شما بد باشد (۱) .

وقتی این آیه نازل شد، اصحاب ترك سؤال کردند و همیشه در این آرزو بودند که باده نشینی بیاید و از رسول خدا (ص) پرسش نماید و آنها بشنوند .

ای ابراهیم ! از مولایم امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود جدم امام سجاد فرمود که امام حسین (ع) برایم روایت کرد که علی (ع) به سلمان فرمود : من در هر شبی یکبار به حضور پیامبر (ص) می رفتم و با آن حضرت راز می گفتم، و هر روز یکبار با آنحضرت به تنهایی تماس گرفته و آنچه سؤال داشتم میبرد همه اصحاب میدانند که هر جار رسول خدا (ص) می رفت من هم با او می رفتم ، آن بزرگوار کسی را جز من محرم اسرار خود نمی دانست ، غیر از من کسی نمی توانست در خلوت با او تماس بگیرد آن جناب اکثر اوقات، خانه مرا خلوتگاه خود قرار می داد .

چه بسا من بخانه رسول خدا (ص) می رفتم ، آنحضرت ، زنان خود و دیگران را از اطاق بیرون می کرد تا با من بتنهائی سخن بگوید و لسی وقتی که آنحضرت به منزل من می آمد فاطمه زهرا (ع) و حسنین (ع) را از اطاق خارج نمی کرد ، آنقدر از او پرسش می کردم که غیر از او هیچکس طاقت پاسخ آنها را نداشت ،

آن بزرگوار ، از روی مهربانی جواب مرا می داد .

جبرئیل در برابر من با رسول خدا (ص) سخن می گفت ، هیچیک از آن گفتگوها از من پنهان نمی ماند ، هیچکس را یارای حضور در چنین مجالسی نبود ، هیچ آیه و حکم حلال و حرام و امر و نهی و . . . بر پیامبر (ص) نیامد مگر اینکه مرا به همه آنها اطلاع داد ظاهر و باطن آنها را برایم روشن ساخت ، هر چه او گفت من آموختم و فراموش نکردم (۱) .

حسینه که با سوز درونی و معنویت خاصی ادامه سخن می داد ، همه مستمعین را منقلب کرد بطوری که همه به گریه افتادند و حسینه را تصدیق نمودند ، ابراهیم چون کسی که به بیماری قولنج گرفتار شده باشد همچنان سر بزیر افکنده بود .

اعتقادات شیعیان

ای ابراهیم ! حال که مطالبی دربارهٔ راویان احادیث طرفین (سنی و شیعه) و شرائط اخذ حدیث صحیح ، را شرح دادم ، اینک بجا است که به عقاید هر دو دسته (شیعه و سنی) پردازم تا معلوم شود که کدامیک از این گروه بر حقند :

بدانکه (فهرست) عقاید شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) بدین قرار

است :

(۱) دربارهٔ وسعت علم علی (ع) به حلیة الاولیاء ابو نعیم ج ۱ ص ۶۵ وینابیع المودةٔ باب ۱۴ ص ۷۷ و مناقب ابن مغزالی شافعی ص ۲۸۶ و . . . مراجعه شود .

- ۱ - خداوند ، حکیم و عادل بوده و از نقائص و عیوب پاک و منزّه است .
 - ۲ - صفات خداوند قدیم است .
 - ۳ - همه عزتها در دست خدا است .
 - ۴ - خداوند ، عالم و قادر است .
 - ۵ - خداوند ، عمل زشت انجام نمی‌دهد و آنچه انجام می‌دهد ، از روی حکمت و مصلحت است .
 - ۶ - خداوند ظالم نیست .
 - ۷ - خداوند تکلیف فوق قدرت (مالایطاق) نمی‌کند .
 - ۸ - تکلیف به امور اختیاری می‌کند نه به امور اضطراری .
 - ۹ - پاداش خداوند به نیکوکاران و عذاب او به بدکاران میرسد .
 - ۱۰ - امر و نهی خدا حادث است نه قدیم ، زیرا کسی که هنوز بوجود نیامده محال است او را امر و نهی کرد .
 - ۱۱ - خداوند بچیزی قادر است که بندگان به آن قادر نیستند .
 - ۱۲ - خداوند هرگز کفر و فسق را از کسی نخواسته ، و این اعمال از روی قضا و قدر (تکوینی) نیست .
 - ۱۳ - خداوند را نمی‌توان دید (۱)
 - ۱۴ - پیامبران عموماً معصوم از گناه صغیره و کبیره‌اند و از خطا
-
- (۱) فرقه‌هایی از اهل تسنن از جمله اشاعره گویند خالق افعال خداست و خداوند را می‌شود دید - در این باره به احقاق الحق ج ۱ ص ۱۲۸ و ص ۲۷۷ و ج ۲ ص ۲ مراجعه شود .

ها و سهو و نسیان مصون می‌باشند .

۱۵ - همه پیامبران و وصی‌های آنها را خدا تعیین کرده و وصی هیچ پیامبری را ، نباید امت تعیین کند بلکه تعیین وصی با پیغمبر است هیچ پیامبری بدون تعیین وصی از دنیا نمی‌رود .

۱۶ - پیامبر اسلام ، که افضل پیامبران است ، وصی خود را که افضل اوصیاء است بحکم خدا تعیین کرد و آن علی (ع) است که پیامبر (ص) او را در غدیر خم بعنوان وصی و خلیفه تعیین کرد (۱)

۱۷ - خلفای رسول خدا دوازده نفرند (۲) و همه آنها معصوم و مصون از خطا می‌باشند و دارای جمیع علوم و فضائل و مناقب هستند .
۱۸ - محل قبر ایشان قبله حاجات جهانیان است مطیع آنها بحکم خدا رستگار و منکر آنها مطرود است .

۱۹ - لطف پروردگار همیشه تقاضا می‌کند که جهان خالی از امام نباشد (و در این باره ، کتابها نوشته‌اند و استدلالها دارند)
۲۰ - اجماعی که در مقابل نص (صریح قرآن و گفتار پیامبر و امام) قرار گیرد باطل است و اجماع فساق و آلودگان بی اعتبار می‌باشد.
۲۱ - بی نیت وضو نمی‌گیرند و غسل نمی‌کنند (۳)

(۱) در این باره به جلد اول الغدیر مراجعه شود .
(۲) در این باره به مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۹۸ و ۴۰۶ و مدارک بسیار دیگر اهل تسنن که در کتاب لما ذا اخترت مذهب الشیعه علامه انطاکی ص ۱۸۹ به بعد ذکر شده است مراجعه شود .

(۳) ابوحنیفه نیت را در وضو و غسل واجب نمیداند (الفقه علی

المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۴۸ و ۱۱۱)

۲۲- ای ابو یوسف (شاگرد ممتاز ابو حنیفه) از اعتقادات شیعه

آن است که با آب انگور یا خرمای وضو نمی گیرند (۱)

۲۳- صورت خود را با هر دو دست نمی شویند و می گویند

پیامبر ﷺ فرموده : « اليمين للوجه واليسار للفرج » : « دست راست

برای صورت شستن و دست چپ برای محل غائط و مخرج بول شستن

است » (این حکم از احکام استحبابی است)

۲۴- در موقع وضو گرفتن گوش و گردن خود را مسح نمی کنند

و آن را بدعت می دانند (۲)

۲۵- در موقع وضو پای خود را نمی شویند (۳)

۲۶- بدون نیت نماز را صحیح نمی دانند (۴)

(۱) فخر رازی درج سوم ص ۵۵۲ تفسیر خود ذیل آیه تیمم این

فتوای ابو حنیفه را نقل کرده - نیز یافعی در مرآت الجنان در حوادث

سنه ۴۰۲ .

(۲) چنانکه فتوای مالک و احمد حنبل همین است (الفقه علی

المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۸ - ۶۱)

(۳) چنانکه فتوای شافعی ، حنفی ، مالکی و حنبلی همین است

(مدرک سابق ص ۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲)

(۴) علمای اهل تسنن ، نیت رارکن نماز نمیدانند بنا بر این اگر

سهواً ترک شد نماز باطل نیست (مدرک سابق ص ۲۰۷)

۲۷- بسم الله را قبل از سورة حمد ، حلف نمی کنند (۱)

۲۸- بجای سوره در نماز فارسی يك آیه را مثلاً فارسی جمله

« مدهامتان » (درختان بسیار سبز آن دو بهشت) را کافی نمیدانند (۲)

۲۹- قیام و رکوع و سجود نماز را همانند پیامبر و اصحاب بزرگ

او انجام می دهند .

۳۰- رها کردن باد معده راهنگام سلام نماز ، مبطل نماز میدانند (۳)

موقعی که سخن حسنیه به اینجا رسید شلیک خنده در مجلس بلند

شد ، حتی هارون قاه قاه خندید ، ابویوسف شاگرد ممتاز ابو حنیفه ،

شرمنده گردید .

۳۱- شیعیان گوشت خرگوش مستحاضه را حلال نمی دانند (۴)

(۱) مالکی ها بسم الله را در نماز مکروه می دانند (الفقه علی المذاهب

الاربعة ج ۱ ص ۱۵۱- در این باره به کتاب الامام الصادق (حیدر اسد) ج ۶

ص ۳۱۰ مراجعه کنید .)

(۲) ولی ابو حنیفه آن را جایز می داند و اگر آیه کوتاه بود دوبار

گفتن آن را (الامام الصادق ج ۶ ص ۳۰۸ بنقل از مدارك اهل تسنن)

(۳) فتوای ابو حنیفه عدم بطلان است (الفقه علی المذاهب الاربعة

ج ۱ ص ۳۰۷ سطر آخر)

(۴) گوشت خرگوش به فتوای اهل تسنن حلال است (مدرك

سابق ج ۲ ص ۲) مستحاضه اشاره به مسوخ بودن خرگوش است که

سابقاً زنی مستحاضه بر اثر بی مبالاتی بصورت خرگوش مسخ شد.

۳۲- پوست سگ بوسیله دباغی پاك نمی شود (۱)

۳۳- شراب جو شیده حلال نیست (ولی بعضی از اهل تسنن آن

را حلال می دانند چنانکه در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۲ ص ۸ مذکور است، از جمله ابوحنیفه، چنانکه زمخشری در آخر جلد دوم تفسیر کشاف ط مصر صفحه ۵۷۳ و ج سوم ص ۳۰۱ ط بولاق مصر در ضمن اشعاری گوید :

فان حنیفاً قلت قالوا باننی اییح الطلا وهو الشراب المحرم

: اگر گویم حنفی هستم گویند به اینکه حلال می دانم شراب رابا

اینکه حرام است)

۳۴- شطرنج و همه اقسام قمار حرام است (۲)

۳۵- در نماز به هر فاسقی اقتدا جایز نیست .

۳۶- شخص فاسق ، لایق امامت نیست .

۳۷- حج تمتع و متعه کردن زنان ، مشروع و حلال است (۳)

* * *

در این موقع حسنیه روبه محمد بن ادریس شافعی کرد و گفت:

(۱) ابوحنیفه گوید پوست سگ بادباغی پاك می شود (مدرک

سابق ج ۱ ص ۲۶)

(۲) قطب الاسلام سید عبدالوهاب شعرانی در کتاب المیزان ج ۲

ص ۱۷۱ می گوید : شافعی لعب و بازی شطرنج را جایز می داند.

(۳) درباره متعه زنان بعد از چند صفحه مفصلاً بحث خواهد شد .

۳۸- شیعه، عقد دختر خود را که از زنا متولد شده جایز نمیداند (۱)

۳۹- شیعه فتوانمی دهد که ماندن جنین در رحم مادر تا چهار سال

بی اشکال می باشد (۲)

حسینیه این مطلب را گفت و به صورت شافعی نگاه کرد و خریدید

برای شافعی دیگر مجال نفس کشیدن نماند .

۴۰- اگر کسی از روی علم ، خواهر و مادر خود را عقد کند، حد

از او ساقط نمی شود (۳)

(۱) از فتاوی شافعی جواز ازدواج پدر با دخترش است اگر آن

دختر از زنا بوجود آمده باشد (الامام الصادق - حیدراسد - ج ۵ ص ۱۷۴

بنقل از الافصاح) چنانکه زمخشری

در ضمن اشعاری گوید :

و ان شافعیاً قلت قالوا باننی ایبیح نکاح البنت والبنت محرم

(۲) چنانکه شافعی این فتوا را داده و وقوع آن را با خودش

تطبیق نموده که تا چهار سال در رحم مادرش ماند ، وقتی که ابوحنیفه

از دنیا رفت به دنیا آمد - در این باره بکتاب فیض الاله المالک تألیف

البقاعی ج ۲ ص ۲۶۳ و تتمه المنتهی ص ۲۰۹ مراجعه شود .

(۳) ابن حزم اندلسی متوفی ۴۵۶ در کتاب محلی ج ۱۱ ط قاهره

گوید : ان ابوحنیفه اسقط الحد من تزوج امه و هو یدری انها امه و انها حرام

و عن تزوج ابنته كذلك او اخته - این فتوا در کتاب الفقه علی المذاهب

الاربعة ج ۵ ص ۹۸ مذکور است . که او در این مورد قائل به تعزیر است

نه حد .

- ۴۱- حد از کسی که آلت خود را به پارچه‌ای بپیچد و بامادرش
 حتی در راه کعبه زنا کند ساقط نمی شود (۱)
- ۴۲- حد از کسی که لواط کند ساقط نمی شود (۲)
- ۴۳- شیعه به قیاس عمل نکند و گوید نخستین کسی که قیاس کرد
 ابلیس بود که گفت «اناخیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین»: من بهتر از
 آدم هستم، مرا از آتش آفریدی ولی آدم را از گل (اعراف - ۱۲)
- دومین کسی که به قیاس عمل کرد، ابوحنیفه بود و بعد توای
 ابویوسف! ... (۳)
- ۴۴- یقین دارند که امامانشان معصومند و از دوستانشان شفاعت
 می کنند و دشمنانشان را به خاک هلاکت می اندازند (۴)
- ۴۵- تعصب و عناد برای تشفی خاطر خود ندارند.
- ۴۶- خون و مال میچکس را حلال نمی دانند.
- ۴۷- طبق سنت پیامبر ﷺ انگشتر را بدست راست کنند.
- ۴۸- صلوات بر پیامبر و آل او میفرستند و نمی گویند که صلوات
- (۱) ابوحنیفه در این مورد قائل بسقوط حد است (رجال امامقانی
 ترجمه مفید تمة المنتهی ص ۱۴۵ بنقل از مدارک اهل تسنن)
- (۲) ابوحنیفه در این مورد قائل به تعزیر است نه حد (الفقه علی
 المذاهب الاربعة ج ۵ ص ۱۴۱)
- (۳) چنانکه یکی از مبانی فقه حنفی، قیاس است.
- (۴) درباره عصمت امامان، قبلاً بطور مشروح بحث شد.

بر اہلیت پیامبر (ص) جایز نیست .

۴۹- از سنت معاویہ و یزید پیروی نکنند .

۵۰- علی (ع) را «امیر مؤمنان» خوانند و این لقب را اختصاص

به اومی دهند و گویند رسول خدا (ص) در عصر خود ، به هیچکس جز علی (ع) امیر مؤمنان نگفته است .

۵۱- بحکم آیه ۵۵ سوره مائدہ (انما ولیکم اللہ ورسولہ والذین آمنوا

الذین یقیمون الصلوٰۃ ویؤتون الزکوٰۃ وہم را کعون) اکثر مسلمین در عصر رسول خدا ﷺ علی را «ولی اللہ» و «ولی المؤمنین» می خواندند و براو صلوات فرستاده و دشمن اورالعن می کردند .

۵۲- اجماع امت استکہ ائمه اطہار علیہم السلام پاک و مطہر و

معصوم هستند . . .

۵۳- گویند پیرو اہلیت پیامبر ﷺ مائیم .

۵۴- گویند اکثر اعمالی کہ مخالفان ، آنرا سنت اسلامی می

دانند ، دروغ و بہتان است ، بلکہ آنها در زمان شیخین (ابوبکر و عمر) بروز کرد .

درگیر شدن حسنیہ با شافعی

حسنیہ بہ اینجا کہ رسید ، بسیار شیخین را سرزنش کرد ، علمای

بغداد بجوش و خروش و داد و فریاد افتادند ، شافعی دواتی را کہ در

آنجا بود ، برداشت و بطرف حسنیہ پرتاب کرد .

ہارون خندید و بہ شافعی گفت : این زن ، کنیز کی بیش نیست ،

بفرض ما اورا بقتل رساندیم ولی باقتل او چہ نتیجہ ای خواهیم گرفت مهم

این است که شما اورا محکوم کنید .

حسینہ وقتی کہ خود را از طرف ہارون در امان دید و بہ شافعی رو کرد و گفت :

ای شافعی ! تو شایستہ آن نیستی کہ در میان علماء بنشینم ، در رسوائی تو این بس کہ بخیال خود ، چہار سال در رحم مادر بودی و پس از چہار سال کہ پدرت از دنیا رفت متولد شدی و اینک بہ این مسئلہ و اہمی فتوای دہی ، تو کہہ چنین ریشہ ای داری ، چرا با اہلبیت علیہ السلام مخالفت نکنی ؟

تو بر مسیر اہلبیت بودی و خود را چا کرد در گاہ اہلبیت می دانستی و در اوائل ، ابوحنیفہ را ہجو می کردی (۱) و در قصیدہ خود ، او و فتوای غلط و قیاس اورا بباد انتقاد می گرفتند ولی اینک ہمانگونہ کہ بر ہمہ حضار معلوم است ، ریاست این پنج روزہ دنیا ترا و داشت کہ دین را بہ دنیا فروختی و ہمانند ابوحنیفہ ، ادعای ریاست و رہبری کردی و بہ سوی نیران روانہ شدی .

ای شافعی ! حضرت نوح با آن عمر طولانی و عبادت بسیاری کہ داشت ، حضرت ابراہیم با آن مقام خلیلی ای کہ داشت حضرت موسی با آن کہ مقام مکالمہ با خدا را کھائز بود ، ذوالقرنین و حضرت سلیمان با آنہمہ سلطنت و حضرت داود با آنہمہ شوکت ، حضرت عیسی با آنہمہ مقام سربہ آستان پیامبر ما محمد ﷺ نہادہ اند و ہر یک یک آرزو ہایشان این

(۱) عن الشافعی قال نظرت فی کتب اصحاب ابی حنیفہ فاذا فیہا

مأة وثلاثون ورقة خلاف الكتاب والسنة (تمتة المنتهی ص ۱۴۴).

است « اللهم اجعلني من امة محمد » : خدايا مرا از امت محمد ﷺ قرار ده .

ای شافعی ! ... چقدر آیات و روایات در شأن اهل بیت همین پیامبر ﷺ وارد شده تا جایی که در کتابهای شما از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند : کسی که می‌خواهد به علم آدم ﷺ و تقوای نوح ﷺ و حلم ابراهیم (ع) و شکوه موسی (ع) و عبادت عیسی بن‌گردد به‌علی ابن ابیطالب بن‌گردد (۱) .

اینک که پیامبر ﷺ دارای چنین پسرعمو و برادری هست که او را با پیامبران اولوالعزم برابر ساخت ، چه باعث شده که تو در راه گمراهی قدم بر میداری و به حمایت آنانکه در راه ظلم به علی و آل علی قدم بر میدارند بر می‌خیزی؟! و دنبال غول‌های گمراهی و ضلالت می‌روی . شافعی سر درگریبان افکند و از شدت شرمندگی دیگر سخنی نگفت .

همه پیامبران تعیین وصی کردند

حسنیه برای چندمین بار متوجه ابراهیم شد و گفت : ای ابراهیم! از آنروزی که ابوبکر بر مسند خلافت نشست غیر از علی و یاران دلدادۀ او ، کسی تا حال بوده که مانند من ، نترسد و با کمال صراحت و آوردن دلیل و برهان ، حقانیت شیعه را ثابت کند؟! (ترس و محافظه کاری نگذاشت تا مردم حقایق را درک کنند)

(۱) ینایع المودة اول باب ۴۰ بنقل از مسند احمد و صحیح بیهقی -

فصول المهمة ص ۲۱ و ...

چرا جواب مرانمی دهید و سر بزیر افکنده اید؟!

ای ابراهیم! بگوبه بینم آیا مقام پیامبری رامیتوان باچشم دید یا این مقام ، مقام معنوی است نه صوری ؟ وانگهی آیا برخدا واجب است که پیامبر بفرستد ؟ وآیاوقتی که پیامبر از دنیارفت ، مقام نبوت هم می رود ، یا اینکه اوبه امرخدا وصی خودرا تعیین می کند .

من تاکنون نشنیده ام هیچکدام از (۱۴۴۰۰۰) پیامبری که آمده اند ورفته اند ، بدون تعیین وصی وجانشین ازدنیارفته باشند .

ابراهیم - درست است که هیچ پیامبری بدون تعیین وصی ، رحلت نکرده است .

حسنیه - آیا وصی راخود پیامبران تعیین می کردند یا خداوند .
ابراهیم - تعیین وصی بحکم خدا بود .

حسنیه - چگونه شماروامی دارید که خداوند برای پیامبرماکه افضل پیامبران است ، وصی وجانشین تعیین نکند ، چگونه بااینکه پیامبر مابه وصیت ، دستورداده خودش بدون تعیین وصی رحلت کرده است ، زهی گمراهی که شما درآن هستید .

آیا روا است پیامبر ﷺ امانت بزرگ الهی (دین اسلام) را از خدا بگیرد وبه مردم برساند وهمه احکام را ابلاغ کند ، بعد هنگام مرگ ، مردم رایله ورهاسازد وبی سرپرست بگذارد ؟ ...

مقام و شرائط امامت

ابراهیم - ای حسنیه اینکه ازوصی وامام ، سخن می گوئی بگو به بینم ، امامت چیست ؟ آیا منظور از امامت همانست که خدا به حضرت

ابراهیم داد و به او فرمود : «انی جاعلك للناس اماماً » : من ترا امام مردم قرار دادم (۱) یا امامتی است که در مورد دیگر فرآن به آن اشاره شده «وجعلناهم ائمة يدعون الى النار » : ما آنها را امام هائی قرار دادیم که مردم را بسوی دوزخ دعوت می کنند (۲) یا آیه دیگر : «واجعلنا للمتقين اماماً » (پرهیز کاران گویند) ما را امام و پیشوای پرهیز کاران قرار بده (۳) حسنیه - همانگونه که بیان داشتی ، امام بردو قسم است : ۱- امام پرهیز کاران ۲- امام اهل جهنم .

باید دانست که علائم امام پرهیز کاران چیست ؟ علائم و نشانه های امام پرهیز کاران که وصی واقعی پیامبر اسلام باشد از این قرار است :

۱- از نسل ابراهیم خلیل باشد .

۲- آباء و اجداد او از برجستگان و افراد شریف باشند و هرگز بت پرستی نکرده باشند .

۳- حلال زاده باشد .

۴- مؤمن واقعی و دارای نور علم و قوت نفس باشد .

۵- به اسرار حق و آداب و اخلاق پسندیده و مبدء و معاد و سیاست و سایر فضائل انسانی ، معرفت و بینش داشته باشد .

۶- نسبت به کافران و ملحدان ، دشمن و نسبت به مؤمنان ،

(۱) بقره - ۱۲۴ .

(۲) قصص - ۴۱ .

(۳) فرقان - ۷۴ .

مهربان باشد .

... آیا چنین فردی لایق امامت است یا آن شخص که: چهل سال بت پرستیده و گوشت و پوستش از گوشت خوگ و شراب پرورش یافته و بر فراز منبر از جواب سؤال زنی عاجز بماند و بگوید: «کلکلم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت»: همه شما دانایان از من هستید، حتی زنانی که در حجابگاههای خانه‌ها، هستند (۱)

یا آن شخصی که مکرر در مکرر گفته: «اقیلونی اقیلونی ولست بخیر کم و علی فیکم»: مرا واگذارید مرا واگذارید، تا علی در میان شما هست. من بهترین شما نیستم (۲) کسی که چند نفر مانند عمر و ابو عبیده جراح و سالم غلام ابو حذیفه و خالد بن ولید و... از افراد کذائی... او را بخلافت نصب کنند...

ای ابراهیم بگوبه بینم از این دو امام که تعریف کردم کدامیک سزاوار و شایسته مقام امامت هستند؟

ابراهیم - مامکر فضائل علی (ع) و اینکه او بر همگان در فضائل

(۱) این جمله را اهل تسنن نیز نقل می‌کنند که عمر از پاسخ زنی (که به آیه ۲۴ سوره نساء برای عدم حرمت زیادتر از چهارصد درهم مهریه استدلال کرد) عاجز ماند و آن جمله را گفت (تفسیر المنارج ۴ ذیل همین آیه، مدارک دیگر در الغدیرج ۶)

(۲) کنز العمال کتاب خلافت ج ۳ ص ۱۲۳ - نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۵۷ - صواعق محرقه ص ۳۱ - علی (ع) در ضمن خطبه شششنبه نهج البلاغه به این مطلب اشاره کرده است .

پیشی گرفته ، نیستیم ، ولی دربارهٔ خلافت ابوبکر دلیل داریم .

چگونگی اجماع امت بر خلافت ابوبکر

ای حسنیہ - دلیل ما اینست کہ پس از رحلت پیامبر (ص) ، امت او جمع شدند و بہ اتفاق رأی ، ابوبکر را خلیفہ کردند چہ آنکہ پیامبر (ص) فرمود: «لا تجتمع امتی علی خطاء» : «امت من بر موضوعی کہ خطا باشد ، اتفاق رأی و اجماع نمی کنند»

آیة غدیر

حسنیہ - ای ابراہیم ! ترا بہ خدا سوگند می دہم آیا چنین نیست کہ در کتب و تفاسیر شما مذکور است کہ پیامبر (ص) پس از مرا سم حجۃ الوداع ، و مراجعت از مکہ بسوی مدینہ ، بہ امر پروردگار در بیابان غدیر خم ، علی (ع) را بخلافت نصب کرد طبق فرمان الہی و آیہ ای کہ نازل شدہ بود «یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتک» : ای رسول گرامی ، آنچه کہ از طرف خدا (دربارۂ خلافت علی (ع) بتوانزل شدہ بر امت خود برسان و اگر این موضوع را نرسانی وظیفہ پیامبری را انجام ندادہ ای (۱)

پیامبر (ص) از (مردم منافق) ترس داشت ، خداوند دنبال آیہ فرمود: «واللہ یعصمک من الناس» : خداوند ترا از (شروفتنہ) مردم حفظ می کند در ہمین موقع بود کہ رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و بر فراز منبری کہ از جہاز شتر ہا درست شدہ بود برد و او را بہ مردم نشان داد و فرمود:

(۱) مائدہ آیہ ۶۷ .

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من ظلمه» : کسی که من مولای او هستم ، این علی (ع) مولای او است ، خداوند! دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد، دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد یاری کن کسی که علی را یاری کند و اگذار کسی را که علی را واگذارد، لعنت کن کسی را که به علی ستم می کند .

سپس این آیه نازل شد : «اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً» : امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و خشنود گردیدم که اسلام دین شما باشد . (۱)

ای ابراهیم ! ترا بخدا سوگند ، بدون عناد و ملاحظه کاری ، حق مطلب را بگو ولی ابراهیم همچنان سرخجلت بزیر افکنده بود ، حسنیه متوجه علماء شد و گفت : شمارا بحق پیامبر ﷺ آنچه را در این باره شنیده اید بگوئید !

ابویوسف - قبول داریم که اکثر اصحاب و مفسرین ما تصریح کرده اند که این آیه (آیه الیوم اکملت . . .) در شأن علی عليه السلام نازل شده و حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه . . .» نیز مشهور است که در مورد علی عليه السلام است .

(۱) مائده ۳ - مدارك بی شماری درباره نصب علی عليه السلام به این کیفیت برای خلافت در کتب اهل تسنن مذکور است که علامه امینی آنها را در جلد اول الغدير آورده است به آنجا مراجعه شود .

آیه ولایت

حسنیه - ای ابویوسف! تو درباره این آیه چه عقیده داری که خداوند در قرآن می فرماید: «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون»: جز این نیست که ولی و سرپرست شما، خدا و رسول و آن افرادی هستند که ایمان آوردند و نماز را انجام داده و در حال رکوع زکات می دهند (۱) ترا بخدا سوگند، این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟

ابویوسف - این آیه به اجماع امت در شأن علی علیه السلام نازل شده است. (۲)

آیه مباهله

حسنیه - در باره آیه مباهله چه می گوئی که خداوند در قرآن می فرماید: «قل تعالوا ندع ابناؤنا وبنائکم ونسائنا و نساءکم وانفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»: بگو ما فرزندانمان و زنانمان را خودمان را دعوت می کنیم شما نیز تا در باره یکدیگر مباهله (نفرین) کنیم و سپس لعنت خدا را به دورغگویان روانه سازیم (۳) ای ابویوسف! آیا

(۱) ماده ۵۵ .

(۲) چنانکه سیوطی در درالمشور ج ۲ ص ۳۹۳ و فخر رازی در

تفسیر کبیر خود ج ۳ ص ۴۱۷ و شبلینجی در نورالابصار ج ۱ ص ۴۲۲ و ۱۴۸ و... نقل کرده اند .

(۳) آل عمران - ۶۱ .

پیامبر (ص) در روز مباحله بامسیحیان ، کسی جز علی و فاطمه و حسن حسین (ع) را برای مباحله به بیرون مدینه آورد؟ (۱) ابویوسف - نه دیگری را نیاورد .

حسنيه - خداوند در این آیه علی (ع) را جان (نفس) پیامبر خوانده است .
ابویوسف - صحیح است ، هیچکس در این موضوع خلاف نکرده است .

حسنيه در این هنگام متوجه هارون شد و گفت : تو را به حق رسول گرامی اسلام (ص) گواه باش که علمای مجلس اقرار به این مطالب کردند .

سپس حسنيه متوجه علما شد و گفت : شما را به یگانگی خدا سوگند می‌دهم آیا چنین نیست که پیامبر (ص) در بستر رحلت به اصحاب اشاره کرد و فرمود : «آتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتاباً لاتضلوا بعدی» : «دوات و کاغذی برای من بیاورید تا نوشته‌ای بنویسم که بعد از من (بحساب پیروی از مضمون آن نوشته) گمراه نشوید» .

آن کسی که در میان اصحاب ، با دستور پیامبر (ص) مخالفت کرد چه کسی بود ؟

ابویوسف - مشهور است که آن شخص مخالفت کن «عمر بن

(۱) چنانکه فخر رازی در تفسیر کبیر خود ج ۱ ص ۴۸۲ ذیل آیه

مباحله با ذکر روایات و طبری در تفسیر خود ج ۳ ص ۱۹۲ و سیوطی در درالمنثور ج ۲ ص ۳۸ و واحدی در اسباب النزول ص ۴۸ و قندوزی در بتابع الموده ص ۴۳ و . . . نقل کرده اند .

خطاب «بود ولی منظور عمر این بود مبادا بیماری پیامبر (ص) شدید شود
از این رو گفت: «ان المرء ليهذو، حسبنا كتاب الله»: یعنی رسول خدا (ص)
هذیان می گوید، کتاب خدا قرآن برای ما کافی است (۱)

(وابن عباس از بروز این واقعه گریه می کرد - نهج البلاغه ابن
ابی الحدید ج ۲ ص ۵۴ به نقل از صحیح مسلم و صحیح بخاری) حسنیه
خندید و متوجه ابراهیم و ابویوسف شد و گفت: شما احکام و دستورهای
خدا را تعطیل می گذارید، بیعت روز غدیر را نادیده می انگارید، و از
وصیت پیامبر جلو گیری می کنید و نسبت هذیان به او می دهید، مگر شما
به قرآن معتقد نیستید که درباره پیامبر ﷺ می گوید: «وما ينطق عن
الهُوى ان هو الا وحى يوحى»: پیامبر از روی هوی و هوس سخن نمی گوید
بلکه آنچه می گوید وحی است که از طرف خدا به او شده (۲)

بورسی اجماع امت

ای ابراهیم! آیا اجماع که شما برای صحت خلافت ابوبکر ادعا
کردید، در مقابل نص (یعنی در مقابل حدیث غدیر و ادله دیگر در مورد
خلافت علی - ع) صحیح است؟

(۱) این حدیث را اکابر علمای اهل تسنن مانند بخاری درج دو
صحیح خود ص ۱۱۸ و مسلم در آخر کتاب وصیت و امام احمد حنبل
درج اول مسند ص ۲۲۲ و ابن ابی الحدید درج ۲ شرح نهج البلاغه ص ۵۶۳
و دیگران نقل کرده اند.

(۲) نجم - ۴

ابراهیم - نه، چنین اجماعی صحیح نیست .
حسنيه - پس چرا شما به چنین اجماعی متمسک می شوید؟
ابراهیم سر بر زیر افکند و جواب نداد و هارون خندید .

آیا اجماع امت یعنی تمام امت ؟!

حسنيه - ای ابراهیم ! از آنهمه نص و تصریح بر خلافت علی (ع) چشم می پوشیم و همین اجماع را که شما مدعی هستید ، بررسی می کنیم
آیا منظور از این اجماع ، اجماع تمام امت است یا خواص امت .
ابراهیم در فکر فرو رفت و با خود گفت: اگر بگویم اجماع جمیع امت ، کذب آن ثابت می شود چه آنکه همه اهل يك شهر بلکه يك محل هم برای خلافت ابوبکر اجماع نکرده اند ... پس از تفکر گفت خواص امت اجماع کرده اند .

حسنيه - ای علمائی که در مجلس حاضرید ، در حضور خلیفه راست بگوئید از شما سؤالی دارم و آن اینکه : بعد از ابوبکر که در بازه خلافت او اختلاف است ، افضل و اقدم و اعلم در میان اصحاب که پیامبر ﷺ فضائل آنانرا اظهار نمود چه اشخاصی بودند که افضلیت آنها بر همه اصحاب و اهل عالم ثابت بود ؟!

علماء - آن اشخاص عبارتند از : علی ، عباس ، حسن ، حسین طلحه ، زبیر ، عبدالله بن مسعود ، عبدالله بن عباس ، سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار ، جابر ، حذیفه ، سعد بن عباد و قیس بن سعد .
حسنيه مته جه هارون شد و گفت : ترا به آن کسی که در جایش

نشسته‌ای سوگند می‌دهم از این علماء پیرس آیا علی و عباس و همه بزرگان
اصحاب و بنی‌هاشم با ابوبکر بیعت کردند یا نه ؟

هارون متوجه علماء شد و همین پرسش را کرد ، علما جواب
نمی‌گفتند تا آنکه شافعی متوجه علمای خود شد و گفت : آن اخبار و
احادیثی که بشمارسیده بگوئید .

ابویوسف - ظاهر ادرمیان اصحاب و اهل بیت دربارهٔ خلافت ابوبکر
اختلاف و نزاع واقع شد .

حسینیه - اگر من حقیقت مطلب را از اخبار خود شما شرح دهم و
بر شما ثابت نمایم ، سخن مرا می‌پذیرید !؟
هارون - بگو .

اختلاف در امر خلافت

حسینیه - در آن موقعی که علی و فضل بن عباس با گروهی از
بنی‌هاشم و جمعی از کبار اصحاب ، مشغول غسل دادن و کفن کردن
و دفن نمودن جنازه رسول خدا ﷺ بودند ، عدهٔ کثیری از منافقان
جنازهٔ پیامبر ﷺ را وا گذاشتند و بسوی « سقیفهٔ بنی ساعده » رفتند و
درباره امر خلافت به گفته‌گو پرداختند ، در این میان انصار گفتند « منما میر
و منکم امیر » : « از مایک امیر و از شما یک امیر باشد »

به سعد بن عباد انصاری گفتند دست دراز کن تا باتو بیعت کنیم ،
سعد مقام خلافت را برای کسی روانمی دانست لذا مضایقه می‌کرد اما
انصار زیاد مبالغه کردند ، سعد راضی شد ، پرسش « قیس » وقتی که این

جریان را شنید باشمشیر برهنه به پدر حمله کرد و گفت : تو جواب امیر مؤمنان علی (ع) را چه خواهی گفت مگر چنین نیست که پیامبر (ص) در روز غدیر ، علی (ع) را بعنوان خلافت نصب کرد ، و شما به علی تبریک گفتید اکنون چرا با امر رسول و تعهد خودتان مخالفت می کنید ، بخدا قسم اگر از این موضوع صرف نظر نکنی با این شمشیر سرت را از بدن جدا می کنم .

سعد ، اظهار پشیمانی کرد ، انصاری به شخص دیگر پیشنهاد امارت کردند ، همین موقع عمر برخواست و گفت : هرگز ممکن نیست که دو نفر ، خلیفه گردد ، این را گفت و باشمشیر کشیده بالای سر ابوبکر آمد و گفت : زیاد سخن نگو ، دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم .

ابوبکر از فرصت استفاده کرد ، دست خود را دراز نمود و عمر با او بیعت کرد ، پس از عمر ، ابو عبیده با او بیعت نمود سپس اصحاب یکی پس از دیگری تا اینکه بیست نفر با ابوبکر بیعت کردند .

سه روز از این جریان گذشت ، ابوبکر و پیروانش متوجه قبر رسول خدا ﷺ شدند و تصمیم قاطع گرفتند تا جنازه آن حضرت را از قبر بیرون آورده و بر آن نماز بخوانند .

همین موقع حضرت علی (ع) چوبی را که درد و طرف آن آهن بود برداشت و سر قبر پیامبر (ع) ایستاد و سوگند یاد کرد که نمی گذارم جسد پیامبر ﷺ را از قبر بیرون آورید ، مگر اینکه کشته شوم یا شما را بقتل برسانم .

معاویه به ابوبکر گفت : از این تصمیم صرف نظر کن ، زیرا من

از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: روزی که برادرم علی (ع) عمامه سرخ بسر بگذارد و چوبی بدست بگیرد که دوطرف آن را آهن گرفته باشد، اگر مشرق تا مغرب بر او حمله نمایند، به اذن خدا همه را نابود می کند.

ابوبکر و پیروان، پس از شنیدن اخبار معاویه، از تصمیم خود منصرف شده و آمدند در مسجد رسول خدا ﷺ جلوس کردند.

حضرت علی (ع) با گروهی از اصحاب و بنی هاشم به مسجد آمد و در مقابل ابوبکر و یارانش نشستند، مکالمات و گفته‌گو دربارهٔ خلافت بطول انجامید، حضرت، حجت را بر آنها تمام کرد و آنانرا سرزنش نمود و فرمود: شما بودید که جنازهٔ پیامبر ﷺ را گذاشتید و در غسل دادن و تکفین آن حضرت حاضر نشدید و نماز بر جنازه اش نخواندید و فوراً بطرف سقیفه برای گرفتن مقام خلافت که بحکم خداوند، حق مسلم و حتمی من است رفتید و به نزاع پرداختید و با چند نفر معلوم الحال مشورت نموده و برای پیامبر (ص) خلیفه تعیین کردید.

عثمان و عبدالرحمن و ابو عبیده برخاستند و گفتند: ای بنو امیه و ای بنو زهره بیائید با ابوبکر بیعت کنید، ایشان در حال حیات رسول خدا ﷺ با علی «ع» عداوت داشتند جلو آمدند و در برابر علی و بنی هاشم ایستادند و گفتند: باید بیائید و با ابوبکر بیعت کنید زیرا جمع کثیری با او بیعت کرده اند.

زیرپس از شنیدن این مطالب برخاست، شمشیر بدست گرفت و گفت وای بر توای پسر خطاب ای عمر! علی (ع) را که برادر و سر

عموی پیامبر است و عباس و عبدالله و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رابه بیعت با ابوبکر ... دلالت می‌کند که ترابه این امر مهم چه کار ؟ با اینکه خویشان رسول خدا (ص) حاضرند و تمام شرائط خلافت در آن‌ها جمع است ، آنگاه تصمیم گرفت تا شمشیر خود را بفرق عمر بزند ، ولی عمر فریاد زد و «سلام کلیبی» رابه کمک طلبید ، سلام از پشت زبیر آمد و شمشیر را از دست او گرفت ، عمر آن شمشیر را گرفت و شکست .

در همین موقع همه بنی هاشم شمشیر کشیدند و لسی حضرت علی (ع) اجازه نداد و فرمود خدا دستور نداده که شما شمشیر بکشید ، ما اکنون وظیفه‌ای جز صبر نداریم (۱)

مناظره علی (ع) با ابوبکر و پیروانش

در این موقع که حضرت علی (ع) در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفته بود به ابوبکر و عمر و پیروانشان رو کرد و فرمود : ای مردم ! شما بادستور پیامبر خود مخالفت کردید ، حکم خدا را نادیده گرفتید مگر من برای خلافت از ابوبکر سزاوارتر نبودم ، زیرا من از ابوبکر نزدیکتر به رسول خدا هستم ، من اشجع و افسح و اعلم و اتقی و اورع از ابوبکرم آخر این حق من است از خدا بترسید از پیامبر ﷺ شرم

(۱) در این باره بتاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۸ و تاریخ ابن حجر عسقلانی و بلاذری و کتاب «السقیفه» نوشته علامه فقید شیخ محمد رضا مظفر که همه جریان را با ذکر مدارک از اهل تسنن بررسی کرده و کتاب نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۱ تا ۶۰ و کتاب الامامة و السیاسة ج ۲ ص ۱۸ مراجعه شود .

کنید ، حق را به صاحب حق واگذار نمائید .

عمر برخاست وگفت : ای علی ! اگر همه ما کشته شویم از تو پیروی نکنیم، ودست از تو برداریم تا از روی رضا و رغبت یا قهر و ترس با ابوبکر بیعت کنی ؟!

علی (ع) پس از شنیدن این گفتار حبسورانه فرمود : بخدانه از توونه از این مردم باک ندارم ، چه آنکه من شمارا مگس مرده می شمارم اگر بخاطر وصیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود که به من فرمود : « خدا امر فرموده بعد از من تو جز در سه موضوع شمشیر نکشی » يك نفر در میان شما باقی نمی گذاشتم ... غم و اندوهم را بخدا شکایت می کنم ...

ابوبکر و ابو عبیده (وقتی که علی را ناراحت دیدند) از جای برخاستند و گفتند : ای بصر عموی رسول خدا ما منکر قرابت و فضائل تو نیستیم ولی توجوانی و از سن مبارك ۳۳ سال بیشتر طی نشده و این سن برای مقام خلافت مناسبت ندارد .

آنگاه ابو عبیده گفت : ابوبکر یکی از پیران قوم است ، صبر و تحمل وی بیشتر است ، خداوند بتو عمر دهد ، بالاخره این کار را بتو وا می گذارند ، خاموش باش ، فتنه خفته را بیدار نکن تو میدانی که دل های عرب ها و غیر آنها با تو چگونه است ؟

علی - ای مهاجر و انصار از خدا بترسید ، و پیامبر و وصایای او را از نظر دور ندارید ، حقی که مخصوص خاندان او است از آنها نگیرید ، شما که میدانید ما اهل بیت پیامبریم و برای خلافت سزاوارترین و خداوند ما را به این کار برگزیده است .

بشربن سعدانصاری ای علسی ! اگر این گفتار را انصار پیش از بیعتشان با ابوبکر می شنیدند هیچکس با تو مخالفت نمی کرد .

علی - بخدا من گمان می کردم . هیچکس چنین نمی کند که شما کردید ، من نمیدانم فردای قیامت جواب خدا را چه می دهید شما را بخدا سوگند هر کس در روز غدیر خم ، این مطلب را از رسول خدا (ص) شنیده که در حق من فرمود : «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من وواه وعاد من عاداه» (۱) برخیز دو گواهی دهد ، زید بن ارقم نقل می کند ، دوازده نفر عرب بدوی که با ابوبکر بیعت کرده بودند برخاستند و بر صحت قول پیامبر در روز غدیر در شأن علی (ع) گواهی دادند ، عمر ترسید که مردم با علی (ع) بیعت کنند ، مجلس را بهم پاشید و مردم را پراکنده کرد (۲)

تصمیم دوازده نفر از اصحاب بزرگ

یک روز بیشتر از این جریان نگذشت که دوازده نفر از اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مشورت باهمدیگر تصمیم گرفتند که ابوبکر را

(۱) کسی که من مولای او هستم ، علی مولای او است ، خداوند ا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد .

(۲) در این باره به تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۳ تا ۱۲۶ و کتاب نهاية الاصول فخر رازی که در این کتاب گوید : ابدأ اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشد تا آن موقعی که سعد بن عباده را کشتند و کتاب الامامة والسياسة ج ۲ ص ۱۸ مراجعه شود .

از فراز منبر به زیر بکشند ، اینها عبارت بودند از : ۱- سلمان ۲- خالد بن سعید ۳- ابوذر ۴- مقداد ۵- عمار ۶- بریده اسلمی ۷- ابوالهیثم ۸- سهل بن حنیف ۹- عثمان بن حنیف ۱۰- خزیمه ۱۱- ابی ابن کعب ۱۲- ابوایوب انصاری.

ولی بعضی گفتند : این عمل بدون مشورت با علی (ع) شایسته نخواهد بود، لذا بحضور علی (ع) مشرف شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان چرا از حق خود چشم پوشیدی در صورتی که رسول خدا ﷺ درباره تو فرمود : «علی مع الحق والحق مع علی» : «علی (ع) با حق و حق هم با علی است» سپس جریان تصمیم خود را گفتند .

علی - اجرای این تصمیم صلاح نیست ، چه آنکه وقتی چنین کردید ، و پیروان ابوبکر خواستند به مقاتله پردازند و شما را بکشند ، بنی هاشم برای کمک شما قیام می کنند در نتیجه من هم مجبورم قیام نمایم ولی من چنین وظیفه ای را ندارم .

زیرا پیامبر در وصیت به من فرمود : بعد از تو این امت عهدشکنی می کنند ، مثل تو همانند مثل هارون نسبت به موسی است که بنی اسرائیل در غیاب موسی ، هارون را وا گذاشتند و به پرستش گوساله پرداختند این امت هم تراها می کنند و دیگری را انتخاب می نمایند .

عرض کردم وظیفه من چیست ؟ فرمود : باید صبر کنی و گرنه دین اسلام از بین میرود ، زنهار که باید خود داری کنی و در خانه خود قرار بگیری خدا اینطور خواسته تا آن موقعی که در حالی که مظلوم باشی با من ملاقات می نمائی ... :

ای دوازده نفر! فقط این کار را بکنید بروید نزد ابو بکر و پیروانش، آنچه را که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ من شنیده‌اید بگوئید و اتمام حجت کنید.

آن دوازده نفر روز جمعه وارد مسجد شدند پس از آنکه ابو بکر بر فراز منبر قرار گرفت هریک از آن دوازده نفر، یکی از فضائل علی عليه السلام رایان کردند، و ابو بکر را سرزنش کرده و حجت را بر او تمام نمودند، ابو بکر در این موقع که درمانده بود و جوابی نداشت گفت: «ولیتمونی ولست بخیر کم اقیلونی»: شما چنین مقامی رابه من دادید در صورتی که من بهتر از شما نیستم، مرا واگذارید! بیعت خود را اقاله کنید.

عمر از این اعترافات و عجز ابو بکر ناراحت شد و فریاد زدای... از منبر فرود آی حال که محکوم شدی، ابو بکر از منبر فرود آمد و بیخانه رفت و تا سه روز از خانه بیرون نیامد.

روز چهارم، خالد بن ولید و سالم غزوی ابی حذیفه هر کدام با سه هزار نفر به همراه آن منافقانی که از ترس شمشیر علی عليه السلام به اسلام گرویده بودند ولی قلبشان پراز نفاق بود، به ریاست عمر بن خطاب وارد مسجد شدند، عده‌ای از خواص اصحاب در مسجد نشسته بودند، عمر به آنها رو کرد و گفت: بخدا سوگند اگر امروز کسی از شما سخن بگوید، شمشیرها را کشیده و سرش را از بدن بر میدارم.

خالد بن سعید برخاست و گفت: ای فرزند صهاك حبشیه، تو م رابه این شمشیرها و منافقینی که بدور خود جمع کرده‌ای می ترسانی!

بخدا سو گند گرچه تعداد ما از شما کمتر است ولی شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر و قدرت ما بحساب اینکه حجت خدا علی (ع) با ما است از شما بیشتر است، اگر نبود که سرورم علی (ع) ما را از جنگ نهدی کرده، شمشیر می کشیدم و باشما جهاد می کردم و جانبازی خود را در مورد خلیفه پیامبر ﷺ علی (ع) ثابت می نمودم .

حضرت علی (ع) که در مجلس حضور داشت به خالد بن سعید فرمود: بنشین مقام تو معلوم و سعی تو مشکور است خالد بن سعید به امر علی (ع) نشست .

سلمان برخاست و گفت : الله اکبر بخدا سو گند با این دو گوش خودم از رسول خدا ﷺ شنیدم (اگر نه چنین باشد هر دو گوش من کر شوند) فرمود : «بینما اخی وابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه ینح کلاب النار» : يك موقعی خواهد آمد که برادر و پسر عمویم علی (ع) با چند نفر از یاران در میان مسجد من می نشینند ناگاه جمعی از سگهان جهنم بسوی او حمله ور می شوند و قصد قتل یاران او را می کنند من هیچ شکی ندارم که آنها شما هستید .

عمر بانا راحتی تمام از جای جست و تصمیم انتقام از سلمان گرفت، همین که علی (ع) از تصمیم عمر مطلع شد، برخاست و آنچنان عمر را بطرف خود کشید که شمشیر از دست او بیك طرف افتاد و دستار از سر او بطرف دیگر، در نتیجه عمر در میان مردم خجل گردید .

ابوبکر و جمعی از اصحاب برخاستند و عمر را بجای خود نشان دادند، علی (ع) به عمر رو کرد و گفت : ای فرزند صهاك حبشیه ! «لولا کتاب الله ،

سبق و عهد من رسول الله تقدم لرأيته ايما اضعف ناصرأ و اقل عدداً :
اگر نه اين بود که خدا و رسولش مرا امر به صبر کرده اند ، می دیدی که
کدام يك از ما از نظر يا ورونقرات ضعيفتر بوديم .

آنگاه علی (ع) برای اصحاب و باران خود دعا کرد . (۱)

کوشش عمر برای اخذ بیعت

عمر پس از این جریانه ها ، با بسیاری از پيروانش در میان کوچه ها
و میدانها و اطراف مدینه می گشتند ، هر کس را که از بیعت با ابوبکر
خودداری می کرد ، از او به اجبار اخذ بیعت می کردند و هر کجای شنید
که عده ای در خانه ها بخاطر بیعت نکردن ، پنهان شدند ، آنها را از خانه
خارج می کرد و آنان را به بیعت و اداری می نمود چنانکه بعضی راضی
نمی شدند ، آنان را می کشت ، این جریان (بنابقولی) تا مدت سه ماه
ادامه داشت .

پس از سه ماه ، عمر با عده ای برای آوردن علی (ع) به مسجد و اخذ
بیعت از او ، تصمیم گرفت ، در نتیجه آنهمه آزار به فاطمه زهرا عليها السلام
و لگدزدن عمر به در خانه آن بانوی دو عالم (۲) و مخالفت نمودن سعد بن

(۱) مضمون این مطالب در کتب اهل تسنن از جمله شرح نهج
البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱ تا ۶۰ و تاریخ طبری ج ۳ از صفحه
۲۹ به بعد مذکور است - در کتب شیعه مانند تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۹۹
و بحار ج ۸ ص ۵۱ به بعد .

(۲) به الامامة والسياسة دینوری ج ۱ ص ۱۳ و تاریخ طبری ج ۲
ص ۴۴۳ و عقد الفرید قرطبی ج ۳ ص ۶۳ و ... مراجعه شود .

عباده ۹ هزار نفر از بنی خزرج با ابوبکر و عمر (۱) و بیعت نکردن مالک بن نویره باده هزار نفر از قبیله خود به پیش آمد ، و به خالد بن ولید ملعون دستور دادند که مالک بن نویره ، آن مؤمن و بنده خدا را با ده هزار نفر از قبیله اش بکشند ، او هم چنین کرد و اموال آنها را غارت نمود ، زنان و فرزندان شان را اسیر کرد ، این جریانیها برای همه واضح است (۲) .

* * *

اینک بتومی گویم ای ابراهیم ! آیا با اینهمه اطلاعاتی که در اختیار تو گذاشتم می شود گفت که خواص امت در باره خلافت ابوبکر اجماع کردند ؟ آیا از خدا نمی ترسید و از یک چنین عقیده بی پایه ای طرفداری می کنید و در مقابل خدا و پیامبر ، صف بندی می نمائید .

ای ابراهیم ! آیا معنی اجماع این باشد که تومی گوئی ! پس چرا یزید و بقیه خلفای بنی امیه ، امام نباشند با اینکه صد برابر بیعت کنندگان ابوبکر ، با آنها بیعت کردند ، بنابراین معاویه و یزید هم باید امام باشند در صورتی که کسی تردید ندارد به اینکه هر کسی ، امامش معاویه و یزید باشد ، بی ایمان است ، زیرا این گروه بودند که سرفرزند پیامبر اسلام ﷺ حضرت حسین (ع) را از تن جدا کردند و اهلیت آن

(۱) درباره مخالفت سعد بن عباده به تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۹

به بعد مراجعه شود .

(۲) در این باره به ج ۲ تاریخ طبری ص ۵۰۳ و کتابهای تاریخ ابن

اثیر و اغانی ابوالفرج اصفهانی و ... مراجعه کنید .

بزرگوار را به اسیری بردند و مدتها به اهل بیت پیامبر (ص) فحش و ناسزا گفتند .

ای ابراهیم ! اگر جماعی منعقد شد ، جماعی بود که برای کشتن عثمان بین مسلمین منعقد شد که خواص و عوام بر ضد او قیام کردند و او را در خانه اش بابتدرین وضع کشتند و ریسمان بپایش بسته و جسدش را در کوچه های مدینه می کشیدند ، مسلمین گروه گروه می آمدند و سرو صورت او را لگد کوب کرده و از ظلم او اظهار تنفر می کردند .

دو گروه ضدهم !

ای ابراهیم ! دو گروهند که ضدیت و دشمنی آنها با همدیگر بر همه مسلمین واضح و ثابت است :

گروه اول : عبارتند از : ۱- علی عَلِيٍّ ۲- امام حسن ۳- امام حسین ۴- حضرت فاطمه زهرا ۵- عبدالله بن عباس ۶- عباس ۷- سلمان ۸- عبدالله بن مسعود ۹- ابوذر ۱۰- مقداد ۱۱- عمار ۱۲- عثمان بن مظعون ۱۳- محمد بن ابوبکر ۱۴- حذیفه یمانی ۱۵- ابی ابن کعب ۱۶- خالد بن سعد ۱۷- جابر بن عبدالله ۱۸- ابوایوب انصاری ۱۹- سعد بن عباد ۲۰- قیس بن سعد ۲۱- ابولبابه ۲۲- ابوالهثیم ۲۳- میثم تمار ۲۴- مالک اشتر ۲۵- فضل بن عباس ۲۶- جعفر طیار ۲۷- ابو سعید خدری ۲۸- سلیمان بن صرد ۲۹- سهل بن حنیف ۳۰- عدی بن حاتم طائی
اینها افرادی هسته ای که در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره با آن بزرگوار بودند و از همه بهتر به اسلام و احکام آن و احوال رسول خدا (ص)

اطلاعی داشتند ، همین ها بودند که پیامبر (ص) بعضی از ایشان را از اهلیت خود خوانده و دربارهٔ هر يك از ایشان فضائلی بیان کرده است . خداوند محبت اهلیت رسول خدا ﷺ را واجب کرده آنجا که به رسول خدا ﷺ می فرماید : « قل لا اسئلكم علیه اجرأ الا المودة فى القربى »: به امت خود بگو من پاداش پیامبری از شما نمی خواهم جز اینکه اهل بیت مرا دوست بدانید (۱)

بحکم خداوند ، گفتار اینان ، راست است و آنچه دربارهٔ احکام از ایشان صادر شده معتبر است و سخنانشان بر سخنان دیگران مقدم بوده و به خدا و رسول نزدیکتر است

گروه دوم عبارتند از : ۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- عایشه ۵- حفصه ۶- انس ۷- سعد ۸- عمرو بن عاص ۹- ابوهریره ۱۰- بربر ۱۱- خالد بن ولید ۱۲- سالم مولا ابو حذیفه ۱۳- سعد و قاص ۱۴- طلحه ۱۵- عامر بن کویره ۱۶- معاویه ۱۷- یزید ۱۸- عمر سعد ۱۹- عبیدالله بن زیاد ۲۰- مروان و ... که امامان و پیشوایان شما بشمار می روند .

آیا پیروی از این گروه سزاوار است یا گروه اول ، ضدیت و دشمنی و منازعه این دو گروه پیش همه ثابت است و معلوم است که یکی از این دو گروه حقند و دیگری باطل ، اینک بگو به بینم ، کدام بر حقند و کدام بر باطل ؟

ابراهیم و امانده بود و همچنان سر بزیر افکنده و جوابی نمی گفت

(۱) شوری - ۲۳ .

هارون نسبت به ابراهیم ناراحت شد و بر آشفت و گفت : ای ابراهیم ! چرا جواب نمی گوئی ، گویا تاکنون تودردین اسلام نبوده ای ؟ تو که خود را اعلم علمای عصر می دانی و اینهمه علمای مجلس با تو هم عقیده هستند چرا نمی توانی پاسخ کنیز کی را بگوئی .

ابراهیم در کمال پریشانی ، اظهار عجز نمود ، چه آنکه اگر می گفت طریق اهلیت (ع) بر باطل است ، کفر و مخالفتش با قرآن و حدیث ظاهر می شد و اگر می گفت : مذهب ابوبکر و تابعانش باطل است . مذهب خود را باطل می کرد و باز در معرض محکومیت قرار می گرفت . هارون چون ابراهیم را در آن وضع دید به حسنیه رو کرد و گفت : این علم را از کجا آموخته ای ؟!

سر چشمه علم و معرفت حسنیه !

حسنیه درقبال سؤال هارون فهرستی از زندگی و سرچشمه معرفت

خود را چنین بیان کرد :

من وقتی که بسن پنجسالگی رسیدم ، مولا و صاحبم مرا بخدمت امام صادق (ع) برد تا خدمتگذار آن آستان مقدس باشم ، آنحضرت مرا پذیرفت و در این ایام ، طهارت و دستورات و عبادات و احکام اسلامی را از مکتب آن بزرگوار آموختم ، مدت هفت سال در این مکتب کسب معرفت کرده و بنماز و روزه مشغول بودم تا آنکه روزی امام صادق (ع) آب وضو خواست ، ما مور همیشهگی حاضر نبودم من فوری آب وضو برای حضرت بردم ، بمن فرمود : کیستی ؟ گفتم : کنیز فلانی هستم که مدتی

است در حرم تو بر سر می برم فرمود: نماز می خوانی؟ گفتم آری فرمود وضو و طهارت و آداب آنها را میدانی؟ گفتم آری، آنچه حضرت از من پرسید، پاسخ دادم.

امام صادق (ع) از معرفت و کمال من تعجب کرد، حال مرا از خدمتگذاران حرم پرسید و آنها هم حقیقت مطلب را بعرض امام رساندند حضرت، مولای مرا بحضور طلبید و به او فرمود: این کنیز، بسیار با معرفت است، آیا حاضر هستی او را به من بفروشی؟!
مولایم گفت: هزار جان من فدایت باد، من و کنیزم برای خدمتگذاری شما حاضر هستیم.

ای هارون همین که امام صادق (ع) آثار رشد و نبوغ در من مشاهده کرد در تعلیم و تربیت من کوشید، من هم جدی کسب معرفت می کردم، هر وقت از سخنان آن حضرت محروم می شدم، از گفتار فرزندان و یاران آن بزرگوار استفاده می کردم.

تا آنکه ببرکت وجود آن بزرگوار، قدرت بررسی و مطالعه کتب تفسیر و حدیث را پیدا کرده و بحل مسائل مشکله که علمای بزرگ از حل آنها عاجز بودند، فائق شدم، با کمال جدیت آن مسائل را از امام صادق (ع) می پرسیدم و در این مسیر، آنچنان بدرجه اعلای رسیدم که اینک همانگونه که می بینی قادرم حقیقت مذهبم را بر تمام افراد مخالف ثابت نمایم.

موسی چرا در خواست دیدار خدا کرد؟!!

هارون وقتی که خود را در کنار بانوی نابغه ای دید و درك کرد که سرچشمه معرفت حسنیه از دریای ناپیدا کرانه علم امام صادق (ع) است،

سؤالهایی را که برایش پیچیده بوده این ترتیب مطرح کرد و گفت :
ای حسنیه !

تو در موضوع دیدن خدا چه رأی داری ؟ (۱)

حسنیه - لا تدرک الالبصار و هو یدرک الالبصار و هو اللطیف الخبیر :

«چشمها قدرت دیدن خدا را ندارد ، بلکه خدا چشمها را می بیند و او است که لطیف و ظریف بین و خبیر است» (۲). پس دیدن خدا محال است .

ابراهیم سر حال آمد و گفت : اگر دیدن خدا محال است ، پس

چرا حضرت موسی که پیامبر اولوالعزم بود طلب رؤیت خدا کرد و

همانگونه که در قرآن می خوانیم: موسی گفت : «رب أنظر لیك»

پروردگارا ! خود را به من نشان بده تا ترا ببینم (۳) آیا این درخواست

موسی علیه السلام از روی جهل بود یا از روی سهو و فراموشی ، هر کدام را

بگوئی مخالف مذهب تو است .

حسنیه - طلب رؤیت حضرت موسی ، نه از روی جهل بود و نه از

روی سهو ، بلکه حضرت موسی در این سؤال از ناحیه قومش مجبور

بود ، زیرا همانگونه که قرآن در سوره اعراف آیه ۱۵۵ می فرماید موسی

باهفتاد نفر متوجه کوه طور شد (۴)

(۱) شافعیها قائلند که خوبان ، خدا را در آخرت می بینند (طبقات

الشافعیه ج ۱ ص ۲۳۱) .

(۲) انعام - ۱۰۳ .

(۳) اعراف - ۱۴۳ .

(۴) و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا .

آنان به موسی عرض کردند از خدا بخواه در محلی که تو با خدا
 مناجات میکنی خداوند سخن خود را به گوش ما برساند ، موسی بنا به
 تقاضای قوم ، این درخواست را از خداوند کرد ، خداوند درخواست
 موسی را اجابت کرد و وقتی که از مناجات فارغ شد به قوم خود فرمود :
 آيا سخن پروردگارتان را شنیدید ، گفتند آری امان میدانیم که سخن خدا
 بود یا سخن شیطان ، ما باور نمی کنیم ، تا خدا را آشکارا ببینیم ، صاعقه
 عذاب آنها را گرفت و آنها به ظلم خود سوختند چنانکه قرآن در سوره
 نساء آیه ۱۵۲ می فرماید : « فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة
 بظلمهم » .

سپس طبق فرموده قرآن ، موسی بخدا عرض کرد : « أتهلكنا بما
 فعل السفهاء منا » : آیا ما را هلاک می کنی به آنچه سفیهان ما کردند؟ (۱)
 ای ابراهیم ! اگر قوم موسی در طلب رؤیت خداوند ، بی خطا
 بودند و رؤیت هم ممکن بود ، خداوند آنها را هلاک نمی کرد .

ابراهیم - پس چرا موسی بعد از سوختن و هلاک شدن آنها ، گفت
 « سبحانه تبت اليك » : پاک و منزّه هستی ، من توبه کردم و پشیمان
 شدم (۲) .

حسنيه - توبه موسی برای آن بود که میبایست پیش از آنکه در
 خواست قوم خود را از خدا بخواهد ، از خداوند اجازه بگیرد و سپس
 درخواست کند .

(۱) اعراف - ۱۵۵ .

(۲) اعراف ۱۴۳ .

اجازه نگرفتن موسی نه گناه کبیره است و نه صغیره ، بلکه ترك ادب بود، پیامبران بجهت مقام عصمتی که دارند برای ترك ادب هم باید استغفار و توبه کنند.

ای ابراهیم ! بحث من و تو درباره رؤیت خدا بود ، این مسئله چه ربطی به توبه موسی دارد ، بدان که وقتی موسی تقاضای رؤیت کرد ، خداوند در جواب او فرمود : «لن ترانی» : هرگز مرا نمی بینی (۱) کلمه «لن» برای نفی ابد است یعنی خداوند در دنیا و آخرت ، در هیچ جا و وقت هرگز دیده نمیشود وقتی که حضرت موسی با آن مقام ، قادر به رؤیت خدا نباشد چگونه افراد معمولی می توانند ، خدا را ببینند .
ای ابراهیم ! بدان که امکان دیدن خدا سه شرط دارد :

۱- سلامتی حس بینائی ۲- امکان دیدن ۳- نبودن مانع ، آیا در مورد دیدن خدا همه این سه شرط موجود است؟ مسلماً نه زیرا وقتی دیدن چیزی امکان دارد که آن چیز یا جسم باشد یا جوهر یا عرض (بفتح راء و عین) این سه نوع ، مخلوق و حادث هستند ولی خداوند قدیم و غیر مخلوق است .

* * *

ابراهیم - درباره این آیه چه می گوئی که قرآن می گوید «وجوه يومئذ ناظرة الى ربها ناظرة» : روز قیامت صورت هائی تروتازه بسوی خدا نظر می کنند (۲)

(۱) اعراف - ۱۳۹ .

(۲) قیامة - ۲۳ .

حسنيه - نبايد به ظاهر اين آيه كفايت كرد ، بلكه ، بايد اين آيه را تاويل و تفسير نمود كه بگوئيم يعنى در روز قيامت صورت هاى است كه بسوى رحمت خدا نظر مى كنند، در اينجا « مضاف » كه نعمت و رحمت باشد قبل از كلمه « ريبها » حذف شده است از طرفى نظر، گردانيدن حدقه و سياهى چشم است، به طرف چيزى كه مى خواهد او را ببيند خدا كه جسم نيست تا او را ببيند و انگهى كلمه « نظر » به معنى ديدن نيست كه حتماً ملازم ديدار باشد و لذا در ميان عرب مثلى است كه مى گويند « نظرت الى الهلال ولم اره » : به ماه شب اول نظر كردم ولى آن را نديدم ، اگر نظر كردن به معنى ديدن باشد ، اين سخن متناقض است .

* * *

ابراهيم - در باره اين آيه قرآن چه ميگويى « فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً » : « كسى كه اميد لقاء و ديدار خدا را دارد ، بايد عمل صالح انجام دهد » (۱)

حسنيه - معنى ملاقات آنستكه دو طرف ، مقابل هم قرار گيرند چنين فرضى بر خدا محال است ، بعلاوه ملاقات به معنى ديدن نيست و گرنه خداوند در قرآن نمى فرمود : « فاعقبهم نفاقاً فى قلوبهم الى يوم يلقونه » : در دلهاى ايشان ، نفاق است تا روزى كه خدا در آن روز ملاقات كنند (۲) به اتفاق جميع اهل مذهب ، منافقان ممكن نيست خدا را ببينند بنا بر اين هر جا در قرآن ذكر « لقاء » شده چنانچه نسبت به مؤمنان

(۱) كهف - ۱۱۰ .

(۲) توبه - ۷۷ .

داده شده منظور رحمت خدا است و اگر نسبت به منافقان و کافران داده شده منظور جهنم و عذاب خدا است چنانکه قرآن در سوره روم آیه ۸ می‌فرماید :

« وان كثيراً من الناس بقاء رهيم لكافرون » : « بسیاری از مردم نسبت به ملاقات باخدای خود کافرند » و در سوره روم آیه ۱۶ می‌فرماید :
« واما الذين كفروا و كذبوا بآياتنا و لقاء الاخرة فاولئك في العذاب محضرون » : « آنانکه کفر ورزیدند و آیات ما و پاداش آخرت را تکذیب کردند در میان عذاب خواهند بود »

منظور از «لقاء الاخرة» در این آیه ، ثواب و پاداش آخرت است ای ابراهیم ! اگر دیدن خدا در دنیا ممکن نیست و در آخرت ممکن است ، خداوند در جواب موسی میگفت : «لن ترانی فی الدنيا» : مرا در دنیا نمیبینی ، ولی خداوند نفی مطلق کرده و با جمله «لن ترانی» خاطر نشان ساخته که هرگز مرا نمیبینی نه در دنیا و نه در آخرت .

صیغه یا ازدواج موقت

وقتی که حسنیه بهمین منوال ادامه سخن می‌داد، هارون سخنش را قطع کرد و سؤال دیگری را مطرح ساخت و گفت: شنیده‌ام مولای تو امام صادق (ع) متعه (صیغه) را جایز می‌داند و مردم را به آن تحریص و ترغیب میکند، دلیل او چیست؟

حسنیه - به دلیل اینکه قرآن می‌فرماید: «فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة»: هر کدام را متعه کردید اجر (مهر) آنها را واجب است بپردازید (۱).

برخلافه واضح است که به اتفاق جمیع مفسرین و فقهاء مراد از جمله «فما استمتعتم به» نکاح متعه است (۲).

(۱) نساء - ۲۴.

(۲) توضیح اینکه: در اینجا لفظ تمتع مسلماً معنای لغوی (لذت بردن) نیست بلکه همان متعه‌ای است که در اصطلاح شرع به ازدواج موقت می‌گفتند - و اینک علمای اهل تسنن قبول دارند که این آیه در مورد متعه است منتها ادعا می‌کنند که این آیه نسخ شده است.

ابراهیم - این آیه نسخ شده است ، بعضی گویند : عقد متعه در ابتداء اسلام حلال بود و بعد حرام شد و بعضی گویند پس از فتح مکه حرام شد .

حسنيه - چرا تعصب بخرج میدهی ، علمای شما در باره این موضوع روایاتی نقل کرده اند که از نظر لفظ و معنی مختلف و متفاوتند که بعضی از آنها بعضی دیگر را نقض می کنند ، ای ابراهیم ! هر آیه ای که نسخ شده باشد باید آیه ناسخی داشته باشد ، اگر سؤال شود که این آیه با چه آیه ای نسخ شده ، چه جواب می دهی ؟

ابراهیم بر اثر عجز طفره رفت و گفت : همین که عمر ، عقد متعه را حرام کرده برای ما کافی است ، اگر این آیه منسوخ نبود و پیامبر ﷺ عقد متعه را حرام نمی کرد ، عمر هم حرام نمی کرد .

حسنيه - پس بزرگترین دلیل شما بر حرمت متعه ، نهی عمر است ولی من قبول ندارم که خدا و پیغمبر ﷺ متعه را حرام کرده باشند بدلیل اینکه اگر آنها حرام کرده باشند ، عمر حرمت را نسبت به آنها میداد نه نسبت بخودش که گفت : « متعتان کانتافی عهد رسول الله حلالا وانا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء » : دو متعه در زمان پیامبر ﷺ حلال بودند ولی من آنها را حرام میکنم ، و کسی که آنها را انجام دهد ، عقابش مینمایم آن دو متعه عبارتند از متعه حج (حج تمتع) و متعه زنان (صیغه) (۱)

(۱) سنن بیهقی ج ۷ باب نکاح المتعة ص ۲۰۶ قال : اخرجہ

مسلم من وجه آخر عن امام ومدارك دیگر (الغدیر ج ۳ ص ۳۳۲)

اینکه عمر می گوید « من آنها را حرام میکنم » دلیل این است که خدا و رسولش آنرا حرام نکرده‌اند بنابراین برای ما عمل متعه جایز است زیرا هر دستوری که خدا و رسول فرمودند ، انجام آن روا است مگر اینکه خود خدا و رسول آن را حرام نمایند در صورتی که هیچکس نقل نکرده که خدا و رسول ، متعه را حرام کرده‌اند .

از طرفی متعه کردن ، ثوابهای بسیاری دارد چنانکه روایات اهل بیت (ع) حاکی از آنست ، علی (ع) دربارهٔ متعه میفرماید : « لولا عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی او شقیة » : اگر عمر ، متعه (صیغه) را منع نمی کرد ، غیر از مرد شقی (تیره بخت) یازن تیره بخت کسی زنانمی کرد (۱)

ای ابراهیم ! در کتب شما از عمران بن حصین منقول است که گفت : « نزلت آية المتعة في كتاب الله وعملنا بهامع النبي فلم تنزل آية تنسخها ولم ينه عنها النبي حتى مات » : « آية متعه نازل شد و ما با رسول خدا ﷺ آنرا انجام میدادیم ، هیچ ایه‌ای از قرآن ، آیه دستور متعه را نسخ نکرد ، پیامبر ﷺ نیز تا موقعی که از دنیا رفت ، نهی از متعه نکرد » (۲)

همینطور از عبدالله بن مسعود روایت شده که گوید : « در هر یکی از جنگها که با پیغمبر (ص) بودیم و همسرانمان همراه ما نبودند ، از

(۱) تفسیر طبری ج ۵ ص ۹ ذیل آیه ۲۴ سوره نساء .

(۲) مسند احمد ج ۴ ص ۴۳۶ - تفسیر فخر رازی ذیل آیه صحیح

مسلم ج ۴ باب جواز التمتع .

رسول خدا اجازه خواستیم که نزد همسر انمان برویم، حضرت اجازه (تفرق از جنگ و رفتن پیش همسران) ندادند «ثم رخص لنا ان ننكح المرثه بالشوب الیه اجل» (بما اجازه داد که زنان را تا وقت معینی متعه کنیم) سپس عبدالله این آیه را تلاوت کرد: «یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم»: ای مؤمنان، آنچه از پاکی‌ها را که خدا بر شما حلال کرده، حرام نکنید. (۱) نیز از محدثین شما روایت شده که شخصی از مردم شام، از عبدالله فرزند عمر راجع به متعه سؤال کرد، او در پاسخ گفت: حلال است، آن شخص پرسید: پدرت عمر، متعه رانهی کرد، عبدالله گفت: آیا روا است دستوری را که رسول خدا (ص) داده من آن را ترک کنم و بقول پدرم عمل نمایم؟ (۲)

نهی عمر از چه رو است؟

ای ابو ایهیم! بدان که اصل در اشیاء اینست که هر چیزی در عالم، مباح باشد تا از طرف شارع مقدس از آن نهی شود می‌گوئی عمر از آن نهی کرده است، نهی عمر از دو حال خارج نیست یا بادللی است یا به اجتهاد و فتوا، اگر عمر از روی دلیل منع کرده، مسلماً قابل قبول نیست زیرا اگر دلیل می‌داشت آن را می‌گفت و اگر از روی اجتهاد حلال خدا را حرام کرده باز قبول نیست زیرا اجتهاد در مقابل نص (صریح گفته خدا و رسول) باطل است و انگهی صریح گفتار علی (ع) و اهلیت و اصحاب بزرگی مانند عبدالله

(۱) مائده - ۸۷ - صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۳۰ (چاپهای جدید)

صحیح بخاری این حدیث را تحریف کرده اند در این باره به تفسیر البیان آیت الله خوئی ص ۵۴۶ تعلیقه ۷ مراجعه شود.

(۲) مسند احمد ج ۲ ص ۹۵.

ابن عباس ، عبدالله بن مسعود ، سعید بن جبیر و جابر بن عبدالله ، حلیت و جواز متعه است . (۱)

چرا عمر ، متعه را حرام کرد ؟

ای ابراهیم ! ابوریاح که از فقهای تابعین است ، از صفوان بن معلی و او از پدرش نقل می کند که علت حرام کردن عمر ، متعه را این بود : یکی از مسلمین بنام عمر بن جریب ، زنی را صیغه کرد ، عمر از او پرسید : موقع متعه چه کسی را شاهد گرفتی ؟ او گفت : مادرم شاهد بود ، ولی مادرش به این امر راضی نبود گفت متعه رانهی می کنم زیرا می ترسم موجب فتنه و فساد شود ، عمر سخن آن زن را مدرک خود قرار داد و در همان روز متعه را حرام کرد .

ای ابراهیم ! آیا محض اینکه انسان بترسد که مبادا عقدی یا حکمی موجب فساد شود ، می تواند آنرا حرام کند ؟ بنابراین جایز است همه عقود شرعی را حرام کرد ، زیرا ممکن است در همه آنها ، فساد رخ دهد .

ای ابراهیم ! آیا زوا است که اگر کسی بموجب قول خدا و رسول ، متعه را حلال بداند و پیروی از بدعت عمر نکند ، او را رافضی خوانند و تکفیر کرد و قتلش را واجب دانست ؟ ! زهی عناد و تعصب و بی انصافی !!

ای ابراهیم ! طبق روایت صحیح ، روزی عبدالله بن عباس بجائی می رفت وقتی که به در مسجد الحرام (درمکه) رسید همراهان به

(۱) الهدایه فی شرح البدایه ص ۳۸۵ ط بولاق مصر .

او گفتند : عبدالله بن زبیر که ادعای خلافت می کرد با جمعی کثیر از اصحاب خود در مسجد الحرام اجتماع کرده اند ، وقتی که عبدالله بن عباس که در این موقع پیری نابینا شده بود این مطلب را شنید ، متوجه ابن زبیر شد ، همین که ابن زبیر ، او را دید گفت : « کوری که خدا قلب او را کور کرده نزد ما می آید ، این همان شخصی است که متعه زنان را حلال می داند در صورتی که متعه ، زنا محض است » .

ابن عباس در میان احترام مردم و نزدیک شدن به مسند ابن زبیر و شنیدن گفتار جسورانه ابن زبیر ، گفت :

ای ابن زبیر ! همانگونه که خدا ، چشمان ظاهری ما را کور کرده ، چشمان باطنی شمارا نیز کور کرده است ، بخدا سوگند ، در باره جواز متعه ، آیاتی از قرآن نازل شده و به آن آیات در زمان رسول خدا ﷺ عمل میشد و پیامبر ﷺ از آن نهی نکرد ، پیامبری هم بعد از رسول خدا ﷺ نیامده که آنرا حرام کرده باشد ، آری فقط عمر گفت : « متعتان کانتا علی عهد رسول الله محلتین انا احرمهما » : « دو متعه در زمان رسول خدا ﷺ حلال بودند ، من آنها را حرام میکنم » و مرتکبین آنها مجازات مینمایم سپس ابن عباس گفت شهادت عمر را که گفت دو متعه در زمان پیامبر ﷺ حلال بودند ، قبول داریم ولی حرام کردن او را قبول نداریم .

« ای ابن زبیر ! بدان که تو از متعه ، متولد شده ای ، برو از مادرت جریان دو قطعه برد و سوجه را بپرس !! »

وقتی که عبدالله بن زبیر که خود را خلیفه میدانست ، این مطلب

را از ابن عباس شنید ، با کمال ناراحتی از مسجد به منزل آمد و با شمشیر کشیده بر سر مادر ایستاد و گفت : جز این دو برد عوسجه چیست؟ مادرش گفت: روزی پدرت زبیر نزد رسول خدا ﷺ بود ، شخصی بنام عوسجه دو بردیمانی به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد .

پیلمبر ﷺ آن دو قطعه برد را به پدرت زبیر داد پدرت آن دو برد را به من داد و مرا به عقد متعه (ازدواج موقت) در آورد. آنگاه من بتو حمله شدم!! (۱)

سخنان حسنیه ، هارون را بسیار خوشحال کرد ، چون پیروزی این عباس در این واقعه ، برای هارون افتخاری بشمار می آمد ، زیرا ابن عباس جد هارون بود ، جالب اینکه هارون بقدری مجنوب بیانات و استدلالهای حسنیه شد که صریحاً بوزیرش یحیی گفت : ما تا کنون با عمل متعه مخالف بودیم ولی اینک آن را جایز می دانیم ، از اینرو جو از متعه در اواخر خلافت هارون و در عصر مأمون تا زمان حکومت معتصم عباسی جزء قانون بود ، تا آنکه معتصم آنرا حرام کرد (۲)

(۱) درباره مناظره ابن عباس با ابن زبیر به صحیح مسلم ج ۹ ص ۱۸۴ و شرح ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۱۳۰ و المنجبه فی الاجوبه ابن عبدالبر ج ۲ ص ۳۲۰ مراجعه شود .

(۲) بحث مفصل درباره متعه را به کتابهای : القدير ج ۳ ص ۳۲۹ به بعد و کنز العرفان ج ۲ ص ۱۵۰ و تفسیر نمونه ج ۳ ذیل آیه ۲۴ سوره نساء و تفسیر البیان آیت الله خوئی ص ۳۳۳ - ۳۵۱ و شبهای پیشاورص ۷۹۸ بعد و الامام الصادق (حیدراسد) ج ۱ ص ۲۷۱ مراجعه کنید .

داستان فدك

(يك پرسش بسیار حساس حسنيه در مورد اذيت به فاطمه - ع) .
وقتی که سرنخ گفتار به اینجا کشیده شد ، حسنيه گفت : سخن به
طول انجامید ، خلیفه وارکان دولتی از مباحثه طولانی ماخسته شدند ،
فقط من از تویک سؤال دارم ، آنرا مطرح می کنم و بحث را پایان میدهم
بگو بینم آیا این حدیث ، معتبر و صحیح است که پیامبر ﷺ
فرمود : «فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذ الله» :
«فاطمه پاره تن من است ، کسی که وی را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی
که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است» .

ابراهیم - آری صحیح هست ، و جمیع امت بر صحت و اعتبار
آن متفقند (۱)

حسنيه - ترا بخدا سوگند ، آیا ابوبکر و عمر ، فدك را از فاطمه
(ع) به ظلم و زور گرفته اند یا نه ؟

ابراهیم - فدك را از فاطمه گرفتند ولی طبق حدیثی که ابوبکر
از پیامبر ﷺ نقل کرده پیامبر ﷺ فرمود : « نحن معاشر الانبياء
لأنور ما خلفناه فهو صدقه » : ما گروه پیامبران ، ارث بجای نمیگذاریم آنچه
از ما می ماند صدقه است .

حسنيه - ای ابراهیم ! ابوسعید خدری که از محدثین شما است
روایت می کند : وقتی که آیه « و آت ذا القربى حقه » (حق خویشاوندان

(۱) مناقب ابن مغزلی ط تهران ص ۳۸۱ و مدارك بسیار در

پاورقی آن .

را بده) (۱) نازل شد ، پیامبر ﷺ حضرت زهرا (ع) را طلبید و به او فرمود : خدا می داند که پیامبر ﷺ در زیر آسمان جز « فدك » ملكی ندارد ، رسول خدا ﷺ در همان روز ، فدك را به حضرت زهرا (ع) بخشید فدك مدت سه سال (و بقولی پنج سال) در تصرف حضرت زهرا (ع) بود ، عاملین و کارگران فدك در این مدت ، محصولات در آمد باغ فدك را به فاطمه (ع) تسلیم می نمودند (۲)

وقتی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت ، ابوبکر فدك را از حضرت فاطمه (ع) گرفت هنگامی که فاطمه (ع) از ابوبکر مطالبه فدك کرد ، ابوبکر گفت : باید گواه بیاوری که فدك مال تو است .

فاطمه ، علی (ع) و امام حسن و امام حسین و ام ایمن و قنبر را بعنوان گواه آورد ، ایشان شهادت دادند که پیامبر ﷺ در حیات خود فدك را با فاطمه (ع) بخشیده است در باره گواهی حضرت علی (ع) گفتند این شوهر تو است ، شهادت او را چون بنفع خود است قبول نداریم و همینطور گواهی حسنین (ع) قبول نیست چون بنفع آنهاست .

در صورتی که شما قبول دارید که پیامبر ﷺ در باره علی (ع) فرمود : « علی مع الحق والحق مع علی » (علی با حق است و حق با علی

(۱) سوره اسراء - ۲۶

(۲) چنانکه حضرت فاطمه (ع) پس از رحلت رسول خدا ﷺ

نخست این ادعا را رد کرد ، بعد که سخن ارث را به میان آوردند حضرت هم از آن راه وارد شد - در این باره به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۸۰ و معجم البلدان ماده فدك مراجعه شود .

است) (۱) پس چرا گواهی علی (ع) را قبول نکردند؟! ... بعد که ام ایمن شهادت داد گفتند :

گواهی زن را قبول نمی‌کنیم ، اراضی و باغ فدک را تصرف کردند و گفتند : فدک ملک رسول خدا ﷺ بود بعنوان اطعام در تحت تصرف جگر گوشه‌اش فاطمه (ع) قرار داده بود تا پس از رحلتش از او بگیرند .

آیا این حدیث (نحن معاشر الانبياء لانورث) را در میان آنهمه اصحاب تنها ابو بکر و دخترش عایشه از رسول خدا شنیده بودند و نقل کردند چطور شد دیگری این حدیث را نشنید ، اگر این حدیث جعلی نیست ، می‌بایست اهلیت و همه اصحاب از آن مطلع باشند زیرا صدقه بر بنی هاشم حرام است ، پس خوب بود رسول خدا به آنها می فرمود ، تا آنها مطالبه صدقه نکنند ، لازمه سخن ابو بکر این است که فاطمه زهرا (ع) و سایر بنی هاشم مطالبه مال حرام کرده‌اند ؟ آیا میتوان گفت : که بنی هاشم در حلال و حرام ، فرقی نمی‌گذارند !؟

از طرفی لازمه حرف ابو بکر آنست که ، پیامبر (ع) ابلاغ رسالت را تکمیل نکرده است و آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» (امروز دین شما را کامل کردم) صحیح نیست چه آنکه رسول خدا (ص) بر همه مردم عموماً و بر خویشان خود خصوصاً مبعوث شده بود و طبق آیه «وانذر عشیرتک

(۱) این حدیث را اکابر علمای اهل تسنن مانند : زمخشری در

ربیع الابرار و ابن قتیبه در الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۶۸ و خطیب در تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۳۲۱ و ... نقل کرده‌اند .

الاعرابین» (خویشان خود را برسان) (۱) خویشانش را از حرام آگاه کرده بود، اگر حدیث ابو بکر راست باشد، پیامبر (ص) خویشانش را از حرمت ارثی که شما آنرا حرام می‌دانید، آگاه نکرده در نتیجه در حق آنها ظلم و کوتاهی نموده و آنانرا از خوردن حرام منع نکرده است؟

آیا سزاوار است شما بخاطر تصدیق ابو بکر، نسبت ظلم و تقصیر به پیامبر (ص) بدهید اگر پیامبر (ص) به اهل بیت خود می‌فرمود: ارثی که از من می‌ماند برای شما حرام است، آیا اهل بیت او سخن پیامبر (ص) را گوش نمی‌دادند؟! و در نتیجه در ردیف مخالفان قرار می‌گرفتند؟ نه چنین است، خداوند در قرآن آنها را به پاکی یاد کرده و می‌فرماید:

«انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً»: جز این نیست که اراده خدا آنست که شما اهل بیت را از رجس و پلیدی پاک کند و پاکی مخصوصی، بشما بدهد (۲) اکنون قبول می‌کنی که این حدیث ابو بکر که پیامبر (ص) فرمود: «اگر از ما پیامبران ارثی بماند، صدقه است» دروغ محض است! ...

* * *

ای ابراهیم! آیا ادعای فاطمه (ع) در مورد بخشیدن پیامبر (ص) فدک را به او و گواه خواستن ابو بکر، مطابق شرع و دستور رسول خدا (ص) بود یا خیر؟

ابراهیم از ترس آنکه مبادا پاسخ صحیحی ندهد، جواب نگفت.

(۱) شعراء - ۲۱۴

(۲) احزاب - ۳۳

حسنيه - ای ابراهیم! آیا فاطمه نسبت به ملك فدك، صاحب يد نبود، و فدك در تحب تصرف فاطمه نبود؟، در این صورت طبق فرموده پیامبر (ص) «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» : «کسی که چیزی را ادعا کند، باید شاهد بیاورد، و آن کسی که منکر است باید قسم بخورد» آیا برای ابوبکر جایز بود که از فاطمه (ع) درخواست شاهد کند (با اینکه ملك فدك تحت تصرف وید فاطمه (ع) بود و در این مورد مدعی ابوبکر است که باید شاهد بیاورد) آیا درخواست شاهد از طرف ابوبکر، از روی جهل بود یا از روی ظلم!

ای ابراهیم یا جواب بگو یا از روی کرسی زرین بزیر آی و خلافت ابوبکر را انکار کن .

علمای حاضر در مجلس بمرک خود راضی شدند، عموم حضار بر علما خندیدند ولی از ترس هارون چیزی نمی گفتند .

پسر عموی هارون به دفاع برمی خیزد

گویند : هارون پسر عمویی داشت بنام خالد بن عیسی، ترس، از هارون نداشت، و مرد با کمال و با جمالی بود و به اهل بیت علاقه فراوان داشت، هر وقت حسنيه، ابراهیم و علمای دیگر مجلس را محکوم می کرد، يك مشت زر (طلا) نثار حسنيه کرده او را تحسین می نمود و در حفظ او می کوشید و مخالفینش را مسخره می کرد، بهمین جهت حسنيه تقویت شده، به بحث و مناظره ترغیب می شد .

گفته گوی ابوبکر و علی درباره فدك

حسنيه متوجه هارون و یارانش شده و گفت : آگاه باشید ! و

ابوبکر در بارهٔ فدک گواهی خواست ولی گواهی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول نکرد علی (ع) به ابوبکر فرمود: اگر دو نفر بحضور تو بیایند یکی ادعا کند که فلان ملک که اکنون در دست این شخص است مال من است، آیا بدون تحقیق و پیش از آنکه غاصب بودن آن شخص (مدعی علیه) ثابت شود، ملک را از او می گیری؟!
 ابوبکر - نه .

علی - آیا از مدعی (ادعا کنندهٔ اینکه ملک مرا فلان کس عدواناً تصرف کرده) مطالبه بینه (گواهان عادل) می کنی یا از مدعی علیه (فلان کسی که ملک در تحت تصرف او است)؟

ابوبکر - از مدعی، طلب گواهی می کنم زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«البينة على المدعى واليمين على من انكر» : مدعی باید شاهد بیاورد، مدعی علیه (منکر) باید سوگند بخورد .

علی - پس چرا دربارهٔ فاطمه (ع) که پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، برخلاف فرمودهٔ پیامبر (با این که مدعی علیها و منکر است) مطالبه گواه میکنی؟! زیرا او متصرف فدک است، تو که میگوئی پیامبر فرمود: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم آنچه از ما میماند . صدقه است» مدعی هستی، بفرض اینکه این مطلب از فرمایشات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، آنچه که از رسول خدا مانده فعلا در تصرف ورثهٔ آنحضرت است تا تو برای مدعای خود گواه بیاوری، حتماً تو باید کسی را شاهد بیاوری ولی آن کس باید از افرادی باشد که صدقه براو حرام است، زیرا اگر کسی را شاهد بیاوری که صدقه براو حلال است، چون ذی نفع است، و شهادت او

قبول نیست .

تنها کسی که صدقه بر آنها حرام است، بنی هاشم هستند ، بنابراین باید از بنی هاشم ، شاهد بیاروی ، وفاطمه زهرا (ع) را اگر معصومه نمی دانی ، باید قسم بخورد ، در صورتی که فاطمه زهرا معصومه است ، و معصوم هیچگاه گناه نمی کند پس چگونه او ادعای باطل می کند و صدقه ای که بر او حرام است ، آنرا مطالبه می نماید !

ای ابراهیم ! ابوبکر از جواب عاجز ماند و همانند تو که اکنون جواب اساسی نداری و به گمراهی خود اقرار نمیکنی ، محکوم شد

آیا پیامبران ارث نمی گذارند ؟

ای ابراهیم ! این حدیثی را که ابوبکر به پیامبر نسبت می دهد که پیامبر فرمود :

«ما گروه پیامبران ، ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بجای ماند صدقه است» اول این حدیث مخالف قرآن است زیرا قرآن بطور عموم می فرماید : «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» : خداوند شما را در باره فرزندانان چنین دستور می دهد ، پسر دو برابر دختر ارث می برد (۱) نخستین کسی که مشمول خطاب آیه است پیامبر (ص) می باشد .

وانگهی از آیات قرآن و اخبار و روایات بروشنی استفاده می شود که پیامبران هم ، ارث می گذاشتند ، قرآن در باره حضرت سلیمان

(۱) نساء - ۱۲ .

می فرماید: «وورث سلیمان داود»: «سلیمان از پدرش داود ارث برد» (۱)
نیز قرآن از قول حضرت زکریا نقل می کند که گفت: «فهب لی من
لدنک ولیأبرئنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا»: خدایا فرزندی بمن
عطا کن تا از من و دو دمان یعقوب، ارث ببرد و او را فرزندی شایسته قرار
بده (۲).

پس طبق قرآن، عموم پیامبران میراث وارث داشته اند، ولی حدیث
«نحن معاشر الانبیاء لانورث» قرآن را تکذیب می کند و اگر جعل کننده
این حدیث، اطلاع به قرآن داشت، این حدیث را جعل نمی کرد.
ای ابراهیم! خوب بود ابو بکر حدیث را اینطور جعل می کرد
پیامبر فرمود: «انامن الانبیاء لا اورث و ما ترک یکون صدقة علی المسلمین»
: «من از میان پیامبران ارث نمی گذارم، و آنچه را بجای گذارم بر همه
مسلمین صدقه است» ولی خداوند دل اینگونه افراد را که... رهبری
نمی نماید.

* * *

یکی از شاگردان ابوحنیفه به حمایت از ابراهیم گفت: حضرت
سلیمان وارث علم و نبوت حضرت داود بود، نه وارث مال و املاک او.
حسبیه - پیش از تو هم بعضی چنین می پنداشتند ولی این سخن
از روی جهل است زیرا حضرت سلیمان در زمان حیات پدرش داود،

(۱) نمل - ۱۶ .

(۲) مریم - ۶ (قسمتی از خطبه حضرت زهرا (ع) - بلاغات النساء

ابن طیفور ص ۱۸)

دارای مقام علم و نبوت بود چنانکه قرآن می فرماید:

«وداود وسليمان اذبحكمان في الحرث اذنفشت فيه غنم القوم وكنالحكيمهم شاهدين ففهمناها سليمان وكلا آتينا حكماً وعلماً» : «داود وسليمان ، درباره باغی که گوسفندان عده‌ای ، آن را خورده بودند ، قضاوت کردند و ما به قضاوت آنان گواه بودیم و حکم این مسئله را به سلیمان فهماندیم و هر يك از سلیمان و داود را حکم و علم عطا نمودیم (۱) و انگهی میراث اطلاق بر چیزی می شود که پس از میت ، آنرا تقسیم می کنند ، ولی مقام نبوت قابل تقسیم نیست و گرنه آن را فرزندان پیامبری ، بین خود تقسیم می کردند در صورتی که در میان فرزندان حضرت آدم (ع) فقط شیث ، پیامبر بود ، بنا بر این مقام نبوت ، وحی الهی است و از روی عصمت و شایستگی طرف می باشد و این مقام ارثی نخواهد بود .

و در مورد حضرت زکریا ، اگر بگوئی اواز خدا وارث نبوت خواست نه وارث ملك و منال دنیوی ، لازمه اش این است که زکریا ، معصیت کرده باشد ، ولی حاشا که پیامبری مانند زکریا علیه السلام معصیت کند .

ابراهیم - چر الازمه این حرف ، معصیت زکریا است .

حسنيه - حضرت زکریا در مقام دعا گفت : «وانی خفت الموالی من ورائی کانت امرأتی عاقراً فهب لی» ... (۲) باتفاق مفسرین منظور

(۱) انبیاء - ۷۸ .

(۲) من از پسر عموهایم ، بعد از خود می ترسم و همسر من نازا است ←

از کلمه «موالی» پسر عموها هستند ،

اگر منظور زکریا از درخواست فرزند این باشد که به من فرزندی
بده تا وارث مقام نبوت شود ، تا پسر عموهایم به این مقام نرسند ، و
لازمه اش آن است که زکریا (ع) بحکم خدا راضی نباشد و نسبت به پسر
عموهایش ، حسد بورزد و اینها دلیل بر گناهکاری زکریا میشود « نعوذ
بالله من هذا الاعتقاد » .

بعلاوه اینکه زکریا در آخر دعا عرض می کند «واجعله رب راضياً»
: خدا یا آن فرزند را شایسته قرار بده ، اگر منظور حضرت (در جمله یرثنی
و یرث من آل یعقوب) مقام پیامبری بود ، دیگر نیازی به این دعا (واجعله
رب راضياً) نداشت زیرا کسی را که خدا او را پیامبر کرده ، قطعاً او مرضی
و شایسته خواهد بود .

بنابر این بدلیل عقل و نقل ، پیامبران دارای میراث وارث هستند
و حدیث «نحن معاشر الانبیاء لانورث» جعلی است و مخالف قرآن
می باشد .

* * *

ای ابراهیم ! وقتی که آیه «انکم میت وانهم میتون» : «ای محمد
تومی میری و مردم هم خواهند مرد» (۱) نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به منبر
رفت و پس از حمد و ثنا فرمود :

ای یاران من ! بدانید که بعد از من ، عده ای از اصحاب من ، از روی

→ پس بمن فرزندی عنایت کن ... (مریم-۵)

(۱) زمر - ۳۰ .

غرض بسیار از من بدروع مطلبی نقل می کنند ، بدانید هر حدیثی که از من روایت می کنند، هر گاه موافق قرآن نباشد ، آن حدیث را معتبر ندانید و هر حدیثی که موافق قرآن بود ، آنرا معتبر بدانید .

«اذا جائکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالفه فاضربوا به عرض الحائط» : هر گاه از من حدیثی به شمارسید آنرا به قرآن عرضه بدارید ، آنچه موافق قرآن است قبولش کنید و آنچه مخالف قرآن است آنرا به دیوار بزنید .

چرا مطالبه ارث پیامبر (غیر فدیك) نکردند !؟

ای ابراهیم ! در کتابهای شما این مطلب مرقوم است که : وقتی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت : استر ، شمشیر ، شتر ، عمامه ، و چیزهای دیگری که بجای گذاشته بود حضرت علی «ع» آنها را تصرف کرد حتی زره آنحضرت را که در گرو بود ، آزاد کرد و تصرف نمود ، چرا حضرت علی «ع» که این قبیل میراث هارا تصرف کرد (۱) منازعه نکردند و در مورد اینها نگفتند : پیامبر (ص) فرمود : آنچه از ما بجای ماند صدقه است .

اگر بگوئید ایشان مطالبه اینها را هم نمودند ولی علی (ع) به آنها نداد ، پاسخش این است که اولاً آنها مثل گرفتن فدیك ، می توانستند اینها را نیز بگیرند ، ثانیاً حاشا که علی (ع) بامقام عصمتی که دارد ، چیزی

(۲) چنانکه ابن حجر در صواعق و احمد حنبل در مسند خو در مورد منازعه عباس و علی (ع) در میراث پیامبر ﷺ نقل می کنند که ابوبکر قضاوت کرد که میراث پیامبر ﷺ مال علی (ع) است .

تصرف کند که بر او حرام می باشد و اگر بگوئید : پیامبر (ص) در حال حیات اینها را به علی (ع) بخشید ، دروغ است زیرا اگر چنین می بود ، حتماً در این باره حدیث و روایت مورد اتفاقی وارد می شد .

پس ادعای ابوبکر ، بی اساس است و بطور یقین علی (ع) وارث تمام میراث های پیامبر ﷺ می باشد .

حسنیه که مطلب را به اینجا آورد ، هارون به ابراهیم و علمای حاضر در مجلس رو کرد و گفت : اینک که نتوانستید جواب حسنیه را بدهید و او شما را محکوم کرد و بهمین جهت ، ساکت شدید و سکوت علامت رضا است پس چرا مذهب حسنیه رانمی پذیرید؟! همه حضار ، سرها را بزیر افکنده ، هیچ جوابی نگفتند .

چرا جنازه حضرت زهرا را اشیانه بخاک سپردند؟!

حسنیه - ای ابراهیم! اوای علمای مجلس ! در همه کتب تاریخی شما ذکر شده که وقتی که ابوبکر در مورد فدک ، گواهان حضرت زهرا را تکذیب کرد و شهادت آنها را نپذیرفت . فاطمه (ع) به ابوبکر فرمود تو چرا از پدرت ارث می بری ولی من از پدرم ارث نبرم ؟

حضرت زهرا (ع) بسیار با ابوبکر سخن گفت و اتمام حجت کرد و آنها را که ظلم می کردند نفرین نمود و در حالی که خشمگین بود از ابوبکر رو گردانید و سوگند یاد کرد که در روز قیامت نزد پیامبر ﷺ از غاصبان فدک شکایت می کند (۱)

(۱) قسمتی از خطبه حضرت زهرا (ع) - بلاغات النساء ابن

طیفور ص ۱۸ .

دیگر تا آخر عمر با ابوبکر سخن نگفت و به همسرش علی (ع) وصیت کرد که پس از وفات ، او را شبانه دفن کند و نگذارد ابوبکر و پیروان او در کفن کردن و نماز او شرکت کنند .

علی (ع) طبق وصیت ، جسد مطهر حضرت زهرا را شبانه در بین قبر و منبر رسول خدا ﷺ دفن کرد چنانکه فرموده رسول خدا « ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة » اشاره بهمین جهت است .

یک روز پس از دفن ، عمر و ابوبکر و تابعانشان از جریان مطلع شدند و گفتند : چرا شما اصحاب پیامبر ﷺ را خبر ندادید ؟ علی (ع) فرمود : نخواستیم با وصیت حضرت زهرا (ع) مخالفت شود زیرا مخالفت وصیت او یکنوع اذیت و آزار به آنحضرت است ، شما مکرراً از رسول خدا ﷺ شنیده اید که پیامبر ﷺ فرمود :

« فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله »
: « فاطمه پاره تن من است ، کسی که او را اذیت کند ، مرا اذیت کرده کسیکه مرا اذیت کند ، خدا را اذیت کرده است » از این رو روان بود که من خدا و رسول را اذیت کنم (۲)

عمر بن خطاب فوق العاده ناراحت شد و گفت : مایه رویم جسد فاطمه (ع) را از قبر بیرون می آوریم و بر جنازه او نماز می گذاریم

(۱) بین قبر و منبر من ، باغی از باغهای بهشت بشمار میرود .

(۲) چنانکه این حدیث را اکابر علمای اهل تسنن چون قندوزی

در ینابیع المودة و ابن حجر در صواعق و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء ص ۴۰ و ... نقل کرده اند .

(بروایتی) وقتی که برای نبش قبر رفتند ، قبر را پیدانکردند .

ای ابراهیم ! این مطلب مورد اتفاق همه مسلمانان است رنجش فاطمه زهرا (ع) و محروم شدن مهاجران و انصار از نماز خواندن بر بدن مطهرش ، دلیل بر شدت غضب فاطمه زهرا (ع) نسبت به کسانی است که به او و شوهر بزرگوارش ظلم کردند و مقام همسرش را غضب نمودند ، به اتفاق همه راویان اسلامی ، پیامبر ﷺ به فاطمه فرمود : ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك « خداوند برای غضب تو غضب میکند و برای خشنودی تو خشنود است » (۱) بنا بر این غضب فاطمه (ع) غضب خدا است چنانکه قبلاً یاد آوری شد : « کسی که فاطمه را اذیت کند ، خدا و رسول را اذیت کرده است » قرآن هم می فرماید :

«ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة» : آنانکه خداوند و رسول را اذیت می کنند ، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است (۲) پس آنانکه به فاطمه (ع) اذیت و آزار رساندند ، مسلماً مشمول این آیه هستند .

وقتی که حسنیه مطلب را به اینچهار رساند : ابراهیم و عموم علمای حاضر در مجلس ، آنچنان ناراحت شدند که بقصد کشتن حسنیه برخاستند و با او گل آویز شدند ، حسنیه ریش ابراهیم را بدست گرفت و از خود

(۱) تذکره سبط بن جوزی ص ۱۷۵ - اصابه ص ۳۷۸ - نزل الابرار

ص ۴۸ و شرح المواهب ج ۳ ص ۲۰۲ صحیح بخاری ج ۵ ص ۵۰ و الامامة

والسياسة ص ۱۴ و . . .

(۲) احزاب - ۵۷ .

دفاع می کرد، هارون این منظره را تماشا می نمود.

یحیی بر مکی (وزیر هارون) به کمک حسنیه برخاست و به هارون گفت: شما خلیفه پیامبر هستی، آيا شايسته است به بينی که علمای اعلام، به کنيز بی دفاعی حمله کنند، بجرم اینکه آنها را محکوم کرده است، افراد دیگر نیز از حسنیه دفاع کردند، پسر عموی هارون «خالد بن عیسی» شمشیر کشید و بطرف علماء حمله کرد، در نتیجه دست از حسنیه کشیدند.

هارون که چنین احتمالی را نمیداد، متوجه ابراهیم شد و گفت: آیا از خدا حیاتی کنيد، شما اعلم و افضل علمای زمان هستید و در عین حال نمی توانید يك کتيز را قانع و محکوم کنید و همهٔ مجلسیان شما را مورد تمسخر قرار می دهند، عوض شرم و خجالت، حسنیه را تهدید بقتل می کنید؟!!

وقتی که حضار مجلس این گفتار را از هارون شنیدند، ابراهیم و بقیهٔ علماء را مورد سرزنش قرار دادند.

ای دشمنان اهل بیت (ع)

حسنيہ با آنهمه تهدیدات، نهر اسید به بحث خود با کمال قاطعیت ادامه داد و گفت ای گمراهان!! ای دشمنان اهل بیت! از خداوند قهار بترسید برای این زندگی دنیوی پنج روزه با پیامبر و آل او دشمنی نکنید، با افسانه و لاطائلات و مطالب بی اساس چشم کوته فکران را نبندید چرا در فکر روز رستاخیز نیستید؟ چرا مردم را با هزارها فتنه و نیرنگ همزارها فرسخ از حقیقت اسلام و معرفت بخدا و رسول و امام دور می سازید؟

چرا بافته‌های فاسقان و کبوتر و گنجشک بازان و زنان را در سلك روایات درست ، بنام شیخ سلمانی شیخ حجام و جولا و فلان و بهمان بخورد جاهلان و دور افتادگان از چشمه معرفت می‌دهید چرا و چرا ...

کار و ارو نه جلوه دادن حقایق از ناحیه شما بجائی رسیده که این مردم ، روایات و گفتار علی (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) را که به اتفاق عموم مسلمین ، معصوم هستند ، قبول نمی‌کنند ولی گفتار و اخبار آنس‌ها و معاویه‌ها و عمر و عاص‌ها و ابو هریره‌ها و ... را می‌پذیرند ! با اینکه اینها بدترین مردم زمان خود بودند .

ای ابراهیم ! برای ابوبکر و عمر ، چه فضیلتی را سراغ داری بکدام علم و دانش ، زهد و تقوی و طهارت ؟ بکدام مروت و شجاعت و شکست دادن دشمن در جنگ ، بکدام حل مشکل و معجزه و کرامت اینها دل بسته‌ای ، اصولاً معنای فضیلت چیست ؟ آیا معنی « اکثر تو ابا من عند الله » (برتری از آن کسی است که در نزد خدا بیشتر تو به کند) چیست ؟ کوتاه سخن آنکه شما را بخدا و وجدان ، ترك تعصب کنید ، تاکنون هر کسی دهن بدکر فضائل اهل بیت باز کرده ، آن را بسته‌اید ، این چنین نباشید ، از عداوت بی حد دست بردارید ، اینقدر حق کشی نکنید !

دشمنان حق در زمان رسول خدا جرئت مخالفت با اهل بیت او را نداشتند ، ولی پس از رحلت آنحضرت با اهل بیت او اظهار دشمنی نمودند . شما هم از آنها پیروی می‌کنید ، بخدا سوگند پیامبر ﷺ از شما بیزار است ، علما - ما از دشمنان اهل بیت نیستیم و از آنان که در صدد عداوت با آنها

هستند ، بیزار می باشیم .

آیا گریه برای امام حسین (ع) بدعت است ؟

حسنيه - شما دورغ می گوئید، دل‌های شما پر از عداوت اهل بیت (ع) است من برای ادعای خودم دلیل دارم :

ای ابراهیم ! آیا چنین نیست که در روز عید قربان ، همه شما در نماز عید شرکت می کنید ، خطیب شما ، در ضمن القاء خطبه یادی از ابراهیم خلیل و جریان قربانی کردن اسماعیل می کند که چگونه گوسفندی بعنوان فدا آمد ، شما همگی زارزار گریه می کنید با اینکه از این جریان حدود چهار هزار سال گذشته است ولی در هر شهر و دیاری که شیعیان و محبان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که نور دیده پیامبر ﷺ و جگر گوشه علی (ع) و فرزند ارجمند فاطمه (ع) و برادر امام حسن و بزرگ جوانان اهل بهشت بود ، در روز عاشورا و ... برای مصائبش عزاداری می کنند و گریه می نمایند ، آنها را رافضی می خوانید و قتلشان را واجب می دانید با اینکه، بیش از دو بیست سال از جریان شهادت جانگداز امام حسین و یارانش نمی گذرد .

شما وقتی نام قوچی را که برای اسماعیل فدا آمد می شنوید که مربوط به حدود چهار هزار سال قبل است گریه می کنید ولی کسی که برای شهادت امام حسین (ع) که با سخت ترین وضعی بدست پست ترین افرادی بقتل رسید گریه می کند ، او را بدعت گذار و مرده پرست می خوانید

حسنيه وقتی که مطلب را به این جا رسانید بیاد مصائب امام حسین (ع)

دست بر سرزد و نوحه سرداد و شروع بگریه وزاری نمود و می گفت :
حسینی که برگردن پیامبر سوار می شد، گلوی او را با شمشیر بریدند ، بدن
مطهرش را زیر سم ستوران قرار دادند ای وای ، با این حال شما قاتلان و
مسببین قتل آنحضرت را امام ورهبر خود میدانید .

هارون و تابعان او ، از گریه حسنیہ ، منقلب شدند و شروع بگریه
وزاری نمودند ، مجلس دگرگون شد ، هارون ترسید فتنه ای پیاشود ،
فوراً دستور داد خلعت هائی برای حسنیہ آوردند و بدین وسیله سخن حسنیہ
را قطع کردند .

آیا پیغمبر کسی را بر علی مقدم داشته ؟

در این هنگام حسنیہ متوجه هارون شد و گفت اجازه دهید یک سؤال
دیگر هم دارم ، آنرا بر رسم و بحث را خاتمه دهم .
هارون - مانعی ندارد .

حسنیہ - ای علمای مجلس ! شما را بخدا آیدار کتابی دیده اید یا در
جائی شنیده اید که پیامبر (ص) در عصر حیات خود ، کسی را در موردی
از علی (ع) مقدم داشته باشد ؟

یا کسی را بر حضرت علی (ع) امیر و رئیس نموده باشد ؟

علما - نه ، چنین موردی را سراع نداریم .

حسنیہ - آیا روا است کسی را که خدا و رسول بر او رئیسی قرار

ندادند ، عده ای از جهال برای او رئیس قرار دهند ؟!

ای ابراهیم ! آیا آنچه که در کتب شما نوشته شده قبول داری

که وقتی آیات اول سوره برائت نازل شد ، پیامبر به ابوبکر فرمود تا به مکه برود و آن آیات را برای مشرکین بخواند ولی حکم الهی صادر شد که نباید ابوبکر این آیات را بخواند بلکه باید علی (ع) این آیات را به کفار ابلاغ کند ، آنگاه رسول خدا (ص) علی (ع) را فرستاد ، این آیات را از ابوبکر گرفت و او را با همراهانش در راه مکه برگرداند ابوبکر شرمزده شد بطوری که رونداشت به مدینه برگردد ، از علی (ع) تقاضا کرد که از پیامبر کسب اجازه کند که او هم به مکه مشرف شود ، علی (ع) به تنهایی به مکه رفت و آن آیات را برای مشرکان خواند؟!!

آیا این مطالب در کتب شما مذکور است یا نه ؟

ابراهیم - آری کسی نمیتواند این مطالب را انکار کند- (۱)

اسامه بر چه کسی ریاست داشت؟

حسبیه - آیا چنین نیست که رسول خدا در لحظات آخر عمر ، « اسامه بن زید » را رئیس لشکر قرار داد و فرمود : « لعن الله من تخلف عن جيش اسامة الاعلی بن ابیطالب و فضل بن عباس » : خدا لعنت کند کسی که از لشکر اسامه تخلف کند ، غیر از علی بن ابیطالب و فضل بن عباس .

(۱) داستان خواندن آیات اول سوره برائت توسط علی عليه السلام در

کتابهای ذیل مسطور است : مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۳ و ۱۵۱ ج ۳
ص ۲۸۳ - کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۶ - مستدرک حاکم کتاب مغازی
ج ۲ ص ۵۱ و ...

رسول خدا این سخن را مکرر می فرمود ولی ابوبکر و عمر ، این سخن را نادیده گرفته و می گفتند : اگر ما با اسامه برویم ، جریان چگونه می شود ؟ ترس آن داشتند که پیامبر ﷺ علی را قائم مقام خود کند .

پیامبر (ص) همچنان متخلفین از لشکر اسامه را لعنت می کرد (۱) کار بجائی رسید اسامه به دنبال عمر و ابوبکر فرستاد ولی . . . ولی آنها به لشکر نپیوستند و پس از رحلت رسول اکرم (ص) به سقیفه بنی ساعده برای تعیین خلفیه رفتند و کردند آنچه کردند . . . اسامه عقب آنها فرستاد و گفت : شما تابع من هستید شما را به خلافت چکار ! به اتفاق همه امت ، ایشان تابع اسامه حتی بعد از رسول خدا (ص) بودند ، در این صورت چگونه اسامه تابع آنها می شود ؟! . . . (۲) ابراهیم و همه علما ، سر بزیر افکندند و جوابی ندادند .

* * *

حسینیه در پایان بحث، حمد خدا را کرد که با وجود نادانیش ،

(۱) چنانکه اکابر علمای اهل تسنن از جمله شهرستانی در کتاب

ملل و نحل خود مقدمه چهارم ص ۱۱ روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود :
جهز و اجبش اسامة لعن الله من تخلف عنها .

(۲) داستان اسامه در سیره حلیه و تاریخ بلاذری و کتاب المغنی عبد الجبار نقل شده ، می نویسند عمر کراراً به اسامه می گفت : « مات رسول الله وانت علی امیر » : « پیامبر ﷺ وفات کرد در حالی که تو بر من امیر بودی »

توانسته فضائل اهل بیت (ع) را بگوید و احقاق حق و ابطال باطل نماید و با دلیل و برهان دشمنان را محکوم سازد .

آخرین سخن حسنیه این بود : بخدا سوگند اگر خلیفه ، نخسته و ملول نمی شد ، بقدری از فضائل اهل بیت علیهم السلام می گفتم که شنوندگان قدرت شنیدن آنرا نداشته باشند .

* * *

آنروز چهار صد نفر از اهل آن مجلس به مذهب اهل بیت علیهم السلام گرویدند ، و هارون از آنروز به بعد (مدتی) مزاحم سادات و آل علی و بستگان زهرای اطهر علیها السلام نشد ، و دستور داد ، خلعت ها و هدایای زینده ای به حسنیه دادند ، آنگاه بحسنیه گفت بامولای خود از این شهر بیرون بروید ، مبادا دشمنان ، مزاحم شما شوند .

خالد بن عیسی پسر عموی هارون که قبلا از او یاد شد ، با گروهی از محبان خاندان نبوت ، هدایای بسیاری به حسنیه دادند و حسنیه را با کمال احترام بدرقه نمودند .

ابراهیم از صندلی زرین بزیر آمد و با همراهان در حالی که بسیار شرمنده بودند و مورد مسخره مردم ، از مجلس خارخ شدند .

حسنیه بامولای خود ، در خفاء از بغداد خارج شده و بسوی مدینه رهسپار گشتند ، بخدمت حضرت رضا علیه السلام و سایر سادات رسیدند .

* * *

در بعضی از نسخه های این کتاب ذکر شده که ابراهیم از هارون برای حسنیه شکایت کرد ، بطوریکه هارون بسیار کسل شد ، حسنیه

برای اینکه هارون را از کسالت بیرون آورد، حدیث عباس (عموی پیامبر ﷺ جدهارون) و ناودان را برای هارون گفت که: وقتی که پیامبر ﷺ بحکم خدا تمام درهائی را که به طرف مسجد النبی باز میشد بست جز درب خانه علی و فاطمه را (۱) عباس رنجیده خاطر شد و پیش پیامبر ﷺ اظهار کسالت کرد، پیامبر، عمویش را نوازش داد و فرمود: ناودان خانه تو بطرف مسجد باشد.

این جریان همین گونه بود تا آنکه در عصر خلافت عمر، روزی هنگام عبور بطرف مسجد از ناودان خانه عباس، آبی به لباس عمر ترشح کرد، عمر ناراحت شد و دستور داد، ناودان را کنند، عباس در مورد این پیش آمد به علی عَلِيٌّ شکایت کرد، حضرت علی عَلِيٌّ ناودان را به جای اول نصب نمود (۲)

(۱) حدیث دستور پیامبر ﷺ به بستن درها جز در خانه علی عَلِيٌّ را اکابر علمای اهل تسنن از جمله: امام احمد حنبل در مسند خود ج ۱ ص ۱۷۵ و ج ۲ ص ۲۶ و ج ۴ ص ۳۶۹ و ابن حجر در فتح الباری ج ۷ ص ۱۲ و ابن حجر مکی در صواعق ص ۷۶ و کنز العمال ج ۱۲ حدیث ۱۲۴۵ و ابن مغزالی شافعی در کتاب مناقب ط اسلامیه صفحه ۲۵۳ به بعد و... نقل کرده (در این باره بکتاب احقاق الحق ج ۵ ص ۲۷۵ بیدمراجعه شود)

(۲) داستان قلع ناودان توسط عمر، به صورت دیگر در کتاب طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۲ ط لیدن سنه ۱۳۲۱ هجری در شرح حال عباس بن عبدالمطلب و در مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۳۱ نقل شده است (چند

همین حکایت موجب شد که هارون (بحساب جدش) خشنود شد
واز حسنیہ گذشت و او را در مباحثه آزاد گذارد ! !

پایان

→ صورت آن را در الفدیر ج ۶ ص ۲۶۳ بخوانید) - داستان ناودان بطور
مفصل در سفینه البحار ج ۲ (ماده عبس) و حدیقه الشیعه اردبیلی ص ۲۷
مذکور است .

بخش دوم

یوحناى ذمى

در

جستجوی حقیقت

در این بخش ، بیان شده که یوحناى مسیحى پس از گرایش به
اسلام ، چرا مذهب شیعه را انتخاب کرد !؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یوحناى مسیحى در اندیشه یافتن مذهب حق؟

من یوحناى مسیحى در وادى گمراهى ، شخصى سرگردان و سر خورده بودم ، نور هدایت به سراغم آمد و در صفحه دلم ، زنگ گمراهى با صیقل هدایت زدوده شد ، براىم یقین حاصل شد که سعادت ابدى و نجات واقعى جاودانى با اعتقاد صحیح در شناختن خدا و رسول و امام و معاد و دستورهای دینى مى باشد .

ببررسى پرداختم ، دیدم در میان انسانها آراء مختلف و بسیار گنج کننده اى وجود دارد ، یکى مىگوید : عالم قدیم است ، یکى مىگوید خداى یکى است ، یکى قائل بتعدد خدامى باشد ، آنانکه معتقد بخدا هستند در اوصاف خدا اختلاف نظر دارند یکى خدا را جسم مى داند ، دیگرى خدا را منزه از جسم و عوارض ماده مى داند ، یکى خدا را عالم مى داند ، دیگرى خدا را عالم بهمۀ کائنات نمیداند .

عده‌ای موسوی هستند و کتاب تورات را حق می‌دانند، مسیحیان کتاب انجیل را بحقانیت شناخته‌اند، عده‌ای به آئین زردشت، دل بسته‌اند، گروهی هم اسلام و قرآن را بحق شناخته‌اند... هر دسته‌ای از اینها نیز با اینکه معتقد به يك مرام هستند، در احکام و امور چند دسته شده اند و هر کسی برای خود مسلکی را انتخاب نموده است.

بیچاره «یوحناى مسیحى» که در صدد جستجوی حق است، بهر کس که مراجعه می‌کند، و از مذهب حق جو یا می‌شود، هر کسی می‌گوید مذهب حق همانست که من قائل به آنم، سرگردان و حیران مانده که چگونه، راهی جز این نیست که با همتی مردانه بجستجوی عمیق پردازد کتابهای آسمانی ادیان را بررسی کند و در این مسیر کوشش بعمل آورد تا به حقیقت رهنمون گردد.

تورات یهودیان، انجیل عیسویان، زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن محمد ﷺ را با تحقیق تمام، بررسی کردم چنین یافتیم که قرآن در میان همه کتابها، بر حق است و همه کتابها، آنرا تصدیق کرده و به آورنده آن، نوید داده‌اند، به اسلام گرویدم، و قرآنرا کتاب آسمانی خود دانستم و بمطالعه دقیق قرآن پرداختم.

اختلاف عقیدتی شدید در میان مسلمین

وقتی که در صف مسلمین در آمدم دیدم اختلاف و نزاع بسیار شدیدی بین آنهاست، هر دسته‌ای، دسته دیگر را تکفیر کرده و گمراه می‌خوانند، مشاهده کردم که کارم مشکلتر از اول (قبل از اسلام) شد

عده‌ای از مسلمین را دیدم می‌گویند: صفات خدا عین ذات او است بعضی گویند: آنچه که خیر و نیک است از ناحیه خدا است، آنچه که شروزشت است از ناحیه ما می‌باشد، گروهی گویند مادر اعمال خود اختیاری نداریم (۱) طبقه‌ای گویند ما مختاریم (۲) بعضی گویند ما اختیار جزئی داریم نه کلی، جماعتی گویند خدا را میتوان دید. عده‌ای معتقدند خدا دیده نمی‌شود.

در باره قرآن، بعضی قائل به قدیم بودن آنند، عده‌ای قائل به حادث بودن آن، درباره پیامبران، یکعده قائل به معصوم بودن آنها هستند، و در این باره «تنزیه الانبیاء» (تألیف سید مرتضی) نوشته‌اند. عده‌ای دیگر آنان را معصوم نمی‌دانند و کتابی بنام «تحظته الانبیاء» نگاشته‌اند.

در موضوع خلافت: عده‌ای گویند: ابوبکر خلیفه رسول خدا ﷺ است و از همه افضل است، عده‌ای علی عَلِيٌّ را خلیفه رسول خدا ﷺ دانسته و ابوبکر را بدترین و جاهلترین و گمراهترین خلق خدا می‌دانند بعضی (۳) علی عَلِيٌّ را کافر دانسته و قائلند که او فتنه انگیز بود بعضی ادعای خدائی او میکنند، فرقه‌ای ابوبکر و عمر و حسین را می‌ستایند ولی بعلی و عثمان و حسن ناسزا می‌گویند.

جماعتی ائمه را دوازده عدد می‌دانند، عده‌ای چهار، عده‌ای پنج،

(۱) فرقه جبریه و اشاعره.

(۲) فرقه معتزله و امامیه

(۳) خوارج نهروان.

گروهی شش .

در فروع و احکام حلال و حرام ، عده‌ای گوشت خرگوش و روباه و کفتار را حلال می‌دانند (۱) عده‌ای حرام . . . بسیار از این آراء مختلف و گوناگونی که در میان مسلمین هست ، ناراحت و متأثر شدم ، در اندیشه فرورفتم ، گاهی بخاطر می‌آمد که از مسلمانی ، دست‌بکشم و اظهار پشیمانی کنم ،

تحقیقات پی‌درپی یوحنا

در میان دریای بی‌کران اختلاف‌های شدید ، سرگردان بودم ، این شیوه را برگزیدم که به کتب و قرآن و حدیث که همگان آنرا قبول دارند به پردازم ، پس از مطالعات عمیق و زیر و رو کردن قرآن و تفاسیر و کتابهای مختلف حدیث و ... صلاح بر آن دانستم تا با علمای هر طایفه‌ای به بحث و گفتگو بپردازم تا بدینوسیله تحقیقات خود را تکمیل کرده باشم .

در این مسیر ، مسافرتها کردم ، بسوی بغداد روانه شدم و از آنجا به « مستنصریه » که مدرسه علوم اسلامی بود (۲) و علمای چهارمذهب اهل تسنن (شافعی ، حنفی ، حنبلی و مالکی) در آنجا درس می‌گفتند

(۱) مانند مذهب مالکی و شافعی - الفقه علی المذاهب الاربعه

ج ۲ ص ۲ .

(۲) مستنصریه: مدرسه‌ای بود در بغداد که منصور دوانیقی دومین

خلیفه عباسی آن را ساخت (المنجد فی الاعلام)

رفتم، کسی از حال من مطلع نبود، خود را بحضور علماء و مدرسین رساندم و در زمینه آئین و مذهب حق باهر یکی از آنها جداگانه وارد بحث شدم.

آیا هر کدام از چهار مذهب بر حقند؟!

حضور استادان و علمای برجسته چهار مذهب اهل تسنن رفتم و سلام کردم و جواب سلام گرفتم (اینک ملاحظه یوحنا با علمای اهل تسنن چنین شروع می شود):

یوحنا - ای علمای بزرگ اهل تسنن! من مردی مسیحی هستم، اراده کرده‌ام که به دین اسلام در آیم، مرا راهنمایی کنید، و مرا از شروط عبادات، اطاعات، نماز، روزه، غسل، وضو و... آگاه سازید (هر يك از آنها بطریقی، اینگونه احکام را برای من توضیح دادند، باز اختلاف شدیدی در رأی آنها دیدم).

- ای دانشمندان اسلامی! شمارا بخدا، بمحض تقرب بخدا، مرا به مذهب حق هدایت کنید تا آنرا انتخاب کنم.

علمای اهل تسنن - ای یوحنا! تو خودت اختیار داری، هر کدام از این چهار مذهب (شافعی، حنفی، حنبلی و مالکی) را انتخاب کنی، نجات یافته‌ای و از تو پذیرفته است.

یوحنا - این جواب شما، برخلاف عقل و نقل است، چه آنکه احکام هر چهار مذهب برخلاف یکدیگر است، عقل و نقل گوید: در میان چند عقیده متناقض و ضد هم، یکی حق است، قرآن می گوید: «فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصر فونہ: بعد از حق (که یکی است) چیست جز گمراهی

به کدام طرف درحرکتید ؟ ! (۱)

علمای اهل تسنن - ای یوحنا در این چهار مذهب ، هیچگونه نقضی

نیست ، آنچه تو در این چهار مذهب . ناقص میدانی بیان کن !

یوحنا - دیدم ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفی) وضورا بدون نیت ، صحیح (۲) میدانند ولی شافعی (رئیس مذهب شافعی) گوید وضوی بی نیت باطل است (۳) دیدم شافعی «بسم الله» را در نماز واجب می داند ، ولی مالک (رئیس مذهب مالکی) آنرا مکروه دانسته است (۴) احمد حنبل (رئیس مذهب حنبلی) گوید : اگر امام عذری داشته باشد و نشسته نماز بخواند ، مأومم گرچه عذری نداشته باشد ، می تواند نماز را نشسته به او اقتدا کند (۵) فقهای دیگر این رأی را باطل می دانند ، اینهمه تناقض و ضد و نقیض در این چهار مذهب است !!

(۱) سوره یونس - ۳۱ .

(۲) ابوحنیفه واجبات وضورا چهار چیز می داند : ۱- شستن صورت

۲- شستن «ستها» ۳- مسح سر ۴- شستن پاها تا برآمدگی پا- بنا بر این نیت

وموالات و ترتیب را واجب نمیداند (الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱

ص ۵۴) .

(۳) زیرا شافعی واجبات وضوراشش چیز می داند که از جمله آنها

نیت است (الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۹)

(۴) مدرک سابق ج ۱ ص ۲۵۷ .

(۵) مدرک سابق ج ۱ ص ۴۱۹ .

علمای اهل تسنن - رؤسای این چهار مذهب همه مجتهد بودند و از روی اجتهاد، فتوای داده‌اند و همه بر حقند .

یوحنا - من از شما خواهش می‌کنم که مرا به مذهبی که رسول خدا (ص) داشته‌هاهنمائی کنید تا به آن عمل کنم .

علمای اهل تسنن - همه این چهار مذهب را که اطلاع داری ، رسول خدا (ص) قبول کرده‌است هر کدام را می‌خواهی انتخاب کن .

یوحنا - در میان این مذاهب ، یکی از آنها ، مذهب رسول خدا (ص) است و گر نه لازم می‌آید که رسول خدا بین چند حکم ضدهم ، جمع کرده باشد و این مطلب محال است ، من یک سؤال از شما دارم :

علمای اهل تسنن - سؤال تو چیست ؟

ابتدای بروز چهار مذهب چه وقت بود ؟

یوحنا - آیا این چهار مذهب در عصر رسول خدا (ص) بوده‌اند ؟
علمای اهل تسنن - خیر ، بلکه این چهار مذهب بعد از صد سال (۱) با اجتهاد چهار رئیس نامبرده بوجود آمد .

یوحنا - نتیجه سخن شما این است که : این چهار مذهب حتی در زمان اصحاب رسول خدا ﷺ نبوده‌اند ، پس شما مذهب رسول خدا ﷺ را گم کرده‌اید و آنرا در میان این چهار مذهب می‌جوئید ، چنانکه خودتان می‌گوئید مذهب ما (در میان این چهار مذهب) یا این

(۱) حدود صد و پنجاه سال بعد از رسول خدا (ص) این چهار مذهب

به وجود آمد .

باشد ، یا آن و نمیدانید که پیامبر ﷺ بچه مذهبی عمل کرد؟!

آیا مذهب حنفی حق است؟

مناظره که به اینجا رسید ، فقیه و استاد حنفی ناراحت شد و گفت
ای یوحنا ! چقدر جسارت میکنی ؟ و دین اسلام را مورد طعن

قرار می دهی !؟

اگر جویای مذهب حق هستی ، وقتی که رسول خدا ﷺ از
دنیا رفت قرآن و احادیث را گذاشت ، اجتهاد و فتوای علمای اسلام از
روی آیات قرآن و احادیث نبوی است ، اگر مذهب حقی که موافق
قرآن و حدیث باشد می جوئی تا ترا به بهشت رهنمون سازد ، « مذهب
حنفی » را انتخاب کن تا نجات یابی :

یوحنا - ای عالم عزیز حنفی ! من همانگونه که میگوئی جویای
مذهبی هستم ، که با قرآن و حدیث ، موافقت کند ، ولی هنوز چنین
مذهبی را نجسته ام ، زیرا :

۱- مذهب حنفی جایز میدانند که در وضو ، اول پارا مسح کنند
بعد سر را ، بعد شستن دستها ، و بعد صورت را ، مذاهب دیگر جایز
نمیدانند (۱) قرآن نیز فرموده در وضو اول صورت بعد دستها بعد مسح
سرو سپس مسح پا (۲) و هیچگونه حدیثی از پیامبر ﷺ بمانر سیده که

(۱) چون ابوحنیفه و همچنین مالک ، ترتیب را در وضو واجب

نمی دانند (الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۴ - ۶۱ - ۶۳)

(۲) یا ایها الذین آمنوا اذقمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و

ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (مائده-۵)

جواز عمل کردن بعکس دستور قرآن را برساند .

از طرفی خداوند در سوره احزاب آیه ۲ می فرماید « لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة » : بر شماست که پیروی نیک از رسول خدا ﷺ نمائید ، رسول خدا ﷺ می فرماید : « خذوا عني مناسككم » : چگونه عبادت‌های خود را از من بیاموزید .

به دلیل عقل و نقل ، جایز نیست که ما از قرآن دست برداریم و به فتوای مذهب حنفی ، عمل کنیم ، این کار مخالف با کتب اهل تسنن است .

۲- مذهب حنفی گوید : هر کس بول و غایط کند ، هنوز محل بول و غایط را نشسته و وضو بگیرد و نماز بخواند ، نماز او صحیح است (۱) هیچ کس این فتوای را از رسول خدا ﷺ نقل نکرده ، خداوند در قرآن آیه ۲۲۱ سوره بقره می فرماید : « ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين » : « حتماً خداوند ، توبه کاران و پاکان را دوست دارد » .

۳- مذهب حنفی گوید : ابوحنیفه فتواداده که پوست سگ مرده را دباغی کنند پاک می شود (۲) و هر گاه با آن پوست لباس درست کرده و در نماز بپوشند اشکال ندارد (۳) در صورتی که این قول مخالف کتاب و

(۱) زیرا مذهب حنفی گوید : هر گاه بول و غایط با اندازه معمول محل را نجس کرده باشند شستن محل برای نماز واجب نیست (الفقه علی

المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۹۰)

(۲) مدرک سابق ج ۱ ص ۲۶ .

(۳) امرای الفلاح ص ۵۰ (به نقل از الامام الصادق - حیدراسد

ج ۵ ص ۲۶۳)

سنت است که اجزای نجس العین پاک‌نمی‌شود .

۴- ابوحنیفه گوید در نماز ترجمه فارسی سوره فاتحه را جایز است

خواند (۱) در صورتی که این فتوا مخالف صریح فرموده پیامبر ﷺ است که : «لاصلوة الا بفتح الكتاب و اقرؤا القرآن كما انزل :» نماز بدون سوره فاتحه (حمد) صحیح نیست ، قرآن را همانگونه که نازل شده بخوانید» (۲)

۵- ابوحنیفه گوید : قنوت در نماز صبح بدعت است (۳) در

صورتی که حمیدی در کتاب جمع الصحیحین از پیامبر ﷺ روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود «قنت فی الصلاة الغداة بعد القرائه قبل الركوع» در نماز صبح بعد از سوره ، قبل از رکوع قنوت می‌خوانم» .

۶- ابوحنیفه گوید: اگر دزدی به آسیابی دستبرد زد و گندم مردم

را غصب کرد و آن را آرد نمود ، آن آرد در ملك دزد درمی آید ،

(۱) الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۲۳۰ (در صورت عجز)

مبسوط ج ۱ ص ۳۸ .

(۲) صحیح بخاری ج ۱ ص ۳۰۲ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۵۵ -

الغدیر ج ۸ ص ۱۷۳ بامدارك بسیار .

(۳) اصولا اهل تسنن غیر از شافعی ها ، قنوت را در هیچیک از

نمازهای یومیه ، سنت نمیدانند - رجوع شود به الفقه علی المذاهب

الاربعه ج ۱ ص ۲۴۲ و ۲۴۸ .

برای صاحب اصلی گندم جایز نیست که آرد را ازدزد بگیرد (۱) و اگر او مطالبه آرد کند، ظالم است، دزد می‌تواند باشمشیر از خود دفاع نماید، وقتی که صاحب گندم بدست دزد کشته شد، دیه خون او در عهده دزد نیست (۲) اگر دزد کشته شود، صاحب گندم را دستگیر می‌کنند.

در صورتی که قرآن می‌فرماید: «ولأنا كلوا أموالكم بینكم بالباطل»: اموال خود را بین خود به باطل نخورید (بقره - ۱۸۷) ۷- ابوحنیفه گوید: اگر مسلمانی، یهودی یا گبری را به قتل رساند باید آن مسلمان را بکشند (۳) در صورتی که این حکم مخالف

(۱) چون ابوحنیفه فتوا می‌دهد که صاحب گندم نمی‌تواند آرد را از دزد بگیرد، بلکه دزد ضامن بدل است - الهدایة - شرح بدایة المبتدی فی الفقه علی مذهب ابوحنیفه تألیف علی بن ابی بکر مرغنیانی متوفی سنه ۵۹۳ ط خیریه ج ۴ ص ۱۰ - قواعد العقائد فی فقه العامه کتاب الغصب فص ۳ (مخطوط در کتابخانه آقای لاجوردی در قم)

(۲) الصراط المستقیم شیخ زین الدین العاملی النباطی ط حیدریه ج ۳ ص ۲۱۵ بنقل از ابن جریر .

(۳) زیرا یکی از فتوایهای ابوحنیفه این است که قاتل را باید کشت گرچه کافری را کشته باشد - در صورتی که پیامبر ﷺ فرمود لا یقتل مؤمن بکافر (در این باره به الامام الصادق - حیدر اسد - ج ۵ ص ۱۷۴ بنقل از الافصاح و کتاب الغدیر ج ۸ ص ۱۷۳ مراجعه شود)

قرآن است آنجا که در سوره نساء آیه ۱۴۰ می فرماید: «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» : «هرگز خداوند برای کافران، قرار نداده که بر مؤمنان راه تسلط داشته باشند» .

۸- ابوحنیفه گوید: اگر کسی خواهر خود را بخرد و با او جماع کند، حد شرعی ندارد، گرچه عمدی باشد و علم بحرمت داشته باشد (۱) در صورتی که این فتوا مخالف با اطلاق و صراحت قرآن است که در سوره توبه آیه ۲ می فرماید :

«الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة» : به هر کدام از زن و مرد زناکار ، صدتازیانه بزنید .

۹- ابوحنیفه گوید : اگر چهار نفر گواهی دهند که فلان شخص زنا کرده است ، و آن شخص ، گواهان را تصدیق کند ، حدزنا از او ساقط گردد و اگر گواهان را تکذیب کند ، حد بر او لازم است (۲) در صورتی که این فتوا برخلاف عقل و نقل است .

۱۰- ابوحنیفه گوید : اگر شخصی لواط کند و ثابت شود که او این عمل را کرده ، باید او را تعزیر (تأدیب) کنند ولی حد ندارد (۳) با

(۱) کتاب محلی ابن حزم اندلسی ج ۱۱ ص ۲۵۲ ط قاهره .

(۲) ردالمختار علی الدرالمختار حاشیه ابن عابدین ط بیروت ج ۳

ص ۱۴۵ (لوقضى بالبينة فامر مرة لم يحد ...)

(۳) الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۵ ص ۱۴۰-۱۴۱- جامع مسانید

خوارزمی ص ۶۸- الهدایة شرح بداية المبتدی فی فقه ابوحنیفه ج ۲

ص ۸۷- ردالمختار علی الدرالمختار ط بیروت ج ۳ ص ۱۵۵ .

اینکه رسول خدا ﷺ فرمود :

«من عمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول» : «کسی که عمل قوم لوط را انجام دهد ، فاعل و مفعول (هر دو) را بقتل رسانید» . (۱)
۱۱- ابوحنیفه گوید : اگر کسی خواهر یا مادر خود را عقد کند و بداند که این عقد حرام است ، سپس با آنها جماع نماید ، حد ندارد (۲)
زهی فتوای بی اساس !!

۱۲ - ابوحنیفه گوید : اگر قاضی ، فاسق باشد چنانکه حکمی کرد ، گرچه حکم او خطا بوده و برخلاف باشد نمی توان حکم او را باطل کرد (۳) در صورتی که این فتوا برخلاف تصریح قرآن است که
(۱) چنانکه این حدیث در کتب فریقین از جمله در الهدایة بدایة

المبتدی ج ۲ ص ۸۷ مذکور است .

(۲) کتاب محلی ابن حزم اندلسی ج ۱۱ ط قاهره ص ۲۵۲- الفقه علی المذاهب ج ۵ ص ۹۸- الهدایة بدایة المبتدی فی فقه ابوحنیفه تألیف مرغینانی ج ۲ ص ۸۶ .

(۳) محمد اسلم شیخ عبدالغنی در کتاب فتاوی خود (معروف به برهنه) که در فقه عامه است و در سنه ۶۷۶ آنرا تألیف کرده (مخطوط در کتابخانه استاد : آقای لاجوردی) در صفحه ۳۱۶ گوید : « وروا است تنفيذ قضاء از فاسق یعنی مسلمی که اقدام به کبیره کند و با اصرار نماید بر صغیره » - ضمناً این مطلب از فتوای ابوحنیفه در مسئله بعد که آنرا خطیب در تاریخ خود (ج ۱۳ ص ۲۷۳) نقل می کند ، استفاده می شود .

در سوره مائده آیه ۴۲ می خوانیم :

«ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون» : « کسانی که به غیر آنچه از طرف خدا نازل شده ، حکمی کنند ، کافرند » .

۱۳- ابوحنیفه گوید : اگر شخصی به دروغ ادعا کند که فلان زن ، همسر من است و از راه دروغ ، دو شاهد ، نزد قاضی بیاورد و قاضی به حسب ظاهر حکم کند که آن زن ، همسر او است ، آن زن برای زید در ظاهر و باطن حلال می شود . (۱)

۱۴- ابوحنیفه گوید اگر کسی مثلاً هزار درهم از زید و هزار درهم از عمرو ، بدزدد و آنها را مخلوط نماید ، صاحبان آنها نمی توانند همان پول را از دزد بگیرند . (۲)

و همچنین اگر زنی ادعا کند که شوهرش او را طلاق داده و برای این ادعا ، دو شاهد نزد قاضی بیاورد ، و قاضی حکم به صحت ادعای زن کند ، این زن بر شوهرش حرام می شود و بر همه کس جایز است که با او ازدواج نماید . (۳)

(۱) تاریخ بغداد خطیب ج ۱۳ ص ۲۷۳ ط مصر .

(۲) زیرا به فتوای ابوحنیفه ، اگر مغضوب ، تغییر پیدا کرد (باتوجه به اینکه مخلوط بکنوع تغییر است) غاصب مالک آن می شود و ضامن بدل است - الهدایة شرح بدایة المبتدی ج ۴ ص ۱۰ الصراط المستقیم ج ۳ ص ۲۱۵ .

(۳) چنانکه از مدارک دو مسئله قبل ، این مطلب استفاده می شود که طبق فتوای ابوحنیفه حکم قاضی درهمه جا حجت است .

در صورتی که این دو فتوا، مخالف قول پیامبر ﷺ است که فرمود: «انما انا بشر وانکم تختصمون الی ولعل بعضکم ان یسکون الحن بحجته من بعض فاقضی بنحو ما اسمع فمن قضیت له من حق اخیه شیئاً فلا یأخذه فانما اقطع له قطعة من النار» .

: «من بشری همانند شما هستم (و مأمور به ظاهر م) شما مرا فرجه خود را نزد من می آورید ، شاید بعضی از شما به هنگام بیان دلیل خود ، قوی تر از بعضی دیگر باشد و من بر طبق همان دلیل قضاوت می کنم ، در عین حال بدانید داوری من کسه بر طبق ظاهر دلیل طرفین صورت می گیرد حق را تغییر نمی دهد ، بنابراین اگر من به سود کسی (طبق ظاهر) قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم ، پاره ای از آتش جهنم در اختیار او قرار گرفته است و باید از آن بپرهیزد» . (۱)

* * *

وقتی که سخن یوحنا به اینجا رسید، علمای اهل تسنن برای دفاع از خود به جنب و جوش درآمدند و نتیجه سخنشان این بود :
ای یوحنا ! ابوحنیفه مجتهد وقت بود، او از روی اجتهاد، فتوا می داد ، حال اگر در اجتهاد خود خطا کرده ، يك اجر برای اجتهادش می برد (۲) .

(۱) تفسیر المنار ط بیروت ج ۵ ص ۳۹۴ بنقل از صحیح بخاری
ومسلم .

(۲) در اینجا مناسب است به داستان‌های در مورد نماز مطابق مذهب ابوحنیفه که علمای اهل تسنن آن را در کتب خود نقل کرده اند^{۴۰}

یوحنا - حال که چنین است، پس اینکه رافضی‌ها (شیعیان) ابوبکر و عمر و عثمان را تکذیب می‌کنند، از روی اجتهادشان است، گرچه در اجتهاد خطا کرده باشند، يك اجر دارند، شما چرا در این مورد به شیعیان اعتراض می‌کنید و آنانرا در مورد ملامت آن سه یار به انتقاد می‌گیرید. علمای اهل تسنن از هر گوشه به صدادرآمدند تا اینکه یکی از علمای شافعی کمر همت بسته و به میدان بحث آمد تا یوحنا را محکوم کند!

در پاورقی به نظر خوانندگان برسانیم:

این داستان را به صورت‌های مختلف ابن خلکان در ج ۴ و فیات الاعیان، کمال الدین دمیری در حیاة الحیوان ج ۲، فخر رازی در رساله ترجیح مذهب شافعی، یافعی در مرآت الجنان در حوادث سنه ۴۰۲، عبدالرزاق حنفی در کتاب سیف مسلول، سیوطی در کتاب جزیل المواهب، ابن تیمیه در منهاج السنه، غزالی در منخول و... نقل کرده‌اند، و این داستان از فتاوی مختلف ابوحنیفه در مسائل نماز، درست‌گشته با توجه به اینکه مدارك همه آنها در همین کتاب خاطر نشان شده است، اصل داستان چنین است:

سلطان محمود غزنوی در مذهب حنفی بود، او علاقه به مذهب شافعی داشت، چه که گم می‌دید غالب احادیث مطابق مذهب شافعی است. فقهای هر دو مذهب را جمع کرده و از آنها تقاضا نمود که باهم رأی بدهند که کدامیک از این دو مذهب بهتر است، فقال مروزی پیشنهاد کرد که مطابق فتوای ابوحنیفه و شافعی، نماز بخواند، تا سلطان از همین نماز پی به مذهب بهتر ببرد، سلطان قبول کرد.

آیا مذهب شافعی حق است؟!

یکی از علمای برجسته شافعی ، سر نخ بحث را بدست گرفت و گفت : ای یوحنا ! اگر مذهبی میخواهی که باقرآن و احادیث نبوی ،

→ قفال نخست باطهارت و شرائط معتبر ، مطابق مذهب شافعی دو رکعت نماز خواند و سپس مطابق فتوای ابوحنیفه به این ترتیب دور کعت نماز خواند : لباس از پوست دباغی شده سگ پوشید ، و با شراب خرما وضو گرفت (تابستان بود مگسها و پشهها روی لباس او جمع شدند) وضویش را معکوساً (بدون ترتیب) انجام داد ، سپس بدون نیت رو بقبله ، به فارسی گفتن تکبیر و پس از فارسی خواندن حمد بجای سوره گفت : « دوبرك سبز » (معنی مژامتان) و پس از سجده هنوز درست ننشسته بود مثل خروس که بزمین منقار می زند بسجده دیگر رفت ، و پس از تشهد ، قبل از سلام بادمعه خالی کرد! و نماز را تمام نمود ، آنگاه بسلطان رو کرد و گفت : این نمازی که خواندم طبق فتوای ابوحنیفه صحیح است سلطان محمود ناراحت شد و گفت : هیچ دین داری چنین نماز نمی خواند اگر این ادعا را که کردی درست نباشد ترا خواهم کشت ، علمای حنفی هم منکر شدند .

قفال مروزی ، چند کتاب از ابوحنیفه را طلبید ، سپس به یک نصرانی بی غرض گفت در این کتب ، آنچه است بخوان ، او هم تطبیق کرد و گفت : قفال درست میگوید ، سلطان محمود قانع شد و از مذهب حنفی اعراض کرده و به مذهب شافعی پیوست .

سازش داشته باشد ، آن مذهب ، مذهب شافعی است ، شافعی از طایفه قریش بود ، فتوهای او موافق احادیث نبوی است .

این گفتار را یکی از علمای حنفی تحمل نکرد و به عالم شافعی رو کرد و گفت: تو از امام خود شرم نمی کنی که دیگران را تخطئه کرده و مردم را بزمذهب امام خودت سوق میدهی؟! بچه دلیل فتوهای شافعی درست است ، باینکه او فتاوی بی ریشه و غلط بسیار دارد:

مثلا از فتوهای شافعی است که : اگر شخصی با زنی زنا کند و از آن زن دختری بوجود آید ، جایز است آن دختر را بعقد پسر خودش (از زن دیگرش) در آورد (۱) و اگر آن زن را خواهری باشد ، زید می تواند باخواهر او ازدواج کند و بین دو خواهر جمع نماید (۲)

(۱) بلکه ازدواج پدر را با آن دختر جایز می داند ، زیرا آن دختر ، دختر واقعی نیست بلکه زنا زاده است (در این باره به کتاب المیزان سید عبدالوهاب شعرانی که از کتب اهل تسنن است ج ۲ ص ۹۵ باب ما یحرم من النکاح و کتاب لماذا اخترت مذهب الشیعه ص ۶ مراجعه شود)

(۲) در صورتی که آن دو خواهر زنازاده باشند ، زیرا شافعی آنها را باهم خواهر واقعی نمیداند چنانکه (از مدرک سابق استفاده میشود باینکه آیه شریفه (۲۳ نساء) :

« حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم ... و ان تجمعوا بین الاختین » مطلق است و در تفسیر قرطبی ذیل این آیه ص ۱۶۸۶ مذکور است که شافعی گوید : اگر زنی در ملک یمین انسان باشد مالک آن زن می تواند باخواهر او ازدواج کند .

کسی که چنین مذهبی داشته باشد چگونه می تواند بگوید : مذهب من از مذهب حنفی بهتر و تحقیقتر است ؟!

دانشمند شافعی که با استماع این مطالب ، ناراحت شده بود ، با خشونت به دانشمند حنفی رو کرد و گفت : مذهب تو خیلی بی اساس تر از اینهاست که با هیچ عقل و نقلی تطبیق نمیکند :

مذهب تو میگوید : اگر زید بهندوستان رود ، و در روم دختری داشته باشد ، هر گاه در هندوستان دخترش را (که در روم هست) بعقد مردی در آورد ، و با آن مرد چند سال در هندوستان باشند و بعد از مدتی با هم به روم بروند و آن مرد ، زن خود را از زید مطالبه کند ، ولی زید زنی را بزد او بیاورد که دارای سه فرزند بوده و حمل هم داشته باشد ، بگوید این زن تو است و این بچه ها فرزندان تو ، آن مرد بیچاره گوید : من از تو دختر با کره خواسته ام که در هندوستان آنرا بعقد من در آورده ای ، حال که به اینجا آمده ام زنی آبستن و دارای سه فرزند را نزدم آوردی ؟! زید گوید این زن ، همسر تو است .

مرد گوید : این چه شرع و مسلمانی است ، زید گوید : ابوحنیفه گفته : حکم خدا آن است که همه فرزندان مال تو است (۱) بدلیل آنکه چون عقد بستنی ، شاید فرشتگان ، آب پشت ترا گرفته و در رحم دختر ریخته و در نتیجه این فرزندان بوجود آمده اند .

بدون تردید همه عقلای عالم میدانند که این فتوا برخلاف عقل و

(۱) احوال الشخصیه لمحمد محی الدین عبدالحمید - مبحث

النسب بنقل از فضائل الامام علی تألیف استاد مغنیه ص ۱۸۶ .

نقل است .

ای دانشمند حنفی ! ابوحنیفه گوید : اگر زنی شوهر اولش
غایب شده ، با مرد دیگری ازدواج کند و از شوهر دوم دارای فرزندی
شود ، سپس شوهر دوم غایب شود ، و شوهر اول پیدا شود ، همه آن
فرزندان ، فرزندان شوهر اول خواهند شد (۱) در صورتی که این فتوا
بر خلاف عقل و نقل است .

دانشمند حنفی ، نتوانست جواب بدهد ، ناچار طفره رفت و از راه
دیگری وارد مناظره شد ، گفت : ای دانشمند شافعی ! امام توشافعی میگوید
آب منی پاک است (۲) این فتوا بر خلاف حدیث صحیح است ، امام تو
میگوید :

هرگاه زنی عقد ازدواج اولش باطل بوده ، چنانکه شوهر او ،
اورا سه طلاقه دهد و خواسته باشد برای بار چهارم اورا بدون محلل عقد
کند جایز است (۳) و این فتوا بر خلاف قرآن است همانگونه که در
سورۃ بقره آیه ۲۹۹ میخوانیم :

«فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره» : «اگر شوهری
زنش را سه طلاقه داده ، دیگر آن زن برای او حلال نیست مگر اینکه شخص

(۱) کتاب فتاوی محمد اسلم بن شیخ عبدالغنی معروف به «برهنه»

ص ۲۴۹ (مخطوط در کتابخانه آقای لاجوردی - قم)

(۲) الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۱۳ .

(۳) مدرک سابق ج ۴ ص ۸۳ .

دیگری (محلل) بازنش ازدواج کند» (بعداورا طلاق دهد ، آنگاه جایز است با آن زن مجدداً ازدواج نماید).

ای دانشمند شافعی! امام توازن‌ناحیه مردم حقی را برائمه جماعت واجب کرده ، در صورتی که صریح قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که : «لیس فی المال حق سوی الزکوة» : «در مال برای دیگران حقی جز زکات آن نیست» .

* * *

من یوحنا بیچاره و سرگردان ، به منازعه شدید دانشمند شافعی و حنفی گوش می‌دادم ، تا به مذهب حق دست یابم ، دانشمند شافعی با کمال ناراحتی به دانشمند حنفی رو کرد و گفت : تو پرده ما را دریدی ، دیگر برای مذهب ما احترامی نگذاشتی ، در صورتی که اگر فتواهای مذهب توبه میان آید ، مردم از آن متنفر می‌شوند ، دانشمند حنفی فریاد زد تو دروغ می‌گوئی ابوحنیفه چه گفته که عقل و خلق از آن تنفر دارند؟! دانشمند شافعی - ابوحنیفه گوید : اگر پوست سگ مرده را دباغی کنند و با آن لباس درست کرده و بپوشند (۱) و باشیره خرما وضو بسازند (۲) و بدون نیت رو بقبله برای نماز بایستند (۳) و سوره حمد را

(۱) الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۲۶ - مراقی الفلاح ص ۵۰ .

(۲) تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۵۵۲ - بدایة المجتهد ابن رشد .

(۳) زیرا نیت به فتوای ابوحنیفه ، رکن نیست پس اگر فراموش

شود نماز باطل نیست (الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۲۱۰)

فارسی بخوانند و بجای «قل هو الله احد» بگویند «دو درخت سبز» (۱) و برای رکوع ، سر را اندکی خم کنند و بین دو سجده ، سر از سجده به اندازه عرض تیزی شمشیری بردارند (۲) و بعد از تشهد قبل از سلام اگر بادمعه راعمداً رها سازند (۳) نماز او باطل نمی شود .

ای دانشمند حنفی ! عقل خود را قاضی قرار بده که آیا هیچ پیامبر یا امامی ، مسلمانان را به این روش نادرست خوانده است که نماز خود را در برابر خداوند ، چنین ادا کنند .

من یوحنا بیچاره ، سکوت اختیار کرده و گوش می دادم، دیدم بحث و مناظره آنها بطول کشید ، به آنها گفتم : خود را بیشتر از اینها رسوا مسازید ، من از هر دو مذهب شما متنفر هستم و برایم ثابت شد که مذهب حنفی و شافعی قابل پیروی نیست ، اینجا بود که دانشمند مالکی

(۱) جمله دو درخت سبز بهشتی ترجمه آیه «مدهامتان - رحمن ۶۴» است ابوحنیفه فارسی يك آیه قرآن را بجای سوره جایز می داند و اگر آیه کوتاه بود آیه دیگری به آن اضافه می شود (الامام الصادق - حیدر اسد - ج ۶ ص ۳۰۸ به نقل از مدارك اهل تسنن) - الهدایه شرح بدایة المبتدی فی الفقه علی مذهب ابوحنیفه ج ۱ ص ۳۲ .

(۲) اما الرفع من السجود ان یکون الى القعود اقرب - الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۲۳۱-۲۳۴-۲۳۸ .

(۳) به فتوای ابوحنیفه هر چیزی که ناقص وضو است اگر بعد از تشهد رکعت آخر نماز ولو عمدتاً رخ داد ، نماز باطل نیست (مدرك سابق ص ۳۰۷)

مذهب بمیدان مناظره آمد .

آیا مذهب مالکی حق است؟!

دانشمند مالکی ، سینه سپر کرده و سر رشته گفتار را بدست گرفت و گفت : ای یوحنا ! اگر مذهبی را می خواهی که با قول خدا و رسول ، تطبیق کند ، مذهب «امام مالک» است او از تابعان پیامبر بوده و از همه مقدمتر است ، و شافعی شاگرد او بود ، او به قیاس و استحسان ، سخن نگفته ، آنچه گفته از آیات قرآن و احادیث گرفته است .

دانشمند حنفی در آنجا حاضر بود ، به دانشمند مالکی گفت : تو که ادعا می کنی فتوای مالک از آیات قرآن و احادیث نبوی است ، در کدام آیه و حدیث دیده شده که گوشت سگ حلال بوده (۱) و آب دهان و سایر اعضایش پاک باشد (۲) ، در کدام آیه و حدیث است که گفتن «اعوذ بالله» و خواندن بسم الله قبل از سوره حمد در نماز ، مکروه است (۳) و صلوات بر محمد و آل محمد لازم نیست . (۴)

(۱) الفقه علی المذاهب الاربعه (قول بالکراهه) - لماذا اخترت مذهب الشیعه ص ۷- زمخشری در جلد سوم تفسیر کشاف ص ۳۰۱ ط مصر در ضمن اشعاری گوید :

وان مالکیاً قلت قالوا باننی ابيح لهم اكل الكلاب وهم هم .

(۲) الفقه علی المذاهب ج ۱ ص ۸- الصراط المستقیم زین الدین

ج ۳ ص ۲۲۱ .

(۳) مدرک سابق ج ۱ ص ۲۵۶ و ۲۵۷ :

(۴) مذهب مالکی گوید : صلوات در تشهد نماز لازم نیست بلکه

مستحب است (مدرک سابق ج ۱ ص ۲۳۶ و ۲۴۲ و ۲۶۶)

در این موقع ، دانشمند شافعی وحنفی ، با دانشمند مالکی ، شروع کردند بهمديگر اعتراض کردن و بحث نمودن بحدی که از اول رسواتر شدند .

یوحنا - ای سروران من ، چرا اینقدر مناقشه و اختلاف می کنید که نزدیک است از اسلام و مسلمانی پشیمان شوم ، من در میان این همه اعتراض های واردی که بهمديگر می کنید ، کدام مذهب را بپذیرم؟!

آیا مذهب حنبلی حق است؟!

در این میان ، دانشمند حنبلی که ساکت نشسته بود ، به سخن در آمد و گفت : ای یوحنا می خواهم قربه الی الله ، حجت را بر تو تمام کنم : اگر واقعاً خواهان مذهب حق هستی ، مذهب امام « احمد حنبلی » را انتخاب کن !

سه دانشمند حنفی ، شافعی و مالکی ، سخن دانشمند حنبلی را قطع کرده و گفتند : مذهب توجه وقت برابری با مذهب ما می کرده؟! همیشه مذهب تو تحت الشعاع مذهب ما بود ، حال مذهب خود را میخواهی بر مذهب ما ترجیح دهی ، مذهب توجه رجحانی دارد که یکی از احکام آن این است :

خداوند ، جسم است (۱) و بر عرش می نشیند و از عرش چهار

(۱) بر همگان روشن است که فرقه هایی از اهل تسنن از جمله اشاعره و احمد حنبلی و پیروانش قائل به جسمیت خدا هستند ، حتی می گویند خدا دیده می شود در این باره به احقاق الحق ط جدید ج ۱ ص ۱۲۸ به بعد مراجعه شود .^۴

انگشت بلندتر است و در هر شب جمعه بزمین فرود می آید و بر بامهای مساجد بصورت پسر امردی (نوجوانی) بر خرسوار می شود ، نعلین بپا پوشیده که بند آن از مروارید است ، مردم بغداد روی بامهای مساجد خود ، آخورها می سازند و شب جمعه در آن آخورها ، جو می ریزند تا خر خدا بخورد ، و این نکته مشهور است که از داود بن حنبل پرسیدند : صورت خر خدا چگونه است ؟ در پاسخ گفت :

«دعونی من الفرج واللحیة واسئله من ما وراء ذلك» : مرا از سؤال کردن در باره فرج و ریش (آن خر) و اگدارید و از غیر این دو هر سؤالی دارید بپرسید (۱)

امام تو (احمد حنبل) مطالب دیگری هم از این بی پایه تر گفته است.
(مانند جواز لواط با مملوک در مسافرت هنگام ضرورت) (۲)

→ امام احمد حنبل در مسند خود ج ۲ ص ۲۷۵ مطالبی گوید که در آنها به جسم بودن خدا تصریح کرده است و در ج ۱ صحیح مسلم ص ۸۶ نیز بابی هست به عنوان «باب اثبات الرؤیة المؤمنین ربهم فی الآخرة» (۱) از عقائد حنبلی ها این است که : «انه تعالی ينزل فی کل لیلۃ جمعة علی حمار وینادی الی الصباح هل من تائب هل من مستغفر» (به احقاق الحق ج ۱ ص ۱۷۳ مراجعه شود - چنانکه صاحب مواقف و غزالی این مطلب را به آنها نسبت می دهد)

(۲) چنانکه ابن القیم در ج دوم اغاثة اللفهان به این مطلب تصریح کرده است .

وقتی که در مذهب امام تو ، چنین مطالب بی اساس باشد ، چگونه از سایر مذہبها برتری دارد .

من یوحنا بیچاره ، چون این همه اختلاف و مطالب بی ارزش را در این چهار مذهب مهم اهل تسنن دیدم که طرفدار هر مذهب قول خود را شایسته می داند و دیگری را تخطئه می کند (۱) ولی همه آنها به راه باطل می روند ، یقین کردم که دیگر اعتمادی به هیچ یک از این چهار مذهب نیست ، و راه امید و رستگاری در این مذاهب دیده نمی شود ، پشیمان شده بودم از اینکه دین اسلام را پذیرفته ام ولی به حقیقت نرسیده ام (۲)

مذہب حق مذہب تشیع است

یوحنا به آخرین بررسی خود چنین ادامه داد :

ای علمای برجسته چهار مذهب اهل تسنن شما را به خدا و پیامبرش سوگند ، آبادر اسلام غیر از این چهار مذهب ، مذهبی دیگری هست و اگر هست ، خواهش می کنم مرا به آن آگاه سازید .

(۱) فخر رازی در فصل سوم ترجیح مذہب شافعی گوید : به عقیده

شافعی ، کتاب ابوحنیفه بعد از بسم الله تا به آخر همه خطا است - زمخشری در کتاب ربیع الابرار از یوسف بن اسباط نقل کرده که ابوحنیفه چهارصد حدیث با زیادتر ، از احادیث نبوی را رد کرد (در این باره به تاریخ بغداد ج ۱۳ از ص ۳۷۱ تا ص ۴۵۴ والصراط المستقیم زین الدین ج ۳ ص ۱۸۱ به بعد مراجعه شود)

(۲) در این مورد مناسب می دانم دو قطعه اشعاری را که یکی از آن

دانشمندان - غیر از این چهار مذهب ، يك مذهب بسیار سست و بی اساس نیز هست ولی طرفداران آن عده کمی هستند که رافضی نام دارند

→ فارسی و دیگری عربی است بنظر خوانندگان برسانم :

ناصر خسرو علوی گوید :

شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام

کج مبارید که جز راست نفرموده امام

بوحنیفه سه از آن گوید در باب شراب

که زجو شیده بخور تا نشود بر تو حرام

حنبلی گفت که گرزاز و به غم درمانی

بسته بنک تناول کن و سر خوش بخرام

گسرکنی پیروی مفتی چهارم مالک

اوهم ازبهر تو تجویز کند وطی غلام

بنک ومی می خورو می باز قمار

که مسلمانی از این چار امام است تمام

زمخشری متوفی ۵۳۸ در جلد دوم کشاف طمصر ص ۵۷۳ طبع بولاق مصر

ج ۳ ص ۳۰۱ گوید: (با توجه به اینکه او یکی از علمای بزرگ اهل تسنن

است) .

واکتمه کتما نه لی اسلم

اذ اسألوا عن مذهبی لم ایح به

ایح الطلاوهو الشراب المحرم

فان حنفياً قلت قالوا باننی

ایح لهم اكل الكلاب وهم هم

وان مالکیاً قلت قالوا باننی

این عده بقدری در اقلیتند که در مملکت اسلامی، یهود و مسیحی و گبر، آزاد است که بگویند من یهودی و مسیحی و گبرم ولی اینها آزاد نیستند بگویند ما رافضی هستیم، زیرا از کشته شدن می ترسند، کوتاه سخن اینکه این گروه در نهایت اقلیتند و مذهبشان بی سروته و بی مبنا و اساس است .

یوحنا - آیا برستی ، قلت و کم بودن عده شیعیان ، دلیل بطلان مذهب آنهاست ؟ ! پس چرا در قرآن از قلیل ، مدح شده است چنانکه در این آیات میخوانیم: « الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم » : جز کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام دادند و اینها چقدر اندکند (۱) « و ما آمن معه الا قلیل » : با او ایمان نیاورد مگر عده

وان شافعیاً قلت قالوا باننی
وان حنبلیاً قلت قالوا باننی
ایح نکاح البنّت والبنّت محرم
ثقیل حلولی بغیض مجسم

: « وقتی که از مذهب من میپرسند ، آنرا پنهان میدارم ، و اینکار برایم سالمتر است ، زیرا اگر بگویم حنفی هستم گویند : من شراب را حلال می دانم و اگر بگویم مالکی هستم گویند خوردن گوشت سگ را حلال میدانم و اگر بگویم شافعی هستم گویند ازدواج پدر با دخترش (دختری که از زنا بوجود آمده) را حلال می دانم و اگر بگویم حنبلی هستم گویند : من کثیف و دشمن اهلیت می باشم و خدا را جسم دانسته و معتقد به حلول خدا در اشیاء می باشم .

(زمخشری این راز را کشف کرد ولی اینک اهل تسنن در چاهای جدید دست به تحریف زده این اشعار را از تفسیر کشاف انداخته اند) .

(۱) ص - ۲۳ .

کمی (۱) «و قلیل من عبادی الشکور» : اندکی از بندگانم شاکرند (۲) «الاقلیلا ممن انجینا منهم» : جز اندکی از افرادی که نجات دادیم (۳) «و کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة» : چقدر از عده کم که بر عده زیاد غالب شدند (۴) .

از طرفی قرآن اکثریت را در موارد متعدد ، تکذیب کرده است در آیه ۱۱۵ سوره انعام میخوانیم : « وان تطع اکثر من فی الارض بصلوک عن سبیل الله » : اگر پیرو اکثریت باشی ترا از راه خدا گمراه کنند .

و در آیه ۳۵ سوره یونس می خوانیم : « وما یتبع اکثرهم الاظنأ ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً » : اکثر مردم جز پیرو ظن نیستند ، ظن (گمان) انسانرا از چیزی از حق ، بی نیاز نمیکند .

و در آیه ۶ سوره «یس» میخوانیم « لقد حق القول علی اکثرهم فهم لایؤمنون » : اکثر مردم بایمان شافی ، اتمام حجت شدند ولی آنها ایمان نمی آورند .

روی این حساب طبق فرموده خدا در قرآن ، اکثریت در گمراهی است بنابراین قلت و کم بودن شیعه ها ، دلیل بطلان مذهب آنان نیست و اکثریت شما دلیل حقانیت مذهبتان نمیباشد .

از شما خواهش داریم که یکی از علمای شیعه را بحضور من بیاورید

(۱) هود - ۴۰ .

(۲) سباء - ۱۲۶ .

(۳) هود - ۱۱۵ .

(۴) بقره - ۲۴۹ .

تابا او گفتگو کنم و ببینم آنها چه می گویند.

علماء - هیئات از اینکه از علمای شیعه کسی جرئت کند تا در مجلس ما آید و بحث کند ، اگر چنین شود ، دستور قتل او را صادر خواهیم کرد .
یوحنا - مگر شیعه ها اقرار به وحدانیت خدا ندارند؟ !
علماء - چرا ، بلکه در توحید و تنزیه ذات و صفات خدا مبالغه می کنند .

یوحنا - مگر شیعه ها قائل به پیامبری رسول خدا ﷺ و حقانیت قرآن و معجزات پیامبر ، نیستند ؟
علماء - چرا ، بلکه آنان رسول خدا را پیش از نبوت و بعدش منزّه و معصوم از معاصی کبیره و صغیره می دانند ، و به حقانیت قرآن و معجزات پیامبر ﷺ اقرار دارند .

یوحنا - مگر شیعه ها به معاد و حشر و نشر ایمان ندارند؟

علماء - بهمه اینها اقرار دارند .

یوحنا - مگر به سؤال قبر ، صراط ، میزان و شفاعت ، اقرار ندارند

علماء - اقرار بهمه اینها دارند .

یوحنا - مگر شیعه ها ، انکار عبادات از قبیل طهارت و نماز و روزه

و حج و زکات و جهاد می کنند؟

علماء - نه ، بهمه اینها اقرار دارند ، بلکه عقیده آنها در این امور

در نهایت کمال است .

یوحنا - آیا شیعیان خوردن مال مردم ، شراب ، زنا و لواط و لهو

و لعب و ربا و قتل را رومی دارند ؟ !

علماء - «لا والله قطعاً»: بخدا سوگند چنین نیستند که این محرمات را حلال بدانند، بلکه اجتناب آنان از محرمات بیشتر از پیر و ان مذاهب دیگر است.

یوحنا - شیعیان که به اعتراف خود شما، گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» هستند و بنماز و روزه و حج و زکات و سایر اموری که گفته شد اقرار دارند، چرا قتل آنان واجب است؟!
از مسلمانی شما عجب است که چنین فتوای بناحق می‌دهید - و چه قدر عجب است؟

آیا بشر در کارهای خود مجبور است؟!

در اینجا که یوحنا کم‌کم درها را بر روی علمای اهل تسنن می‌بست و به آنان رساند که در گمراهی بسر می‌برند. آنان از راه دیگر وارد شده و گفتند: مخالفت ما با ارافضی‌ها از این رو است که رافضیان در عقاید خود انحراف دارند.

یوحنا - شیعه‌ها چه انحرافی در عقاید دارند؟!

علماء - رافضیان (شیعه‌ها) می‌گویند: بشر در اطاعت و معصیت اختیار دارد و می‌گویند: خداوند از ما اطاعت و ایمان خواسته اما کفر و ظلم نخواسته است، و معلوم است که این عقیده نادرست است زیرا آنان خود را با خداوند، شریک می‌دانند.

یوحنا - مگر شما می‌گوئید، بشر در کارهای خود، اختیاری ندارد، و خداوند از کافر و ظالم، کفر و ظلم خواسته و از مؤمن، ایمان خواسته.

علماء - آری مذهب ما این است که مادر امور اختیاری نداریم
(اشاره به مذهب اشاعره) .

یوحنا - بنابراین ، مذهب شما به اشکال زیادی برمی خورد زیرا
لازمه این عقیده آنستکه : هر گناهی را که مردم انجام می دهند ، همه را
خود خداوند انجام داده است ، بعبارت دیگر : خدا خواسته که کافر ،
کفر ورزد و او در کارهای خود ، هیچگونه اختیاری ندارد ، با اینکه
خداوند ، کافران را عذاب می کند که چرا ایمان نیاورده اند ؟ .

لازمه این عقیده شما آنستکه ، بگوئید : خدا خواسته که شیطان ،
شیطنت کند ، و شرابخوار ، شراب بخورد و هیچکدام در کار خود
اختیاری ندارند ، اگر چنین باشد چرا خداوند آنانرا عذاب می کند ،
از طرفی با اینکه مردم در کارها اختیار ندارند ، پس چرا خداوند آنانرا ،
امر و نهی کرده است و فرموده : هر کس امر و نهی مرا اطاعت نکند
مستوجب عذاب است ، از عدل خدا دور است کسی را که در کارها اختیار
ندارد ، عذاب نماید .

چرا خداوند در قرآن در مقام سرزنش گناهکاران می فرماید :
«انی یصرفون» : کجا رانده می شوند (۱) و در مورد دیگر می فرماید :
«کیف تکفرون» : چرا کفر می ورزند (۲) و در جای دیگر می فرماید :
«لم تلبسون الحق بالباطل» : چرا حق را با باطل می پوشانید ؟ (۳) و نیز

(۱) مؤمن - ۶۸ .

(۲) بقره - ۲۸ .

(۳) آل عمران - ۷۰ .

می فرماید : «لَمْ تَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» : چرا از راه خدا ، مردم را باز
میدارید (۱) ، چگونه خداوند عده‌ای از مردم را که خودش آنها را به
بی‌راهه کشانده مورد خطاب و عتاب خود قرار داده و می فرماید : «فاین
تذهبون» : کجا می روید . (۲)

و در مورد دیگر می فرماید : «فمالهم عن التذكرة معرضین» : بخاطر
چه آنان از تذکر (مواظظ قرآن) سر پیچی میکنند (۳)

و آیات متعدد دیگری نیز در قرآن بهمین طریق هست که دلالت
دارد بر عدم مجبور بودن مادر اعمال خود بلکه در قرآن آیاتی است که کسانی
را که عقیده دارند بشر در کارهایش اختیار ندارد مذمت کرده مانند
این آیه : «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حُرْمَنَا
مِنْ شَيْءٍ» : بزودی آنانکه شرك ورزیدند گویند : اگر خدا میخواست
ما و پدرانمان شرك نمی ورزیدیم و چیزی را حرام نمی کردیم (۴)
خداوند آنانرا سرزنش کرده و می فرماید : «كذلك كذب الذين من
قبلهم حتى ذاقوا بآسنا» : این چنین پیشینیان ایشان ، نیز تکذیب کردند ،
تا آنکه عذاب مارا چشیدند (۵)

« قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا» : ای محمد به آنها بگو آیا

(۱) آل عمران - ۹۸ .

(۲) تکویر - ۲۵ .

(۳) مدثر - ۴۸ .

(۴) انعام - ۱۴۷ .

(۵) انعام - ۱۴۷ .

شما دانشی دارید که آنرا بما نشان نمی دهید؟ « ان تتبعون الا الظن و ان انتم الا تخرون» : اینگونه مردم ، جز پیر و پندار نیستند و نیستید شما جز گمان آوران (۱) یعنی شما که ادعای می کنید، آنچه ما انجام می دهیم از روی اختیار نیست، پنداری را متابعت می کنید و دروغی را بخدا نسبت می دهید .

* * *

من بیچاره یوحنا در شگفتم از کسی که معتقد است : خداوند از کافران ایمان نخواست و اگر میخواست ، همه مردم مسلمان می شدند ، ولی خدا نخواست همه مسلمان شوند و خواست عده ای بست پرست باشند !! من که تازه بدین اسلام گرویدم ، میدانم که عقیده شما برخلاف قرآن است در صورتی که شما قرآن را قبول دارید ، پس چرا برخلاف آیات قرآن می گوئید : خداوند ، از مشرکان ، شرك و از مؤمنان ، ایمان خواست و رافضی ها (شیعه ها) را که به این عقیده بی اساس معتقد نیستند به طعن گرفته اید و قتل آنها را واجب می دانید ، این ظلم آشکاری است که شما در حق شیعیان می کنید باینکه ایشان ، پیر و حقند .

آیا فرقه ناجیه کدامند ؟ !

علمای چهارمذهب اهل تسنن که در بن بست عجیبی قرار گرفته بودند ، چرخ سخن را گرداندند و گفتند : ای یوحنا ! ما نمی گوئیم : که رافضی ها ، حق را ترك کرده اند ، بلکه می گوئیم : رافضی ها گویند : در میان هفتاد و سه فرقه مسلمین که يك فرقه ، اهل نجات هستند ، ما هستیم و فرقه های دیگر را در راه هلاکت و دوزخ می دانند ، حال که آنان ما

(۱) آیه سابق .

راگمراه می‌دانند، ماهم قتل آنانرا واجب می‌دانیم.

یوحنا- مگر شما می‌گوئید فرقهٔ ناجیه در میان ۷۳ فرقه، ماهستیم.

علماء- مایقین نداریم که در میان این ۷۳ فرقه، فرقهٔ ناجیه کدام

می‌باشند این فرقه ناجیه در میان ۷۳ فرقه، معلوم نیستند (۱)

یوحنا- شمارا بخدا سوگند می‌دهم، بگوئید به بینم، چرا و بچه

دلیل رافضی‌ها خود را فرقه ناجیه میدانند!؟

علماء- رافضی‌ها برای ادعای خود (فرقهٔ ناجیه هستند) به این

حدیث استدلال می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه

نوح من ركب فیها نجی ومن تخلف غرق» مثل اهل بیت من بسان مثل کشتی

نوح هست، کسی که بر آن سوار شود، نجات یافته و گرنه غرق می-

شود (۲) و نیز فرمود: «علی مع الحق والحق مع علی»: «علی با حق است و

حق با علی است (۳) رافضی‌ها می‌گویند:

این دو حدیث راهمهٔ مسلمین قبول دارند ولی وقتیکه رسول خدا

(ص) از دنیا رفت، مردم از اهل بیت پیامبر عليه السلام روگردانند و با ابوبکر

(۱) حدیث تفرق امت را (به ۷۳ فرقه که یکی از آنها اهل نجاتند)

علمای اهل تسنن در کتب خود نقل کرده‌اند از جمله: زمخشری در کشف

ذیل آیه ۱۶۰ انعام نقل کرده است (گروه رستگاران ج ۱ ص ۱۱ به بعد)

(۲) صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۵- تفسیر فخر رازی ج ۷ ص

۴۰۶- تفسیر نیشابوری ج ۳ و مستدرک حاکم ج ۲ ص ۳۴۳ و ...

(۳) این حدیث را خطیب در تاریخ خود ج ۱۴ ص ۳۲۱ و زمخشری

در ربیع الابرار و ابن قتیبه در الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۶۸ و ... نقل کرده‌اند.

بیعت نمودند ، ولی ما از ابوبکر متابعت نکردیم ، بلکه از علی و اهل بیت پیامبر ﷺ پیروی نمودیم ، پس ثابت شد که در میان ۷۳ فرقه ، فرقه ناجیه ما هستیم .

یوحنا - اگر شیعیان ، دو مطلب را ثابت کنند ، شکی نیست که حق با آنها است : ۱- اهل بیت پیامبر (ص) در نقطه مقابل ابوبکر و عمر و پیروانشان بودند ۲- بنص صریح پیامبر (ص) اهل بیتش بر حقند .
برای اینکه برای مایقین حاصل شود ، اگر برای این دو مطلب از کتب رافضیان ، دلیل آورده ایم ، قبول نیست ، بلکه از کتب خود اهل تسنن باید دلیل آورد
علماء- این سخن موافق انصاف است .

«مخالفت عمر و ابوبکر و عثمان با اهل بیت (ع)»

در اینجا یوحنا مطلب بسیار حساسی را به پیش می کشد ، که هر شخص با انصافی باید در برابر این مطلب زانوی تسلیم بزمین بزند :
« ای علمای اهل تسنن ! شما را سوگند به آن خداوندی که در قرآن سوره بقره آیه ۱۵۸ می فرماید : «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من الیمنات و انهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون » : «آنانکه می پوشانند راههای بینات و هدایت ما را بعد از نزول و بیانش در قرآن ، آنان را خدا و لعنت کنندگان لعنت می کنند»
آیا در قرآن و کتب حدیث هیچ مطلبی هست حاکی از آن باشد که بعد از وفات رسول خدا ﷺ ابوبکر و عمر و عثمان با اهل بیت و علی و فاطمه و عباس نزاع کرده اند ؟!»

علماء - آری در کتب ما مانند صحیح بخاری که از بزرگترین کتب اهل تسنن هست ، دو مطلب روایت شده :

۱- عایشه روایت می کند ، که ابوبکر با علی رضی الله عنهما شش ماه نزاع کرد ، یعنی تامدتی که فاطمه علیها السلام زنده بود (۱)

۲- بروایت عمر ، علی رضی الله عنهما و عباس با عمر نزاع کرد (۲)

یوحنا - چرا علی و عباس راضی بخلافت ابوبکر و عمر نبودند و میدان ایشان نزاع بود؟ و طبق حدیث خودتان ، بین علی و عباس با ابوبکر و عمر نزاع بود، و این قول مطابق رأی شیعیان است که میگویند اجماعی که اهل تسنن در مورد خلافت ابوبکر میگویند درست نیست.

علماء - در کتب ما مطالبی هست که اگر راضیان بدانند ، آن را دستاویز خود قرار داده و برضد ما اقامه می کنند ، صورت حدیثی که دلالت بر نزاع علی و عباس با ابوبکر و عمر می کند این است.

«قال عمر للعباس وعلی : فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله قال ابوبكر اناولى رسول الله فجتئنا تطلب ميراثك من ابن اخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من ابیها . فقال ابوبكر : قال رسول الله صلى الله عليه وآله لانورث ما تركناه صدقه فرأيتماه كاذباً آثمأً غادراً خائناً . والله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي ابوبكر وانا ولى رسول الله وولى ابى بكر فرأيتمانى كاذباً آثمأً غادراً خائناً والله يعلم انى لصادق بار تابع للحق فوليتما ثم جئت

(۱) اهل تسنن قائلند که فاطمه (ع) شش ماه بعد از رحلت رسول

خدا از دنیا رفت (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۳ و ...)

(۲) صحیح مسلم ج ۵ ط مصر ص ۱۵۲

انت و هذا وانتما امر كما واحد و جميع ، فقلتما الينا واعطنا ميراث رسول
الله « (۱) .

: عمر به عباس و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ گفت : وقتیکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وفات
کرد ، ابوبکر گفت : من خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستم شما دونفر (عباس
و علی) آمدید (از ابوبکر) میراث خود را طلب کردید یعنی توای عباس
میراث برادرزاده ات (محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را طلب کردی و این علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ میراث
پدرزنش (محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را ، ابوبکر گفت :

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده : ما ارث نمیگذاریم ، هر چه بگذاریم
صدقه است ، هر دو اعتقاد بستید که ابوبکر دروغگو و گناهکار و حيله گر
و خائن است ، خدا میداند که ابوبکر راستگو و نیک کردار و پیرو راه
راست و حق است .

بعد از آنکه ابوبکر از دنیا رفت ، من خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و
جانشین ابوبکر هستم شما دونفر آمده اید مرا دروغگو و گناهکار و حيله
گر و خائن میدانید ، که من راستگو و نیکو کار و پیرو حق بوده و بر شما
و لّی هستم ، پس از آن آمدی تو و این مرد ، هر دوی شما بربك عهد و یک
حالیید میگوئید که میراث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به ما بده .

عمر این مطالب را در مجلسی گفت که آن مجلس پر از اصحاب
کبار مانند انس بن مالک ، عثمان ، عبدالرحمن بن عوف ، زبیر و سعد

(۱) نگارنده باراهنمائی حضرت حجة الاسلام آقای فقیهی (مؤسس

دارالشفاء و کتابخانه قرآن و عترت در قم) عین این حدیث را در صحیح
مسلم جلد ۵ ط مصر ص ۱۵۲ مطالعه کردم .

بودند ، هیچکس در آن مجلس برای ابو بکر و عباس و علی ، عذرخواهی نکردند و همین دلیل است که ابو بکر و عمر در صف گروهی بودند که علی (ع) و عباس در صف گروه دیگر و این دو گروه باهم دیگر نزاع داشتند (۱)

* * *

پس از آنکه علمای اهل تسنن حدیث فوق را از کتب خودشان نقل کردند ، یوحنا سرنخ سخن را گرفت و چنین گفت :

ای سروران من ! وای دانشمندان اهل تسنن ! بیائید واقعاً تعصب و نفاق را از خود دور کنیم و تحقیق کنیم ببینیم حق با کدام یک از مذاهب است .

قبلاً گفتم اگر دو مطلب ثابت شود ، حق با شیعیان است ، مطلب اول این بود که آیا اهلبیت رسول خدا ﷺ با عمر و ابو بکر مخالف بودند یا نه ؟ طبق حدیث فوق که خودتان در کتبی مانند صحیح مسلم و بخاری نقل کردید اهلبیت پیامبر با ابو بکر و عمر مخالف بوده و بینشان نزاع بود .

امام مطلب دوم که حق با اهلبیت علیهم السلام است و هر کس از ایشان پیروی نکند ، راه گمراهی را پیموده است ، اگر رافضیان (شیعیان) این مطلب را نیز مثل مطلب اول ثابت کنند با این شرط که دلیلشان از کتب خود شما باشد ، بدون هیچگونه شک و تردید ، مذهب آنها مذهب حق خواهد بود .

(۱) مطلب قابل توجه اینکه طبق این حدیث علی رضی الله عنه و عباس ، ابو بکر و عمر را با گفتن «دروغگو ، حيله گر ، گناهکار و خائن» سب کرده اند بنابراین سب کردن ابو بکر و عمر جایز است ! (نگارنده)

حق با اهل بیت رسول خدا (ص) است

نصوص و روایات بسیاری در کتب سنی و شیعه بروشنی دلالت دارند که عترت رسول خدا ﷺ باید مورد احترام قرار گیرد و مردم در احکام تمسک به اهل بیت علیهم السلام نمایند؛ یوحنا از همین مسیر وارد بحث شده و خطاب به علمای اهل تسنن چنین میگوید:

ای علمای اهل تسنن! شمارا به کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله ﷺ مطالبی رسیده سوگند میدهم آیا در کتب شما در باره اهل بیت پیامبر ﷺ مطلبی رسیده است؟!

علماء - آری در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم ، از زید ابن ارقم روایت شده که گفت : رسول خدا ﷺ در بین مکه و مدینه برای ماسخنرانی کرد و فرمود : گمان دارم که پیک پروردگارم بیاید و وعده حق (رحلت) را اجابت کنم «وانا تارك فيكم الثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به ثم اهلبيتي اذ كر كم الله في اهل بيتي» :

دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم ، اولی قرآن که هادی و روشنگر است ، پیروی از آن کرده و به آن متمسک شوید ، سپس (دومی) اهل بیت من ، سفارش میکنم شمارا به اهل بیت (که بادر نظر گرفتن خدا، حتماً احترام آنها را داشته باشید) (۱)

(۱) صحیح مسلم ج ۷ باب فضائل الصحابه فضل علی ﷺ ص ۱۲۳

طبع محمد علی صبیح مصر و کتب دیگر .

در کتاب مجموع صحیحین نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:
 «رحم الله علياً اللهم ادر الحق مع علي حيث دار»: خداوند علی عليه السلام را
 مشمول لطف خود قرار دهد ، خداوند! هر جا که علی می‌گردد ، حق را
 با او بگردان (حق را از علی جدا نکن). (۱)

صاحب کشاف طبق استاد خود روایت کرده که رسول خدا ﷺ
 فرمود :

فاطمه عليها السلام مایه سرور قلبم هست فرزندان او ، میوه دل‌م هستند ،
 شوهر او نور چشمم می‌باشد ، ائمه از فرزندان او امینان پروردگام
 و روابط و واسطه بین خدا و خلق هستند ، کسیکه به آنان تمسک کند
 نجات یابد و کسی که تخلف از آنها نماید گمراه خواهد بود (۲)

نیز پیامبر ﷺ فرمود : «مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من
 رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق» (ضل و هوی) : مثل اهلبیت من ،
 بسان مثل کشتی نوح است ، کسی که در آن سوار شد ، نجات یافته

(۱) تذکره سبط بن جوزی ص ۲۰ - صواعق ابن حجر آخر
 فصل ۲ باب ۹ ص ۷۷ و ...

(۲) فاطمه بهجة قلبی و ابناها ثمر فؤادی و بعلمها نور بصری و الائمة
 من ولدها أمناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی
 و من تخلف عنهم غوی (در این باره به کتابهای : حلیة الاولیاء ابو نعیم
 ج ۲ ص ۴۰ و تذکره سبط بن جوزی ص ۱۷۵ و صواعق ابن حجر
 ص ۱۰۵ و ... مراجعه شود)

و کسی که از آن تخلف کرد ، غرق می شود . (۱)

یوحنا - شما که این احادیث را از کتب خود نقل کردید ، با دقت در معنای این احادیث برای انسان ، بدون تردید ، یقین حاصل می شود که پیروی کردن غیر از اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موجب گمراهی و هلاکت است ، اگر انصاف بدهید ، ادعای رافضی ها (شیعیان) در مورد اینکه فرقه ناجیه هستند ، صحیح است .

چه آنکه دلیل آنان در کتب شما مذکور است ، پس چرا آنان را رافضی (ترك کننده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله) می خوانید و قتل آنها را واجب می دانید .

* * *

نتیجه اینکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مانند علی ، عباس ، فاطمه ، حسن حسین علیهم السلام و... با ابوبکر و عمر و عثمان نزاع داشتند ، و طبق احادیث مسلم ، حق با اهل بیت است و از آنها باید پیروی کرد ، پس مذهب شیعیان که پیروی از اهل بیت (ع) هست ، صحیح می باشد (دقت کنید)

جواز سب ابوبکر و عمر و عثمان

علمای اهل تسنن از راه دیگر وارد بحث شده و گفتند : ما که رافضی ها را به رفض (ترك سنت پیامبر) نسبت می دهیم و قتل آنها را واجب میدانیم ،

(۱) این حدیث را بسیاری از اکابر علمای اهل تسنن مانند حاکم در مستدرک ج ۲ ص ۳۴۳ و ابن حجر در صواعق ص ۱۵۱ و طبرانی در کتاب اوسط و دیگران نقل کرده اند (تفصیل بحث را در کتاب لماذا اخترت مذهب الشیعة علامه انطاکی ص ۱۶۴ ببعد مطالعه کنید)

بخاطر آن است که آنان به صحابه رسول خدا ﷺ طعن می‌زنند و لعنت بر ابوبکر و عمر و عثمان را روا می‌دارند .

یوحنا - آنان چرا لعنت کردن به این سه نفر را روا می‌دارند ؟ .

مولانا رشید شافعی - رافضی‌ها گویند : ابوبکر ، فاطمه را

رنجانید و هر که فاطمه (ع) را بر نجانند ، رسول خدا ﷺ را رنجانیده و

هر که رسول خدا ﷺ را بر نجانند ، لعنت کردن او روا باشد (۱)

یوحنا - شکی نیست همانگونه که در کتب شما مذکور است ،

رسول خدا ﷺ فاطمه (ع) را بسیار ستود ، بحدی که فرمود : خداوند

را بخشم می‌اندازد کسی که فاطمه (ع) را بخشم اندازد و کسی که فاطمه (ع)

را خشنود کند ، خدا را خشنود ساخته است و نیز آنحضرت فرمود : هر که

فاطمه (ع) را بر نجانند مرا رنجانیده است ، چنانکه در صحیح بخاری که

مهمترین کتاب اهل تسنن است نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود :

«فاطمة بضعة منی یرینی ما را ابها و یؤذینی ما اذاها» : فاطمه پاره تن من است ،

هر که به او بدی کند ، به من بدی کرده ، و هر که او را اذیت نماید مرا

اذیت نموده است (۲)

شکی نیست که به دلیل همین احادیثی که در کتب شما وارد شده

(۱) مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی ص ۶ - حلیة الاولیاء

اصفهانى ج ۲ ص ۴۰ و دیگران این حدیث و مضمون آن را از پیامبر ﷺ

نقل کرده‌اند .

(۲) مدرک سابق .

هر که فاطمه (ع) را بر نجانند رسول خدا ﷺ را رنجانیده است، حال از شما می پرسیم، آیا در کتب شما این مطلب هست که ابوبکر، فاطمه را رنجانیده است یا نه ؟

علماء - آری در کتب ما نقل شده که ابوبکر، فاطمه را رنجانید ولی بزبان نمی توانیم آورد، در صحیح بخاری در چند مورد نقل است که : پس از رحلت رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و مطالبه میراث خود کرد، ابوبکر او را از میراث خود منع نمود، فاطمه (ع) نسبت به ابوبکر خشگمین شد، و دیگر با ابوبکر، سخن نگفت تا از دنیا رفت و به علی رضی الله عنه وصیت کرد که او را شبانه دفن کنند تا ابوبکر و طرفدارانش بر جنازه اش نماز نخوانند، اینک متن حدیث : « عن عائشة ان فاطمة علیها السلام بعد النبي ﷺ ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من رسول الله فما افاع الله بالمدينة وفدك وما بقی من خمس خبیر فقال ابوبکر ان رسول الله قال لانورث ماتر كناه صدقة، قال انما یاكل آل محمد ﷺ فی هذا المال وانی والله لا اغیر شیئاً من صدقة رسول الله علی حالها التی كان علیها فی عهد رسول الله ﷺ ولا عملن فیها بما عمل به رسول الله ﷺ فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئاً فوجدت (۱) فاطمة علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فلم تكلمه حتی توفیت وعاشت بعد النبی ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی

(۱) معنی وجدت بمعنی غضبت است همانگونه که در حاشیه

صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۴ بهمین معنی تصریح شده است.

لیلا ولم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها « (۱)

عایشه گوید: بعد از رحلت رسول خدا (ص) فاطمه (ع) حضور ابوبکر آمد (یا پیام فرستاد) و مطالبه ارث خود که پدرش رسول خدا از غنائم خبیر یعنی فدک را به او داده بود، نمود.

ابوبکر گفت: رسول خدا (ص) فرمود: ما ارث نمی گذاریم، آنچه می گذاریم، صدقه (برای عموم) است، آل محمد (نیز) از این مال می خورند، سوگند بخدا من، چیزی از صدقه رسول خدا (ص) را بهمان وضعی که در عصر خودش بوده، تغییر نمی دهم، همانگونه که رسول خدا (ص) انجام می داد من هم انجام می دهم.

بالاخره، ابوبکر فاطمه را از اخذ چیزی از فدک، منع کرد، فاطمه (ع) نسبت به ابوبکر خشمگین شد، و از ابوبکر دوری کرد و تاهنگامی که از دنیا رفت دیگر با ابوبکر سخن نگفت، او بعد از پدرش، شش ماه زندگی کرد، شوهرش علی (ع) شبانه او را دفن کرد و بر جنازه اش نماز خواند و ابوبکر را اذن نداد که در کفن و دفن فاطمه (ع) شرکت کند.

نیز در کتاب صحیح بخاری «کتاب الفرائض» از عایشه نقل شده که: «ان فاطمة لما طلبت ارض فدک من میراث ایها (ص) منعها ابوبکر هجرته فاطمة (ع) حتی ماتت»: وقتی که فاطمه (ع) زمین فدک را که از میراث پدرش بود، از ابوبکر مطالبه کرد، ابوبکر فدک را به فاطمه واگذار

(۱) نگارنده روایت فوق را باراهنمائی دانشمند گرام آقای فقیهی

در صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۳ ط مصر و در صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۷۷ (باب غزوة خبیر) ط الشعب یافتیم.

نکرد، فاطمه (ع) تا آخر عمرش از بوبکر دوری نمود (۱)
 (ناگفته نماند که از روایات سنی و شیعه استفاده می‌شود که فدک
 «نحله» (هبه) بود که پیامبر (ص) در حال حیاتش به فاطمه (ع) داده بود ،
 و چون دشمنان از راه ارث وارد شدند ، فدک رنک ارث گرفت)
 یوحنا - این همه احادیثی که نقل گردید ، بروشنی دلالت دارند
 که ابوبکر ، فاطمه (ع) را رنجانیده است ، اینک دوازده تعصب ، انصاف
 دهید که هر که فاطمه (ع) را رنجانید ، رسول خدا را رنجانیده است و
 خداوند در قرآن سوره احزاب آیه ۵۶ می‌فرماید :

«ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة» : آنانکه
 خدا و پیامبر را اذیت می‌کنند (ومی رنجانند) خداوند آنها را در دنیا
 و آخرت لعنت کرده است ، روی این اساس مطابق احادیث فوق و آیه
 قرآن ، لعنت کردن آنانکه به فاطمه آزار رسانند روا باشد چه آنکه
 موجب خشم فاطمه (ع) شده‌اند که خشم فاطمه ، خشم خدا و رسول
 است .

(وقتی که یوحنا ، مطلب را به اینجا آورد ، علمای اهل تسنن
 هیچگونه جوابی نداشتند ، سردرگریان کرده و در بن بست عجیبی قرار
 گرفتند ، تاسر انجام پس از فکر کردن بسیار ، از راه دیگر (اجماع)
 وارد شده و در این مسیر دست و پا کردند اینک دقت کنید)

(۱) کفایه محمد بن یوسف گنجی شافعی باب ۹۹ - صحیح بخاری

ج ۵ ص ۹ - باب غزوة خیبر - و ج ۷ ص ۸۷ و ...

آیا خلافت ابوبکر اجماعی است؟

یوحنا - چرا جواب مرا نمی دهید ، چرا سکوت اختیار نموده اید؟
علماء - جواب شما را علمای سابق ما گفته اند ، و آن اینکه ، مسلمین
پس از رحلت رسول خدا ﷺ اجماع و اتفاق رأی نمودند بر صحت
خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و این اجماع دلیل حقانیت آنهاست و حاکی
است که آنها اهل بهشت هستند و کسی که با آنها مخالفت کند ، قتل او
واجب است .

یوحنا - شما سابقاً اقرار کردید که علی (ع) و عباس و اهل بیت
پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر ، مخالفت و نزاع کردند ، آیا علی و عباس و
اهل بیت واجب القتل هستند ؟ آیا مخالفت آنان ، اجماع شما را بهم
نمی زند !؟

اینکه می گوئید ابوبکر و عمر و عثمان اهل بهشت هستند ، این
استدلال ناتمام است ، چه آنکه روایت صحیحی در کتب شما هست بنقل
حمیدی در کتاب « الجمع بین الصحیحین » عبدالله بن عباس گوید :
پیامبر ﷺ فرمود :

« أَلَا إِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَأَقُولُ :
يَا رَبِّ اصْحَابِي ! فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدٌ ثَوَابِعُكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ
الْعَبْدُ الصَّالِحُ : وَكَنتَ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دَمَتْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أُنْتِ
الرَّقِيبُ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ، أَنْ تَعَذِّبَهُمْ فَأَنْهَمُ عِبَادَكَ ، قَالَ : فَيَقَالُ لِي
أَنْهَمُ لِمِيزَالِ الْأَمْرِ تَدِينُ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ » .

... در روز دستاخیز ، مردانی از امت مرا می آورند ، مانع آنها

میشوم که بسوی عذاب روند ، عرض می کنم: پروردگارا اینها اصحاب من هستند ، خطاب از مصدر وحی میرسد ای پیامبر ! تو نمیدانی که اینها بعد از تو باعث بروز چه حوادث (ناگواری) شدند ، مانند عبد صالح (۱) عرض میکنم: خدا یا ! هنگامی که در میان آنها بودم ، گواه و مراقب اعمالشان بودم ولی وقتی که مرا از میان آنها گرفتی ، خودت مراقب و گواه اعمال آنان میشایی و تو بر هر چیزی گواه هستی ، اگر آنان را عذاب کنی آنها بنده تو هستند (اختیارشان با تو است) خداوند بمن میفرماید : آنان (اصحاب) وقتی که از میانشان رفتی همواره راه ارتداد را پیمودند ...

بنابراین اصحاب بودن ابوبکر و عمر و عثمان ، دلیل اهل بهشت بودن آنان نیست .

نیز در کتاب صحیح بخاری که از کتب معتبر شماست روایت شده که عمر روی منبر گفت : « بیعت با ابوبکر ، چیز ناگهانی (بدون مشورت) واقع شد خداوند مسلمین را از شر آن حفظ کند ، هر کس بعد از آن ، بازگشت بچنین امری کند او را بقتل برسانید » (۲)

(۱) منظور از بنده صالح ، حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است که در مورد امت خود ، در روز قیامت ، چنین بخدا عرض می کند چنانکه در قرآن سورة مائده آیه ۱۱۶ خاطر نشان شده است .

(۲) شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲۳ - ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۶ و ... کانت بیعة ابی بکر فلتة و قی الله المسلمین شرها فمن عادالی مثلها فاقتلوه .

روی این اساس ، بیعت با ابوبکر نه اجماعی است ، نه به انتخاب پیامبر ﷺ .

آیا پیامبر ابوبکر را بعنوان خلافت نصب کرد ؟

یوحنا قیافه بحث را عوض کرد ، و گفت رسول خدا ﷺ با کمال صراحت تعیین خلیفه خود نمود (آیا بفرض اجماع ، آیا این اجماع در برابر نص قول پیامبر ﷺ در مورد تعیین خلیفه فایده‌ای دارد ؟ مسلماً نه) ، از شما می‌پرسم آیا پیامبر ﷺ ابوبکر را بعنوان خلافت تعیین فرمود .

علماء - پیامبر ﷺ در حال بیماری که اطرافش را بزرگان او از صحابه گرفته بودند ، فرمود : دوات و قلم بیاورید تا برای شما مطلبی را بنویسم که بعد از وفات من اگر به آن تمسک کنید گمراه نشوید . یکی از اصحاب گفتند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوده (هدیان) می‌گوید (۱)

یوحنا - آیا می‌دانید که آن يك نفر چه کسی بود ؟
علماء - او «عمر» بود که از روی مهربانی و درد دل گفت : پیامبر ﷺ بیهوده می‌گوید .

یوحنا - بلکه عمر مصلحت ندید رسول خدا آن مطلب را که مربوط به تعیین خلیفه بود ، بنویسد ، طمع خلافت باعث شد که نسبت بیهودگی و هدیان به پیامبر ﷺ بدهد !

(۱) صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۱۸ - صحیح مسلم اوائل ج ۲ - مسند

احمد ج ۱ ص ۲۲۲ و ...

ای سروران من ! ای علمای اهل تسنن ! من هنوز نه شیعه شده ام و نه سنی ، بلکه در جستجوی حق هستم ، شمامی گوئید :

وقتی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت ، وصیت نکرد که خلیفه ام چه کسی است ولی من در کتاب تورات و انجیل خوانده ام که هیچ پیامبری را خداوند نیافرید که از دنیا برود اما قائم مقام خود را تعیین ننماید. قرآن شمامی فرماید : « کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت - ان ترک خیر الوصیة للوالدین والاقربین » : بر شما این قانون دستور داده شد که وقتی مرگ سراغ یکی از شما آمد (آثار مرگ را دیدید) اگر مالی را گذاشته در مورد آن وصیت کند و در وصیت خود ، پدر و مادر و نزدیکان را در نظر گیرد (۱)

از طرفی طبق روایات متعدد از جمله روایت بخاری در صحیح خود در کتاب الفرائض مذکور است که رسول خدا ﷺ فرمود : « ماحق امرء مسلم له شیء یوصی فیہ ان یبیت ثلث لیلال الاوصیة مکتوبة عند رأسه » : بر مرد مسلمانی که چیزی که به آن وصیت کند دارد روا نیست سه شب بخوابد مگر اینکه وصیت خود را نوشته و کنار سرش قرار دهد .

در اینصورت ، چگونه رواست که رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت کند ولی در موضوع خلافت ، هیچگونه وصیتی ننماید و برخلاف فرموده قرآن و گفته خودش (که سفارش به وصیت کرده اند) رفتار کند چنانکه قرآن می فرماید :

« تأمرون الناس بالبر و تسنون انفسکم وانتم تلتون الكتاب افلا

(۱) بقره - ۱۷۶ .

تعقلون: «آیا مردم را به نیکی امر می کنید ولی خود را با اینکه قرآن خوان
هستید فراموش می نمائید آیانی اندیبتید (۱)

از عقل و نقل دور است که رسول خدا ﷺ چیزی را دستور دهد
ولی خودش به آن عمل کند .

ای علماء! بگوئید تا بدانم ، شیعه بچه دلیل علی (ع) را خلیفه
رسول خدا (ص) می داند ؟ !

علماء - آنها احادیث بسیاری برای این ادعای خود نقل می کنند .
یوحنا - شمارا به حق رسول اکرم (ص) قسم می دهم ، بگوئید تا
بدانم آیا در کتب شما از این قبیل احادیث هست؟
مولانا رشید شافعی - آری احادیث بسیاری در کتب ماموافق ادعای
شیعه ، موجود است .

روایات منصوصه پیرامون خلافت علی (ع)

مولانا رشید شافعی قسمتی از آن روایاتی را که در آنها تصریح به
خلافت علی (ع) شده چنین توضیح داد :

* * *

۱- امام مادر کتاب معالم التنزیل در تفسیر آیه ۲۱۴ سوره شعراء:
«وانذر عشیرتک الاقربین» (بترسان از عذاب خدا، خویشاوندان نزدیک خود
را) گوید: رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود: تو برادر و خلیفه منی، و بمردم
فرمود: سخن علی را بشنوید و از او اطاعت کنید، اصل روایت را علی (ص)
چنین نقل می کند :

(۱) بقره - ۴۱ .

علی(ع) فرمود: وقتی که آیه فوق نازل شد، رسول خدا (ص) به من امر کرد فرزندان عبدالمطلب را در خانه ای جمع کنم، آنان را که حدود چهل نفر بودند بگرد هم آوردم يك پای گوسفند و ظرفی بزرگ شیر به آن مجلس آوردم که تنها غذای يك نفر بود (۱) رسول خدا (ص) به آنان فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! من خیر و سعادت دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، خداوند مرا امر کرده که شمارا بسویش دعوت کنم، کیست در میان شما مراد راه دعوت من کمک کند تا برادر و وصی و خلیفه من باشد».

هیچکس جواب رسول خدا ﷺ را نداد من بلند شده و عرض کردم من دعوت تو را لبیک می گویم و به سؤال تو جواب می دهم، رسول خدا بمن فرمود: «انت اخي و وصيي و خلیفتي فاسمعوا له و اطيعوا»: تو برادر و وصی و خلیفه من هستی، ای مردم سخن علی را گوش کنید و از او اطاعت نمایید.

مدعوین در حالی که خنده استهزاء می کردند از مجلس بلند شدند و به پدرم ابوطالب می گفتند: محمد ﷺ بتو امر کرد، که سخن پسر خود را بشنوی و از او اطاعت کنی! (۲)

* * *

۲- بروایت اهل تسنن، احمد حنبل در مسند خود نقل می کند

(۱) همه مدعوین از آن غذا خوردند و سیر شدند ولی غذا تمام نشد.

(۲) مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۱۱۱- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۴-

تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۶ و مدارك دیگر (به الغدير ج ۲ ص ۲۷۹ مراجعه شود)

که « ابی البراء بن عازب » گوید : در سفر ، همراه رسول خدا ﷺ بودم تا بمحل غدیر خم رسیدیم رسول خدا ﷺ ، پس از نماز ظهر دست امیر مؤمنان علیه السلام را گرفت و رو به اصحاب کرد و فرمود : شما میدانید که من بمؤمنان از خود آنها اولی و مقدمتر هستم ، همه گفتند : آری میدانیم ، فرمود : « من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من ظلمه » :

کسی که من مولای او هستم ، علی علیه السلام مولای او است خداوند را دوست بدار ، آنکه را دوست علی است و دشمن بدار آنکه را دشمن علی است ، یاری کن آنکسی را که علی را یاری میکند ، و اگذار آنکسی را که علی را و اومی گذارد لعنت کن آنکسی را که بعلی علیه السلام ستم مینماید .
عمر بحضور علی (ع) آمد و گفت « اصبحت مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنة » : صبح کردم که تو سرور من و سرور هر مرد وزن با ایمان هستی .

احمد حنبل این حدیث را از چهار طریق نقل می کند ۱- از طریق ابی الطفیل ۲- از طریق براء بن عازب ۳- از طریق ابن ارقم ۴- از طریق شیعه . . . (۱)

* * *

۳- ثعلبی در تفسیر آیه اول سوره معارج « سئل سائل بعذاب واقع » روایت میکند که مردی بنام « حارث بن نعمان » پس از واقعه غدیر با جماعتی بحضور رسول خدا (ص) آمد و گفت : ای محمد !

(۱) در باره حدیث غدیر و روایات آن به الغدیر ج اول را - ۸۸ کنید .

گفتی شهادت به یگانگی خدا و رسالت تو دهیم، شهادت دادیم، گفتی در پنج وقت نماز بخوانیم، خواندیم، گفتی که حج کعبه را انجام دهیم پذیرفتیم به همه اینها راضی نشدی، اینک پس معمولی خود را سرور مافرادادی؟! و اعلام کردی «من کنت مولا فاعلمی مولا» .

این امر و عمل از ناحیه تو است، یا از ناحیه خدا، رسول خدا فرمود: سوگند به آنخدائی که یکتا و بی همتا است، این امر از ناحیه خدا است. حارث از رسول خدا (ص) روی گردانید و گفت: خدایا اگر آنچه محمد (ص) می گوید، درست است، بر ما سنک بباران! یا عذاب الیم بر ما نازل کن .

هنوز سخنش پایان نرسیده بود، ناگاه سنگی از طرف آسمان بر سر او فرود آمد و او را کشت و در این موقع، این آیه از طرف خدا بر پیامبر نازل شد «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين»: در خواست کرد سائل عذابی را که برای کافران حتمی است (معارض - ۱) (۱)

* * *

۴- احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که روزی سلمان از رسول خدا (ص) پرسید: وصی تو کیست؟ رسول خدا (ص) در پاسخ فرمود: وصی من آنکس است که دین و قرض مرا ادا می کند و وعده های مرا به مردم برساند یعنی علی عليه السلام (۲) .

(۱) سیره حلیه ج ۳ ص ۳۰۲- تفسیر فرطی ذیل آیه و مدارك بسیار دیگر در الغدير ج ۱ صفحه ۲۳۹ به بعد .

(۲) ینابیع الموده ص ۷۸ - و . . (لماذا اخترت مذهب الشيعة

ص ۲۳۴)

* * *

۵- ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب (۱) روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمود: لکل شیء اولاده من صلبه و اولادی من صلب علی ابن ابی طالب: فرزندان هر کسی در صلب خودش هست. ولی فرزندان من از صلب علی بن ابی طالب (ع) می باشند.

یوحنا - ای علمای اهل تسنن وقتی شما خودتان، این روایات و نصوص تقدم و برتری علی (ع) را در کتب خودتان نقل می کنید، بخدا سوگند، حق باشیعه است، شما از روی جهالت از شیعیان روی می گردانید با اینکه چنین روایات معتبری درباره امامت و خلافت بلافضلی علی (ع) در کتب شما منقولست، چرا شما، امامت بلافضلی آن بزرگوار را قائل نیستید؟

چرا؟ و چرا؟

علماء - مسلمین پیشین ما پس از رسول خدا (ص) اجماع کرده اند بر صحت خلافت ابوبکر، هر کسی غیر از این راه رود، کشتن او واجب است.

یوحنا - همانگونه که خود شما بیان کردید، این اجماع، نادرست است، زیرا با بودن آنهمه روایاتی که در کتب شما درباره خلافت علی (ع) موجود است اجماع، چه صورتی پیدامی کند؟

مولانا رشید - ایرادی به صحت این روایات نداریم و اعتراف

(۱) ص ۴۹ طبع جدید اسلامیه تهران

می‌کنیم که این روایات، برخلاف مذهب مامیباشند .
 (پس از آنکه یوحنا در این بحث نیز نتیجه گرفت ، سؤال دیگری
 مطرح کرد که پاسخ آن نیز مذهب تشیع را تأیید نمود ، اینک سؤال او
 و جواب اهل تسنن)

آیات قرآن و خلافت علی (ع)

یوحنا - خواهشمندم بفرمائید بینم آیا در قرآن ، آیاتی هست
 که مؤید این احادیث منصوصه درباره خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام باشد و دلالت
 بر امامت علی عَلَيْهِ السَّلَام بنماید .

مولانا رشید - شیعه به آیات متعددی از قرآن استدلال می‌کند :

۱- خداوند در قرآن میفرماید : « انما وليكم الله ورسوله والذين

آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راعون » (۱) در

کتاب صحاح اهل تسنن ، نقل است که این آیه در شأن علی عَلَيْهِ السَّلَام بخاطر

انگشتی که علی عَلَيْهِ السَّلَام در نماز بسائل داد نازل شده است (۲) خداوند

در این آیه علی عَلَيْهِ السَّلَام را در ولایت ، شریک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داد

(۱) این است و جز این نیست که ولی (صاحب اختیار در امور

دین و دنیای) شما خدا و پیغمبرش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند،

آنچنان کسانی که برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را در حالیکه

رکوع کنند گانند (مائده - ۵۵)

(۲) تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ۲۹۳ - تفسیر کشاف ج ۳ ص ۶۱۸

- کنز العمال ج ۶ ص ۳۱۹ و ...

همانگونه که ولایت رسول خدا ﷺ عام است ، ولایت علی علیه السلام نیز عام می باشد .

۲- خداوند در قرآن سوره احزاب آیه ۶ می فرماید : « النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله » (۱)

تعبیر به « اولوالارحام بعضهم اولی ببعض » در آیه حاکیست که آنکس که نسبت به میت در میان بستگانش ، نزدیکتر است ، از دیگران شایسته تر است که جانشین میت شود و عهده دار همان ولایت میت گردد ، بنابراین علی علیه السلام که در میان بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بهتر است عهده دار ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله می شود .

اگر گفته شود : عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از اولوالارحام بود ، بلکه عمو جلوتر از پسر عمو است ؟ پاسخ آنکه ولایت عباس با این آیه قرآن «والذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا» (۲) از بین رفت ، زیرا عباس ، مهاجرت با پیامبر نکرد ، بلکه جزء

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در امور ، اولی از مؤمنان است ، از جانشان ، همسران او مادران مؤمنان می باشند ، خویشاوندان ، در کتاب خدا بعضی بر بعضی دیگر مقدم هستند .

(۲) آنانکه ایمان آوردند ولی هجرت نکردند ، نیست شمارا از ولایت ایشان هیچ چیز تا هجرت کنند (انفال - ۷۲) طبق بعضی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس فرمود : «ان علیاً سبقک بالهجرة» (کنز العمال ج ۱۲ فضائل علی - ع)

اسیرانی که در جنگ بدر مسلمانان از کفار گرفته بودند بود ، و آزاد شد .
اما اینکه گفتید : عباس ، عموی پیامبر ﷺ بود ولی علی ع را
پسر عموی پیامبر ، پاسخ آنکه ، عباس از ناحیه پدر ، عموی پیامبر بود
ولی علی ع از ناحیه پدر و مادر پسر عموی پیامبر ﷺ بود ، از این رو
از عباس مقدمتر (از جهتی) می شود .

۳- خداوند در قرآن سوره بقره آیه ۱۲۴ می فرماید : « انی جاعلك
للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین » : من ترا (ای
ابراهیم) امام مردم قرار دادم ، ابراهیم گفت : این مقام به فرزندان من هم
می رسد ، خداوند فرمود : عهد من (امامت) به ستمگران نمی رسد .

بروایت حمیری از ابن مسعود ، رسول خدا ﷺ فرمود : دعوت
مردم به دین بسوی من و علی منتهی شد ، ماهر گزرتی را نپرستیده ایم ، و
خداوند مرا پیامبر و علی ع را ولی و وصی پیامبر ، قرار داد (۱)
۴- خداوند در قرآن می فرماید : « اطیعوا الله واطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم » : خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید (۲)

(۱) به عبارت دیگر آنها که سابقاً بت پرستی دارند ، در دوره ای
از زندگی خود ، ظالم بوده اند ، عهد (امامت) خداوند به آنها نمی رسد ،
در مورد عدم بت پرستی علی ع به اندازه يك چشم به هم زدن به کتابهای :
کفایة الطالب گنجی شافعی باب ۲۴ و ینابیع الموده قندوزی و مسند احمد
حنبل و ... مراجعه شود - درباره وصایت آنحضرت به ینابیع الموده
ص ۷۸ و مناقب ابن مغزالی شافعی ط جدید ص ۲۰۱ و ... مراجعه گردد .
(۲) نساء - ۵۹ .

خداوند در این آیه ما را به اطاعت کردن از «اولو الامر» امر میکند ،
 در این صورت خود اولو الامر (صاحبان امر) کسی را جز به اطاعت امر
 نمی کنند زیرا اگر اولو الامر ما را به معصیت امر کنند ولی خداوند
 ما را به اطاعت از اولو الامر ، امر نماید ، لازم می آید که خداوند امر
 به معصیت کند و این باطل است ، پس منظور از اولو الامر که خداوند اطاعت
 ایشان را واجب کرده ، کسی است که معصوم می باشد ، بنا بر این پس از
 رسول خدا به دلیل اجماع ، کسی جز علی (ع) معصوم و شایسته امامت
 نبود (۱)

بچه دلیل ، علی (ع) معصوم است !؟

اینک که سخن از عصمت به میان آمد و طبق آیه فوق ، اولو الامر ،
 به معصوم تفسیر شد ، یوحنا می پرسد ، بچه دلیل علی (ع) معصوم است ،
 آیا شیعه در این باره استدلالی دارد ؟

مولانا رشید - شیعه در این باره دلائل بسیار دارد ، از جمله می گوید:
 خداوند در قرآن می فرماید : «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
 البیت و یطهرکم تطهیراً» : جز این نیست که خداوند اراده کرده که
 پلیدی را از شما خاندان (پیامبر) دور کند و شما را پاک و مطهر قرار دهد
 (احزاب - ۳۳)

(۱) در این باره به جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۹ سوره نساء
 که بطور مبسوط و مستدل با ذکر مدارک بسیار و مهم از اهل تسنن بحث
 شده مراجعه شود .

مفسران شیعه و سنی ، از جمله احمد حنبل روایت می کنند که این آیه در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است . (۱)

عبدالله بن محمد مرزبانی روایت می کند که من : حدود ۹ یا ۱۰ ماه هنگام فجر (اول وقت اذان صبح) در خدمت رسول خدا ﷺ بودم ، آن بزرگوار وقتی که از خانه بیرون می آمد ، درب خانه علی را می گرفت و می فرمود : السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در جواب می گفتند : وعلیک السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته ، سپس رسول خدا ﷺ می فرمود : «الصلوة یرحمکم الله» آنگاه این آیه را تلاوت می فرمود : «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» سپس بطرف مسجد برای نماز می رفت (۲)

بنابر این ، خداوند ، رجس و ناپاکی را از اهلبیت پیامبر (ص) دور کرد ، پس آنان معصوم هستند از گناه کبیره و صغیره ، چه آنکه کسی که گناه صغیره یا کبیره انجام دهد ، مرتکب رجس شده است .
احمد حنبل در مسند خود و همچنین در کتاب جمع الصحاح الستة نقل کرده اند : که ام سلمه گوید :

(۱) به تفسیر فخر رازی ج ۶ ص ۷۸۳ و در المنشور ج ۵ ص ۱۹۹ و مستدرک حاکم ج ۲ ص ۴۱۶ و ... مراجعه شود .

(۲) قریب به این مضمون ، ترمذی در صحیح خود از انس بن مالک روایت می کند که انس گوید : رسول خدا ﷺ شش ماه هنگام طلوع فجر ، چنین کرد که در متن ذکر شد (الرسول یحدثنا ص ۲۹)

رسول خدا (ص) در اطاق من بود ، حضرت فاطمه (ع) بحضور پیامبر ﷺ شرفیاب شد ، پیامبر به فاطمه فرمود : شوهر و فرزندان خود را بگوبه اینجا بیایند (فاطمه به آنها گفت) آنها آمدند و در زیر کساء جمع شدند ، در این موقع خداوند این آیه را توسط جبرئیل به پیامبر ﷺ رساند «انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» . رسول خدا (ص) زیادی کساء (روپوش) را گرفت و آنانرا به آن پوشاند و سپس دستها را از میان کساء بیرون آورده و به طرف آسمان دراز کرد و عرض کرد : پروردگارا اینها (که در زیر کساء هستند) اهل بیت من و از بستگان من هستند «اللهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» : خداوند! از آنها پلیدی را دور کن و آنان را از آلودگیها پاک و پاکیزه گردان.

من سرم را وارد خانه کردم و گفتم : آیامن هم با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود: تو بر خیر هستی . مثل این روایت در صحیح مسلم و در صحیح ابی داود و ... نقل شده است (۱).

یوحنا- وقتی که به نص و تصریح رسول خدا (ص) طبق روایات شما، رسالت علمی (ع) ثابت شد ، پس بچه دلیل می گوئید ، ابو بکر مستحق خلافت است؟ متابعت کردن شما از ابو بکر ، او را بعنوان خلیفه

(۱) در این باره به کتاب استیعاب ج ۳ که در حاشیه اصابه چاپ شده ص ۳۷ و شواهد التنزیل حافظ حاکم حسکانی ط اعلمی بیروت ج ۲ ص ۱۰ تا ۹۲ و احقاق الحق ج ۲ ص ۵۰۲ به بعد و ج ۳ ص ۵۱۳ و ... مراجعه شود.

پذیرفتن ، از عقل و نقل دور است .

افضلیت علی (ع) بر سایرین

مولانا رشید، به علمای اهل تسنن رو کرد و گفت : چرا شما ادعای بی دلیل می کنید؟ اگر هیچ دلیلی بر تقدم علی (ع) نباشد، این دلیل هست که علی (ع) از دیگران افضل بود، و مسلماً آن کس که افضل است ، مقدم می باشد.

علماء - علی (ع) از دیگران نه تنها افضل نیست بلکه مساوی هم نمی باشد .

یوحنا - سخن شما بسیار بی پایه و بی اساس است، زیرا فضل هر کسی به علم و عمل است و در عمل ، هیچ عملی بهتر از جهاد در راه خدا نیست زیرا خداوند در قرآن می فرماید: « وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً » : خداوند ، مجاهدان را بر قاعدان ، به اجر عظیمی برتری داده است (۱) اینک بررسی کنیم ببینیم کدام يك از اصحاب پیامبر (ص) علم و مجاهدت بیشتر داشته اند .

اوج علمی علی (ع)

اما راجع به علم ، مشهور است (و علمای اهل تسنن به آن اقرار دارند) که رسول خدا (ص) فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» : من شهر علمم، علی درب آن شهر است (۲).

(۱) نساء - ۹۵ .

(۲) کنز العمال ج ۱۲ الفصل الثانی حدیث ۱۲۱۸ - مستدرک

حاکم ج ۳ ص ۱۲۶ و ... - و در باره سند این حدیث به کتاب الغدیر ج ۶ ←

نیز فرمود: «اقضاکم علی»: در میان شما آنکس که از همه بهتر داوری میکند، علی (ع) است (۱).

علی (ع) فرمود: اگر بر مسند خلافت تکیه زنم، بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین پیروان زبور به زبور و بین مسلمین به قرآن، قضاوت میکنم.

«سلونی عمادون العرش سلونی عن الطرق السماء فانی اعلم بهامن طرق الارض»: درباره آنچه که پائین تر از عرش است از من سؤال کنید، از من درباره راههای آسمانها پرسش نمائید، چه آنکه من به راههای آسمانها، داناتر از راههای زمین هستم (۲).

ابوبکر روی منبر اعلام کرد که: «اقیلونی اقیلونی ولست بخیر کم وعلی فیکم»: مرا بخود واگذارید، مرا بخود واگذارید، تا علی (ع) هست من در میان شما بهترین شما نیستم «ان اعوجت فقومونی وان استقمت فاتبعونی»: اگر راه کج رفتن مرا راست کنید و اگر راه راست را پیمودم

→ ص ۶۱ و کتاب لماذا اخترت مذهب الشیعه ص ۱۷۲ به بعد مراجعه شود.

(۱) فرائد السمطین باب ۱۸ - فتح المبین ترمذی - صواعق

محرقة ص ۷۸ - ذخائر العقبی ج ۲ ص ۹۷ - طبقات ابن سعدو...

(۲) روایت سلونی را اکابر علمای اهل تسنن مانند محب الدین الطبری

در ریاض ج ۲ ص ۱۹۸ و تاریخ خلفاء سیوطی ص ۱۲۴ و فتح الباری

ج ۸ ص ۴۸۵ و دیگران نقل کرده اند - در این باره به الغدیر ج ۶ ص ۱۹۳

مراجعه شود.

ازمن پیروی نمائید(۱)

در صورتی که امام باید ، کج رونده را راست کند ، امام اگر راه کج رود ، چگونه مأوم ، او را راست نماید؟! حتی از ابوبکر پرسیدند معنی این جمله قرآن « فاکهه و اباً » (میوه و چراگاه - عبس ۳۱) چیست ؟ گفت : نمیدانم ، از علی عليه السلام پرسید (۲)

نیز در مورد علم علی عليه السلام ، در کتاب شهریار به اسناد صحیح ، از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت شده که فرمود: حکمت ده جزء است ۹ جزء در علی (ع) است که یک جزء آن حکمت سر آمد تمام علوم انسانهاست (۳) طبق روایت مناقب ، از « عطا » (یکی از مفسران بنام) پرسیدند آیا در میان اصحاب محمد صلى الله عليه وآله کسی از علی عليه السلام داناتر است عطا گفت: سوگند بخدا کسی را داناتر از علی عليه السلام نمی دانم .

ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده و تیکه آیه ۱۲ سوره حاقه « لنجعلها لكم تذكرة وتعيها اذن واعية » (۴) نازل شد ، رسول خدا صلى الله عليه وآله

(۱) حدیث اقیلونی . . . را اکابر علمای اهل تسنن مانند امام

بحرانی در غایة المرام ج ۱ باب ۵۳ و . . . نقل کرده اند.

(۲) درباره رأیها و فتواها و عدم علم ابوبکر به الغدير ج ۸ ص ۱۲۰

بعد مراجعه شود .

(۳) قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطى علی عليه السلام تسعة اجزاء ،

والناس جزءاً واحداً و علی عليه السلام اعلم بالواحد منهم (کنز العمال ج ۱۲ حدیث ۱۲۲۲ - فضائل علی)

(۴) تا سبب پند و عبرت شما مردم قرار دهیم ولی نگهدار داین پند

را گوش شنوای هوشمندان .

بعلی رضی اللہ عنہ فرمود : من از خداوند خواسته‌ام که تو دارای « اذن واعیه »
(گوش شنوا و گیرنده علوم و معنویت) باشی ! (مناقب ابن مغالزی ط
جدید اسلامیه ص ۳۱۹ بامدارك بسیار درپاورقی)

در صحیح بخاری نقل شده که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به دخترش فاطمه (ع)
فرمود ای فاطمه ! همسر تو مقدمترین و بزرگترین مرداتم میباشد (۱)
روشن است که همه دانشمندان و علماء ، از دریای فیض و علوم
علی رضی اللہ عنہ اخذ علم و دانش کرده‌اند .

اما علمای تفسیر که در رأس آنها، عبدالله بن عباس قرار گرفته است
او شاگرد علی رضی اللہ عنہ بود .

از علمای قرائت قرآن که مشهورترین آنها « عاصم » است ، او در
چگونگی قرائت قرآن به علی رضی اللہ عنہ مراجعه می کرد .

ابوحنیفه از علمای فقه اهل تسنن ، شاگرد امام صادق رضی اللہ عنہ بود ،
آن بزرگوار هم به اجماع اهل تفسیر ، به جد خود علی رضی اللہ عنہ رجوع میکرد .
مالك ، رئیس مذهب مالکی به عبدالله بن عباس ، در اخذ علوم
مراجعه میکرد .

شافعی ، شاگرد مالك است ، احمد حنبل ، شاگرد شافعی است
بنابر این ، علی رضی اللہ عنہ سرچشمه علوم است : حتی فقهای چهارگانه اهل تسنن
(ابوحنیفه ، مالك ، شافعی ، حنبل) علم خود را به علی رضی اللہ عنہ نسبت می دهند .
روشن است که واضع علم معانی ، بیان ، علم کلام و نحو ، علی
رضی اللہ عنہ است ، و صحابه و بزرگان از مسلمین در مشکلات به علی رضی اللہ عنہ مراجعه

(۱) یا فاطمه ، زوجك اقدمتی و اکبرهم (ینابیع الموده)

مینمودند ، چنانکه صاحب کشف نقل کرده که «عمر» در هفتاد و دو مورد گفت : «لولا علی لهلك عمر» : اگر علی علیه السلام نبود ، عمر هلاک میشد (۱) چقدر از داوری هائی که عمر کرد ولی باطل بود چنانکه در کتب هر قومی ، علی علیه السلام بعنوان حلال مشکلات خوانده شده ، دیگر در این کتاب نیازی به ذکر آن وقایع نیست .

علی (ع) در اوج شجاعت

یکی از برجستگیهای زندگی علی علیه السلام که حاکی از افضلیت او بر دیگران است ، شجاعت بی نظیر او است ، او غالب همه غالبها بود ، ضربتهای او در جنگها شکننده و درهم کوبنده بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود : «ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة المفلین» : ضربت علی علیه السلام در روز خندق ، بهتر از عبادت جن وانس است (۲)

هرگاه مشرکان ، علی علیه السلام را در جنگ می دیدند به همدیگر ، وصیت می نمودند ، دین اسلام به شمشیر علی علیه السلام محکم و نیرومند شد ، از حمله های جانانه او در جنگها ، فرشتگان در شگفت می شدند در بین زمین و آسمان شنیدند کسی می گفت : « لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار » : جوانی جز علی علیه السلام نیست ، شمشیری ، جز ذوالفقار علی علیه السلام

(۱) بیش از ۳۰ سند از کتب مختلف اهل تسنن در مورد اسناد گفتار عمر «لولا علی لهلك عمر» موجود است که مادر اینجا به بعضی اشاره می کنیم : اصابه ج ۲ ص ۵۰۹ - صواعق محرقة ص ۷۸ و ...

(۲) در کنز العمال ج ۱۲ (فضائل علی - علیه السلام) روایت شده :
لمبارزة علی لعمر بن عبدود افضل من اعمال امتی الی يوم القيامة .

نمی باشد ، چنانکه رسول خدا ﷺ از این مطلب خبر داده است (۱) در جنگ اُحدهمه فرار کردند جز علی عَلِيٌّ ، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عثمان فرمود : «تو چون کسی که اعراض می کند ، فرار کردی » در این موقع ، کفار پیروز گشتند و بر امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ حمله ور شدند تا او را شکست داده و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حمله کنند ، علی عَلِيٌّ کفار را از پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفع میکرد ، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعلی میفرمود : دو رکن این قوم را از من ، علی عَلِيٌّ با کمال دلاوری مسی جنگید و کفار را می کشت بطوریکه جبرئیل گفت : « لقد عجبت الملائكة من حسن مساواة علي لك بنفسه » فرشتگان از حسن از جان گذشتگی و برادری علی عَلِيٌّ با تو ای پیامبر در شگفت شدند ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : چرا علی عَلِيٌّ چنین نباشد او که از من است و من از او هستم (و مایمنه و هومنی و انا منه) (۲) در این بحبوحه ابوبکر و عمر و عثمان بسوی مدینه فرار کرده بودند (۳)

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۷ - و مناقب ابن مغازلی شافعی ط جدید اسلامیه ص ۱۹۸ و مدارك بسیار در پا ورقی . و نور الابصار شبلنجی ط حجازی قاهره ص ۵۰ - به کتاب احقاق الحق ج ۷ ص ۴۶۵ مراجعه کنید .

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶۱ و ۲۳۶ - ذخائر لعقبی ص ۶۸ - منتخب كنز العمال ج ۵ ص ۵۲ و ... (مناقب ابن مغازلی شافعی ط جدید اسلامیه ص ۲۲۱ و مدارك پاورقی آن) در این باره به الغدیر ج ۱ ص ۵۹ نیز مراجعه شود .

(۳) یعقوبی در تاریخ خود ج ۲ ص ۴۷ مینویسد : همه فرار کردند جز علی و طلحه و زبیر .

چنانکه خداوند در قرآن می فرماید : «اذجاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم و اذزاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا ، هنالك ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزالا شديدا» : بیاد آورید وقتی را که دشمنان از بالا و پائین بشما حمله نموده و چشمهای شما را حیران و نفس هایتان را به گلورسانده ، و به پروردگار ، گمانهای گوناگون بردید ، در چنین موقعیتی (خداوند) مؤمنان را آزمایش نموده ، کسانی که ضعیف بودند متزلزل و پریشان گشتند (۱)

در جنگ خندق ، عمرو بن عبدود خود را بخندق افکند و از مسلمانان مبارز خواست ، هیچکس را زهره آن نبود که بمیدان او رود ، جز شاه مردان علی عليه السلام که او را بایک ضربت بقتل رساند ، در این موقع رسول خدا صلى الله عليه وآله در شأن علی عليه السلام فرمود : «لضربة علي يوم الخندق خير من عبادة الثقلين» : هر آینه ، ضربت علی عليه السلام در روز خندق ، بهتر از عبادت جن و انس است (۲) چنانکه در کتب تواریخ خاطر نشان شده است ، بنا بر این علی عليه السلام طبق کتب مورد اعتماد شما از نظر علم و شجاعت از همه اصحاب و مسلمین ، سر آمد بود .

جوانمردی و سخاوت علی (ع)

از برجستگی های زندگی علی عليه السلام کرم و سخاوت او است ، که هیچ فردی بعد از رسول خدا ، در این صفات ، مانند علی عليه السلام نبود

(۱) احزاب - ۱۰ - ۱۱ .

(۲) ینابیع المودة ط اسلامبول ص ۹۵ - ۱۳۷ (به احقاق الحق

ج ۶ ص ۵ بعد مراجعه شود)

ابو اهل خانه خود ، سه روز روزه گرفتند ، موقع افطار ، غذای خود را بسائل دادند در همین موقع ، سوره « هل اتی » در شأنشان نازل شد چنانکه سعدی (که از اهل تسنن است) گوید :

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفته « هل اتی »

این مطلب در تفاسیر شیعه و سنی ، نقل شده است (۱)

خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد آیاشما راضی هستید که عمر خود را به دیگری به بخشید ، آنان هیچ جواب نگفتند ، خداوند به آنها فرمود : چرا همچون علی بن ابیطالب علیه السلام نیستید که من او را برادر محمد صلی الله علیه و آله گردانیدم او جان خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد ، بروید او را از گزند دشمن حفظ کنید .

جبرئیل و میکائیل بزمین آمدند ، دیدند علی علیه السلام (در جریان لیلۃ المیت) در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده است به او گفتند : « بخ بخ لك يا بن ابیطالب یا هی الله بك الملائكة » : به به بتو ای فرزند ابوطالب خداوند بوجود تو در پیش فرشتگان مباحات میکند (این است جو انمردی) (۲)

(۱) تفسیر کشاف ج ۳ ص ۲۳۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

ج ۱ ص ۷ - اسد الغابه ج ۵ ص ۵۳۰ (ترجمه فضه) و اسباب النزول ص ۳۳۱

و نور الابصار ص ۱۰۲ و تفسیر در المنثور ذیل آیه و یطعمون الطعام و ...

در این باره به الغدیر ج ۳ ص ۱۰۷ به بعد مراجعه شود .

(۲) اسد الغابه ج ۴ ص ۲۵ - احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۲۳ .

زهد و پارسائی علی (ع)

علی عليه السلام پارساترین مردان خدا بود، غذای او از نان جو، و لباس او از لیف خرمابود، او عروس دنیا را سه طلاقه نموده بود و میگفت: هر گز در دنیا خشت بر خشت ننهادم و جامه نیک نپوشیده‌ام، دنیا پیش من همانند استخوان خوک که در دست مردیسی باشد، ارزش ندارد (۱).
خوارزمی در کتاب مناقب خود نقل میکند: پیامبر صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام فرمود: خداوند ترابه زینتی آراست که هیچ بنده‌ای را به بهتر از آن زینت نیاراست که از جمله: زهد و پارسائی تود دنیا و دشمنی تو با دنیا است (۲)

عبادت و بندگی علی (ع)

مشهور است که علی عليه السلام در هر شب (وروز)، هزار رکعت، نماز میخواند، چنانکه عبادت بی نظیر علی عليه السلام را در تواریخ و کتب مربوط نوشته‌اند، دیگر در اینجا نیازی به ذکر آنها نیست (۳)

(۱) نهج البلاغه - تاریخ کامل ج ۳ ص ۲۰۳ - ذخائر العقبی ص ۱۰۲ - مطالب السؤل ص ۳۴.

(۲) ان الله تبارك و تعالی زينك بزينة لم تزين العباد بزينة احب اليه منها زهدك في الدنيا و بغضك لها (مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی ص ۲۳ - مناقب ابن مغزلی ط جدید اسلامیه ص ۱۰۶ با مدارك زياد در پاورقی آن).

(۳) کنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب ص ۲۵۸ نقل میکند که ←

* * *

از همه این مطالب استفاده میشود: آنانکه ادعای خلافت کرده اند حق کشی بزرگی را نموده اند ، عظمت مقام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نادیده گرفته و از آن غافل مانده اند ، ولی خیلی از انصاف و وجدان دوراست که کسی را بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مقدم بداریم ، چنانکه قرآن میفرماید :

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» : آیا کسی که بسوی حق هدایت میکند ، سزاوارتر است که پیروی شود یا کسیکه هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایت شود ، چیست شما را چگونه داوری می کنید ؟

* * *

وقتی که علمای اهل تسنن ، این مطالب را از کتابهای مورد قبول خودشان شنیدند فرامانند دیگر هیچگونه راه ردی نداشتند و در همه جا خود را درین بست دیدند ، باز بهمان مطلب سابق که بارها تکرار کرده بودند برگشتند و آن اینکه گفتند .

پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چند تن از مسلمین اجماع بر صحت خلافت ابوبکر کردند و آنان از ما بهتر بودند و ما هم همان اجماع را دلیل میدانیم !! .

→ از ام سعد کنیز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند که نماز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در ماه رمضان چگونه بود ؟ گفت : نمازش در رمضان و شوال فرق نداشت و همه شب را بر می خاست و تمام شبها را بیدار بود - مدارك بسیاری در پاورقی ص ۲۵ .

→ ج ۵ العلییر .

یوحنا - الله اكبر مثل شما ، بسان مثل بت پرستان است که وقتی از جواب عاجز ماندند ، می گفتند : پدران و نیاکان مادر آئین بت پرستی اجماع کرده اند و آنها از ما بهتر می دانستند «زهی تصور باطل و تقلید کور کورانہ بی اصل !؟»

سب و لعن اصحاب

علمای اهل تسنن ، در آخرین لحظات بحث به یوحنا گفتند : اگر رافضی‌ها (شیعه‌ها) از يك موضوع اجتناب کنند ، ما از ایشان روی بر نمی گردانیم .

یوحنا - آن يك موضوع چیست ؟

علماء - آنان ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه را سب می کنند و ایشان را تکفیر و ... می نمایند و می گویند هر کس از این‌ها بیزاری نکند ، به بهشت نمی رود ، معلوم است که این روش ، کفر و الحاد است .

یوحنا - آیا رافضی‌ها ، در اتخاذ این روش ، دلیلی دارند یا نه ؟!

مولانا رشید - رافضی‌ها چنین دلیل می آورند : آن موقع که ابوبکر بر مسند خلافت نشست فاطمه (ع) را از باغ فدک منع نمود ، و آنچنان آن بانوی بزرگوار را رنجانید که فاطمه (ع) از ابوبکر روی گردانید و تازنده بود دیگر با ابوبکر سخن نگفت .

یوحنا - آیا این مطلب صحیح است ؟

علماء - این مطلب در صحیح بخاری و مسلم (۱) نقل شده است ،

(۱) ج ۵ طمصرص ۱۵۲ - که در صفحه ۲۰۲ این کتاب متن روایت را

خاطر نشان کردیم .

نمیتوان آنرا انکار کرد .

یوحنا - شمادر کتب خود نقل کرده اید که رسول خدا (ص) فرمود :
فاطمه (ع) پاره تن من است ، هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که
مرا رنجاند خدا را رنجانیده باشد (۱) خداوند در قرآن سوره احزاب
آیه ۵۵ می فرماید: «ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة»:
آنانکه خدا و رسول خدا (ص) را اذیت می کنند (ومی رنجانند) مشمول
لعنت خدادر دنیا و آخرت هستند .

بنابر این یاصحیح بخاری و مسلم ، دروغ است یاقرآن خطا کرده
ویا آنکه لعنت بر آنان روا باشد ، اولی و دومی که نیست پس سومی
درست است .

اما در مورد عایشه ، شکی نیست که او پس از رسول خدا (ص) در
واقعهُ جمل ، به جنك علی (ع) رفت و با آنحضرت محاربه کرد ، رسول
خدا (ص) در حیات خود به علی (ع) فرمود: «حربك حربی و سلمك سلمی»:
محاربه و جنگ با تو ، محاربه و جنگ با من است ، مسالمت با تو ، مسالمت
با من است (۲) (پس گویا ، عایشه به جنگ پیامبر (ص) رفته است) با
آنکه جهاد برای زنان ساقط شده است . آنکس که با امام می جنگد ،
سزاوار لعنت است!

(۱) حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۴۰ - ینابیع المودة - مناقب ابن مغزالی

شافعی ط جدید اسلامیه ص ۳۵۱ بامدارك بسیار در پاورقی آن .

(۲) مناقب ابن مغزالی شافعی ص ۵۰ - مدارك دیگر در پاورقی

احقاق الحق ج ۴ ص ۲۵۸ مذکور است .

* * *

اینجا بود که علمای اهل تسنن دیگر سخنی نگفتند ، و یوحنا پس از جستجوی حقیقت، به حقیقت رسید و با صراحت تمام چنین اعلام کرد: ای علمای اهل تسنن. ریحتر، شیعه را رافضی نخوانید، بدون تردید، شیعه ها حق را از میان باطلها جسته اند و مؤمنان واقعی هستند و دانسته اند که در میان ۷۳ فرقهٔ مسلمین، فرقهٔ ناجیه میباشند ، هر کس با اینکه دانسته و فهمیده ، حق را مکتوم دارد، ظاهر و باطن او ، کور است ، شما ای علمای عامه، شاهد باشید که بندهٔ یوحنا ی مصری ذمی ، مسلمان شدم و به آئین تشیع گرویدم ، این است طریق نجات پس از بررسی های کامل و دقیق !

اینک به این کلمات طیبه گواهی میدهم « اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمداً رسول الله و اشهدان علیاً ولیه و وصی رسول الله و خلیفته بالحق » و از جمیع مؤمنان درد دنیا و آخرتین گواهی میخواهم که من در میان ۷۳ فرقه ای اسلامی، مذهب شیعه را بعنوان فرقهٔ ناجیه اختیار کردم، که بر آن مذهب بمیرم و زنده گردم - « اللهم توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین » .

« پایان »

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۳	مناظره و احتجاج - مقدمه استاد : حسن سعید
۱۰	مقدمه نگارنده - درباره کتاب حاضر
	بخش اول: مناظره يك بانوی نابغه شیعی با علمای
۲۵ - ۱۶۳	تراظر اول اهل تسنن
۲۶	حسنیه از شاگردان امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۸	حسنیه و تاجر در حضور هارون
۳۰	شروع مباحثه حسنیه با علماء
۳۳	پاسخ به سه مسأله ابراهیم :
»	۱- خلیفه و جانشین پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> کیست ؟
۴۰	علی جان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> است
۴۳	۲- نزاع علی و عباس درباره ارث پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۴۶	۳- عباس افضل بود یا علی (ع)
۴۷	پرسش حسنیه
۴۹	مسئله جبر و اختیار
۵۱	پاسخ حسنیه به مسأله جبر
۵۷	پاسخهای دیگر حسنیه
۶۰	حکایتی برایت نقل کنم
۶۲	توضیح حسنیه
۶۳	ادله نقلی بر بطلان مذهب جبر
۶۵	ابراهیم بطور مرموزی وارد بحث شد

صفحه	فهرست	عنوان
۶۸	مساله عصمت پیامبران	
۷۲	گناه حضرت نوح (ع)	
۷۵	گروه رستگار کیست؟	
۷۷	عصمت ائمه اطهار علیهم السلام	
	* * *	
۷۸	آیه غار و مدح ابوبکر	
۷۹	اما پاسخ گفتارتو	
۸۳	آیه غار و ذم ابوبکر	
۸۵	خوابیدن علی <small>رضی الله عنه</small> بجای پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	
۸۶	مهاجر کیست؟ - پاسخ به سوال هارون (درباره قدمت قرآن)	
۸۹	پرسشهای حسینه	
۹۰	چهار نکته بسیار حساس در اخذ حدیث	
۹۴	اعتقادات شیعیان	
۱۰۲	درگیر شدن حسینه باشافعی	
۱۰۴	همه پیامبران تعیین وصی کردند	
۱۰۸	چگونگی اجماع امت بر خلافت ابوبکر	
۱۰۸-۱۱۰	آیه غدیر - آیه ولایت - آیه مباهله	
۱۱۴	بررسی اجماع امت	
۱۴۳	آیا اجماع امت یعنی تمام امت؟	
۱۴۴	اختلاف در امر خلافت	

صفحه	فهرست	عنوان
۱۱۷	با ابوبکر و پیروانش	مناظره علی (ع)
۱۱۹	تصمیم دوازده نفر از اصحاب بزرگ	
۱۲۳	کوشش عمر برای اخذ بیعت	
۱۲۵	دو گروه ضد هم	
۱۲۷	سرچشمه علم و معرفت حسنیه	
۱۳۴	صیغه یا ازدواج موقت	
۱۳۷	نهی عمر از چه رواست؟	
۱۳۸	چرا عمر، متعه را حرام کرد؟	
۱۴۱	داستان فدک	
۱۴۵	پسر عموی هارون به دفاع برمی خیزد	
۱۴۵	گفتگوی ابوبکر و علی درباره فدک	
۱۵۱	چرا مطالبه ارث پیامبر (غیر از فدک) نکردند؟	
۱۵۲	چرا جنازه حضرت زهرا را شبانه به خاک سپردند؟	
۱۵۷	آیا گریه برای امام حسین (ع) بدعت است؟	
۱۵۸	آیا پیغمبر (ص) کسی را بر علی مقدم داشته است؟	
۱۵۹	آسامه بر چه کسی ریاست داشت؟	
۱۶۵-۲۳۹	بخش دوم - یوحنا ی ذمی در جستجوی حقیقت	
۱۶۶	یوحنا ی مسیحی در اندیشه یافتن مذهب حق	
۱۶۷	اختلاف عقیدتی شدید در میان مسلمین	
۱۶۹	تحقیقات پی در پی یوحنا	

- ۱۷۲ ابتدای بروز چهارمذهب چه وقت بود؟
- ۱۷۳ آیا مذهب حنفی حق است؟
- ۱۸۲ آیا مذهب شافعی حق است؟
- ۱۸۹ آیا مذهب حنبلی حق است؟
- ۱۹۱ مذهب حق مذهب تشیع است!
- ۱۹۶ آیا بشر در کارهای خود مجبور است؟
- ۲۰۱ مخالفت عمر و ابو بکر و عثمان با اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۵ حق با اهل بیت رسو اخذ از صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است
- ۲۰۷ جواز سبّ ابو بکر و عمر و عثمان
- ۲۱۲ آیا خلافت ابو بکر اجماعی است؟
- ۲۱۴ آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابو بکر را بعنوان خلافت نصب کرد؟
- ۲۱۶ روایات منصوصه پیرامون خلافت علی عَلِيٌّ
- ۲۲۱ آیات قرآن و خلافت علی عَلِيٌّ
- ۲۲۴ بچه دلیل علی عَلِيٌّ معصوم است؟
- ۲۲۷ افضلیت علی بر سایرین
- « اوج علمی علی (ع)
- ۲۳۱ علی (ع) در اوج شجاعت
- ۲۳۳ جوانمردی و سخاوت علی (ع)
- ۲۳۵ زهد و پارسائی علی (ع)
- ۲۳۵ خبات و بندگی علی (ع)
- ۲۳۷ سب و لعن اصحاب

سایر آثار چاپ شده نگارنده:

- | | |
|---------|---|
| چاپ سوم | ۲- پندهای جاویدان ج ۱ |
| » سوم | ۳- پندهائی از تاریخ باج ۲ پندهای جاویدان |
| » اول | ۳- پندهای جاویدان ج ۳ |
| » ششم | ۴- سیمای بلال حبشی |
| » پنجم | ۵- سیمای مالک اشتر |
| » چهارم | ۶- سیمای جعفر و حمزه |
| » دوم | ۷- سیمای ابوذر غفاری |
| » سوم | ۸- سیمای مقدار |
| » چهارم | ۹- سیمای زید بن حارثه و اسامه بن زید |
| » پنجم | ۱۰- سیمای میثم تمار (ترجمه) |
| » دوم | ۱۱- سیمای قنبر |
| » سوم | ۱۲- سیمای زید شهید (فرزند امام سجاد) |
| » دوم | ۱۳- گفتگوی شیعه و سنی (ترجمه) |
| » سوم | ۱۴- سازش دین و تمدن |
| » اول | ۱۵- سیمای کوفه از نظر مذهبی (ترجمه) |
| » پنجم | ۱۶- مادر پاک (۱۲ داستان) |
| » چهارم | ۱۷- ۱۶ داستان مذهبی |
| » اول | ۱۸- تراش ریش از نظر اسلام (ترجمه) |
| » اول | ۱۹- گرایش چند شخصیت بزرگ به تشیع (ترجمه) |
| » سوم | ۲۰- زندگینامه حضرت معصومه <small>علیها السلام</small> |
| » اول | ۲۱- پاسخ به پرسشهای شما (محتوی ۲۰ سؤال و جواب) |
| » اول | ۲۲- امامزادگان بخش اشتهارد |

